

# ابیات عربی کلیله و دمنه

حرکت گذاری دقیق، ترجمه، معانی واژگان و ترکیب



دکتر محمد حسن تقیه



Qom University  
Press

38

# أبيات كلية و دمنة العربية

التأصيل والتشكيل والترجمة وشرح المفردات والإعراب

د . محمد حسن تقيّه

Qom 2003

قيمت: ١٢٠٠٠ ريال

ISBN 964-94122-5-5



9 789649 412252

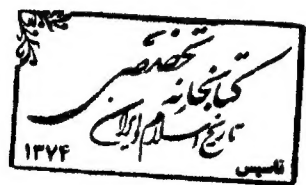
هدیه به کتابخانه ادبیات  
۲۴۲۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتابخانه ۱۵۶

# ابیات عربی کلیلہ و دمنہ

حرکت گذاری دقیق، ترجمہ،  
معانی واژگان و ترکیب  
(با ذکر نام شاعران)



تألیف :

دکتر محمد حسن تقیہ

عضو هیأت علمی دانشگاه علامہ طباطبائی تهران

تقیه، محمد حسن، ۱۳۴۲-

[کلیله و دمنه . شرح]

ابیات عربی کلیله و دمنه: حرکت گذاری دقیق، ترجمه، معانی واژگان و ترکیب (با ذکر نام شاعران)/

[ترجمه نصر الله منشی]: تالیف محمد حسن تقیه . - قم: دانشگاه قم، ۱۳۸۱.

[۲۲۸ ص]. - (انتشارات دانشگاه قم: ۳۸)

عربی - فارسی

ص.ع. به عربی: ابیات کلیله و دمنه العربیة: التاویل، التشکیل....

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا (فهرست نویسی پیش از انتشار)

بها: ۱۲۰۰ ریال ISBN: 964-94122-5-5

کتابنامه: ص. [۲۲۴] - ۲۵۵

۱. شعر عربی . - - قرن ۶ - تاریخ و نقد. ۲. کلیله و دمنه - - نقد و تفسیر. الف. نصرالله منشی، نصرالله بن

محمد، قرن ۶، مترجم، ب. دانشگاه قم. ج. فروست: انتشارات دانشگاه قم؛ ۳۸. د. عنوان. ه. عنوان: کلیله و

دمنه. شرح.

ت ش / ۶۶۷ ک ۸۲۳ / ۸ فا

ت ۷ / آ ۶۲ / ۵۰۹۲ PIR



انتشارات دانشگاه قم

(۳۸)

ابیات عربی کلیله و دمنه

مؤلف: دکتر محمد حسن تقیه

صفحه آرا: محمد علی محمدی

چاپ و صحافی: سپهر

نوبت چاپ: اول - زمستان ۱۳۸۱

شمارگان: ۲۰۰۰ قیمت: ۱۲۰۰ تومان

ISBN: 964-94122-5-5

شابک: ۹۶۴-۹۴۱۲۲-۵-۵

آدرس: قم، بلوار امین، بعد از شهرک قدس، دانشگاه قم، کد پستی ۳۷۱۶۵

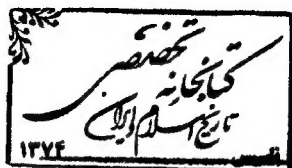
تلفن ۲۹۲۳۳۱۱ داخلی ۲۲۶۸

تقدیم به:

پدر زحمت کش،

فداکار و شاعرم که

سایه اش بر سر ما مستدام باد.



بیتجالی

آثار و شاهکارهای ادبی جهان، یکی از وسایل ارتباط معنوی میان خوانندگان و نویسندگان به شمار می رود. برخی از آنها در برهه ای از تاریخ شهرت یافته، سپس به مرور زمان به فراموشی سپرده شده اند. کلیله و دمنه نه تنها چنین نبوده، بلکه با گذشت زمان بیش تر مورد توجه مخاطبان و خوانندگان قرار گرفته است. کلیله و دمنه معروف تر و مشهورتر از آن است که نیاز به معرفی و شرح داشته باشد، به ویژه اینکه نامداران ادب ایران، همچون: استادان مرحوم عبدالعظیم قریب و مجتبی مینوی، به تصحیح، شرح و... آن پرداخته اند ولی برای هرچه بیش تر آشکار شدن لطافت و زیبایی های پیدا و پنهان کلیله و دمنه بر آن شدم تا به ترجمه سلیس و روان، شرح وازگان، ذکر منابع، حرکت گذاری دقیق و ترکیب ابیات آن پردازم. بنابراین ضمن احترام به بزرگان فرهنگ و ادب، امیدوارم خوانندگان محترم به ویژه همکاران معظم و دانشجویان محترم - در صورت وجود هر گونه اشتباهی - به طریقی آن را به مؤلف منتقل کرده، تا در چاپ های بعدی منظور گردد.

والله الموفق

محمد حسن تقیه

خواننده محترم، لطفاً پیش از مطالعه این کتاب به نکات ذیل توجه فرمایید:

الف- ابتدا، خود بیت، سپس سراینده، معانی واژگان، ترجمه و ترکیب آن آمده است؛

ب- علامت “ / ” نشانه این است که بنا به ضرورت، برخی موارد تجزیه کلمه آمده، سپس به ترکیب آن پرداخته شده است؛

ج- بیشتر شاعران ابیات، بر اساس کلیله و دمنه، به اهتمام: استاد محمد روشن تنظیم شده است؛

د- عبارت “الشاعر السابق” به منزله آن است که شاعر بیت، همان شاعر بیت قبلی است؛

هـ- “مجهول” به مثابه ناشناخته بودن شاعر آن بیت است، زیرا علی رغم تلاش لازم، شاعر آن بیت، شناخته نشد؛

و- «کما تقدّم» به معنای آن است که آن کلمه، در همان بیت، تجزیه یا ترکیب شده است؛

ز- ممکن است کلمه ای ترکیب های مختلفی داشته باشد که تلاش شده است، دقیق ترین آن منظور گردد؛

ح- معانی واژگان بر اساس بیت، آمده است.

۱- فَحَمْدًا ثُمَّ حَمْدًا ثُمَّ حَمْدًا

لِمَنْ يُعْطَى إِذَا شُكِرَ الْمَزَايَا

الخطاط الغزنوی

حمدًا : بسیار ستایش کن

يعطي : عطا می کند، می بخشد

المزایا (ج المزیة) : فضیلت، بیشتر

کسی را که چون سپاس گفته شود، بیشتر بخشد، بسیار بسیار ستایش کن.

ف : حرف حسب ما قبلها

حمدًا : مفعول مطلق منصوب (عامله محذوف وجوباً تقديره : اِحمد حمدًا)

ثُمَّ : حرف عطف للترتيب

حمدًا : معطوف منصوب

لِمَنْ : جارّ و مجرور متعلّق ب : حمدًا

يُعْطَى : فعل فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية صلة عائدها : ضمير هو

المستتر فيه

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان او مفعول فيه

منصوب محلاً متعلّق ب : جواب الشرط المحذوف تقديره : يعطى

شُكِرَ : فعل الشرط نائب فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً

المزایا : مفعول به منصوب تقديرًا لفعل "يعطى"



٢- وَ تَبْلِيغًا تَحِيَّاتِي إِلَى مَنْ

بِثَرَبٍ فِي الْعَشَايَا وَالْغَدَايَا

الشاعر السابق

تبليغاً : رساندن

تحیات (ج تحية) : درود و تحیت

یثرَب : مدینه النبی (ص)

العشایا (ج العشیة) : شامگاه

الغدايا (ج الغداة) : صبحگاه، پگاه

شامگاهان و سپیده دمان، درود و تحیت مرا به کسی که در مدینه (مدفون) است،  
بسیار برسان.

وَ : حرف عطف

تبليغاً : مفعول مطلق منصوب (عامله محذوف تقديره : بلغ )

تحیات : مفعول به منصوب تقدیراً لشبه فعل "تبليغ"

ي : مضاف اليه مجرور محلاً

إلى : حرف جرّ

مَنْ : اسم موصول عامّ / مجرور محلاً

إلى من : جارّ و مجرور متعلّق ب : تبليغاً

ب : حرف جرّ

يثرَب : مجرور بالفتحة،

بِثَرَبٍ : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف، شبه الجملة عائدها : ضمير "هو" في العامل  
المحذوف

في العشایا : جارّ و مجرور، متعلّق ب : شبه فعل تبليغاً

وَ : حرف عطف

الغدايا : معطوف و مجرور بالتبعية من المعطوف عليه (العشایا)





## ۳- سَلَامٌ مُشَوِّقٌ يُهْدِي إِلَيْهِ

مِنَ الْمَدْحِ الْكَرَائِمَ وَالصَّفَايَا

الشاعر السابق

مشوق : آرزومندی

یهدی : تقدیم می دارد

المدح (ج المدح) : ستایش

الكرائم (ج الكريمة) : پسندیده

الصفايا (ج الصفي) : خالص، برگزیده، ناب

...سلام آرزومندی را که پسندیده‌ترین و ناب‌ترین ستایش‌ها را به او هدیه می‌کند.

سلام : بدل منصوب من المبدل منه : تحیات (فی البيت السابق)

مشوق : مضاف الیه مجرور محلاً

یهدی : فعل فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية نعتية مجرورة بالتبعية من

منعوتها : مشوق

إليه : جارّ و مجرور متعلّق ب : يهدى المدح : مجرور بحرف جار

من المدح : جارّ و مجرور متعلّق ب : يهدى

الكرائم : مفعول به منصوب و : حرف عطف

الصفايا : معطوف منصوب تقديرأ



## ٤- قَادَ الْجِيَادَ لِخَمْسَ عَشْرَةَ حِجَّةً

وَلَدَاتُهُ إِذْ ذَاكَ فِي أَشْغَالٍ

کمیت بن زید الأسدی

قاد : فرماندهی کرد، رهبری کرد

الجیاد (ج الجواد) : اسب تند رو

خمس عشرة : پانزده

لدات (ج لدة) : همسال، همزاد

الحجّة : سال

الأشغال (ج الشغل) : بازی، سرگرمی، مشغولیت

درپانزده سالگی سواران را فرماندهی می کرد ، درحالی که همسالانش ،سرگرم بازی های کودکانه خود بودند.

قاد : فعل ماضٍ فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

الحياد : مفعول به منصوب      خمس عشرة : جارّ ومجرور ،متعلّق ب :قاد

حجة : تمييز عدد منصوب      و : حرف حالیه

لدات : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية حالیه منصوبة صاحبها : ضمیر "هو" فی "قاد"

ه : مضافٌ اليه مجرور محلاً

إذ : ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً،متعلق ب : محذوف ،شبه الجملة،خبر مرفوع

محلاً لـ«لدات»

ذاك : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية ،مضافٌ اليه مجرور محلاً

في الأشغال : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ،خبر مرفوع محلاً



هِمُّ الْمُلُوكِ وَ سَوْرَةُ الْأَبْطَالِ

ه-قَعَدَتْ بِهِمْ هِمَاتُهُمْ وَ سَمَتْ بِهِ

الشاعر السابق

قعدت : آنان را فرونشانید

همّات (ج همّة) : پیرزن فرتوت،همّت (در اینجا،تنبلی و کم توجّهی)

سمت : بلند گرانید،بالا برد      همم (ج همّة) : همت،قصد،اراده

الملوك (ج الملک) : پادشاه      سورة : دلاوری

الأبطال (ج البطل) : دلیر،شجاع

کم همتی (کم توجّهی ) دوستان، آنان را زمین گیر کرد؛ در حالی که همت های پادشاهان و نشان دلاوری قهرمانان، وی را بالا برد.

قعدت : فعل ماضٍ (متعدٍ بحرف الجر) فاعله "هَمَّاتٌ" والجملة فعلية

هم : مجرور بحرف الجار محلاً في اللفظ و مفعول به منصوب في المعنى

هَمَّات : فاعل مرفوع و : حرف عطف

سمت : فعل ماضٍ (سمي، يسمو / متعدٍ بحرف الجر)، فاعله "همم" والجملة فعلية

به : مجرور بحرف الجار محلاً في اللفظ و مفعول به منصوب في المعنى

همم : فاعل مرفوع

سورة : معطوف مرفوع بالتبعية من معطوف عليه "همم"



۶- مَا مَحَىٰ أَثَرَ الْعَصِيَانِ صَارِمُهُ

وَإِلَّمَا الْعَارَ عَنِ وَجْهِ الزَّيْمَانِ مَحَىٰ

البحترى

مَحَى : دور کرد، نابود ساخت، زدود

العصيان : سرکش، نافرمان

صارم : شمشیر بران

وجه الزَّيْمَان : صفحه روزگار، روی جهان

شمشیر برنده او نشانه سرکشی و نافرمانی را از بین نبرد، بلکه، فقط عیب و ننگ را از صفحه روزگار زدود.

ما : حرف نفی

مَحَى : فعل ماضٍ مبني على الفتح المقدّر، فاعله "صارم" والجملة فعلية

أثر : مفعولٌ به منصوب صارم : فاعل مرفوع

إلّما : مركب من "إن" حرف مشبهة بالفعل و "ما" حرف الكافة و "إلّما" : أداة حصر

العار : مفعولٌ به مقدّم منصوب عن وجه : جارٌّ ومجرور متعلّق ب : مَحَى

مَحَى : فعل ماضٍ فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية



٧- أَلْفَى أَبَاهُ بِذَلِكَ الْكَسْبِ مُكْتَسِبًا  
 فعل مفعول به  
 مفعول به  
 مفعول به

فَزَادَ لَمَّا اقْتَفَى آثَارَهُ شَرَفًا  
 فعل مفعول به  
 مفعول به  
 مفعول به

أبا : پدر

ألفى : یافت

اقتفى : پیروی نمود

الکسب : کسب و کار

آثار (ج اثر) : نشان، ردپا

زاد : بیافزود، اضافه کرد

پدرش را دید که به آن حرفه می پردازد ؛ چون گام بر جای پدر نهاد ، بزرگی و سربلندی را افزون کرد .

ألفى : فعل یقین مبنی على الفتح المقدّر ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

أبا : مفعول به منصوب بالألف

بذلك : جارّ ومجرور، متعلّق ب : ألفى

ه : مضافٌ اليه مجرور محلا

مكتسباً : مفعول به ثانٍ منصوب

الکسب : عطف بیان مجرور

ف : حرف نتیجه

زاد : فعل ماضٍ ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

لما : اسم يتضمن معنى الشرط / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً ، متعلق ب :

جواب الشرط المحذوف، تقديره : فزاد شرفاً

اقتفى : فعل ماضٍ شرط (من باب افتعال) مبنی على الفتح المقدّر فاعله ضمير "هو" المستتر فيه

جوازاً والجملة فعلية

شرفاً : مفعولٌ به منصوب لفعل "زاد"

آثار : مفعولٌ به منصوب لفعل "اقتفى"



وَبُنُو حَنِيفَةً كُلُّهُمْ أَحْيَارَ  
 مبتدأ  
 مبتدأ  
 مجهول

٨- إِنَّ الْحَيَارَ مِنَ الْقَبَائِلِ وَاحِدٌ

الخيارَ (ج الخير) : برتر، برگزیده، تر، نیک  
أخيار (ج خير) : نیک، برگزیده

بی تردید، در هر قبيله ای، فقط یک نفر نیک و برگزیده است ؛ در حالی که بنوحنيفة، همگی نیک و برگزیده اند.

إِنَّ : حرف مشبهة بالفعل

الخيارَ : اسم "إِنَّ" المنصوب والجملة اسمية

من القبائل : جارّ ومجرور، متعلّق ب : واحد واحد : خبر مرفوع

و : حرف حالیه

بنو : مبتدأ مرفوع بالواو والجملة اسمية حالیه، صاحبها : الخيار، رابطها : و

حنيفة : مضاف اليه مجرور بالفتحة

كلّ : مؤكّد معنوی، مرفوع بالتبعية من مؤكّده : بنو

هم : مضاف اليه مجرور محلا  
أخيار : خبر مرفوع



۹- إِنْ لَمْ يَحْزُرْ بِالْأَسْيَافِ مُصْلَتُهُ مَمَالِكَ الرُّومِ وَالْأَتْرَاقِ وَالْعَرَبِ

أبوالمعالی

الأسياف (ج السيف) : شمشیر

محزُرُ : بدست می آوریم

ممالك (ج مملكة) : سرزمین، دیار

مصلته : برهنه، آخته

بی تردید، به زودی با شمشیرهای برهنه و آخته، سرزمینهای روم و ترک و عرب را به سیطره خود در می آوریم ...

إِنَّا : حرف مشبهة بالفعل أصله (إِنَّا، قد حذفت التّون للسهولة في القراءة) "نا" اسم

"إِنَّ" المنصوب محلاً والجملة اسمية  
لَ : حرف ابتداء (محلقة)

نحرزُ : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمير "نحن" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية ، خبر مرفوع محلاً  
بالأسياف : جارٌ ومجرور متعلقٌ ب : نحرزُ  
مصلته : اسم مفعول / حال مفردة منصوبة صاحبها : الأسياف  
ممالك : مفعول به منصوب



۱۰- حَتَّى يَكُونَ لَنَا الدُّنْيَا بِأَجْمَعِهَا مَحْمِيَةً بَيْنَ مَوْرُوْثٍ وَ مُكْتَسَبٍ  
الشاعر السابق

موروث : به ارث رسیده مکتسب : بدست آمده

تا سراسر گیتی - آنچه از پدرانمان به ارث رسیده ، و یا خود بدست آورده ایم -  
زیر چتر حمایت ما قرار گیرد.

حَتَّى : حرف جرّ

يَكُونَ : فعل ناقص مضارع منصوب ب "أن" المقدرة اسمه "الدنيا" والجملة فعلية ، مصدر مؤوّل  
تقديره : "الكون" مجرور بحرف جارّ و "حَتَّى الكون" : جارّ و مجرور متعلّق ب : نحرزُ  
(في البيت الماضي) لنا : جارّ و مجرور ، متعلّق ب : محمية

الدُّنْيَا : اسم كان مرفوع تقدیراً ب : حرف جرّ

أَجْمَعِ : اسم مجرور لفظاً ، مرفوع على أنّه توكيد "الدنيا" في المعنى

ها : مضاف اليه مجرور محلاً محمية : خبر كان منصوب

بَيْنَ : مفعول فيه او ظرف مكان منصوب متعلّق ب : "محمية"

موروث : مضاف اليه مجرور



۱۱- بَغْزَنَةٌ قَدْ أَلْقَى عَصَاهُ وَصَيْتَهُ  
مغزونه / مغزور

يُعْطِرُ <sup>اسم مفعول تام</sup> قَائِلِينَ الْعِرَاقَ إِلَى مِصْرَ  
معطور / معطول  
بجهول

قد ألقى : اقامت گزیده است، انداخته است

صیت : آواز، شهرت

يعطّر : خوشبو می گرداند

در غزنین اقامت گزیده، در حالی که آوازه و شهرت وی، عراق تا مصر را خوشببو گردانیده است.

غزنة : مجرور بالفتحة      بغزنة : جارّ و مجرور متعلّق ب : ألقى

قد : حرف تحقیق

ألقى : فعل ماضٍ (من باب إفعال) مبني على الفتح المقدّر، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

عصا : مفعول به منصوب تقديراً      و : حرف حالیه

صیت : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية حالیه صاحبها : ضمير "ه" في عصاه، رابطها : "و"

يعطّر : فعل مضارع (من باب تفعيل) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً

ما : اسم موصول عامّ / مفعول به منصوب محلاً

بین : ظرف مکان أو مفعول فيه منصوب متعلّق ب : محذوف شبه الجملة، صلة عائدها :

ضمير هو في المتعلق

إلى مصر : جارّ و مجرور بالفتحة متعلّق ب : محذوف



١٢- النَّاسُ أَكْثَرُ مَنْ أَنْ يَمْدَحُوا رَجُلًا

حَتَّى يَرَوْا عِنْدَهُ آثَارَ إِحْسَانٍ  
مَعْنَى

مجھوں

النَّاسُ : مردم

اُکسُ : زیرک تر، باہوش تر

آن یمدحوا : بستانند

رجلاً : مردی را

## حتیٰ یروا : تا اینکه ببینند

عند : نزد، پیش

### إحسان : نیکوکاری

مردم، زیرک تر و باهوش تر از آنند که مردی را بستانند، مگر اینکه نشانه های شکوکاری را در او ببینند.

الناس : اسم جمع / مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

## اکیس : خبر مرفوع

من : حرف جر

أن يمدحوا : فعل منصوب فاعله ضمير "واو" البارز والجملة فعلية، مصدر مؤول تقديره :

"مدحهم" مجرور محلاً "من مدحهم" : جارٌّ ومجرور، متعلّق بـ : أكيّس

رجلاً : مفعول به منصوب

حتیٰ : حرف جرّ

يَرَوْنَ : فعل منصوب بـ "أن" المقدَّرة، فاعله ضمير "او" البارز والجملة فعلية، مصدر مؤوَّل

تقديره : "رؤيتهم" مجرور محلاً، حتى رؤيتهم : جارّ و مجرور متعلّق ب : أن يدحوا

عند : ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب محلاً متعلق ب : يروا

۵ : مضافٌ الیه مجرور محلاً      آثار : مفعولٌ به منصوب

آثار : مفعولٌ به منصوب



۱۳- بِقَدْرِ الْكَدِّ تُكْتَسَبُ الْمَعَالِي

نائب فاعل

مذا  
محل شرط

وَمَنْ طَلَبَ الْعُلَى سَهَرَ اللَّيَالِي

المتنى  
حرف

127

100

شرطی

حرف

159

25

تاریخ

آدم



قَدَر : اندازه      الكَدَ : رنج و عذاب  
 المعالي (ج المعلاة) : بلند، شرف، والا مقام      العلی : مقام بلند  
 سهر : بیداری کشد      الیالی (ج الیل) : شب

جایگاه بلند و والا مرتبگی به اندازه رنج و زحمت بدست می آید، هر کس بلند مرتبگی خواهد، شبها بیداری کشد.

بقدر : جارّ و مجرور متعلّق ب : تکتسب  
 تکتسب : فعل مضارع (من باب افتعال )، مبنی للمجهول، نائب فاعله المعالی والجملة فعلية  
 المعالی : نائب فاعل مرفوع تقدیراً      و : حرف عطف  
 من : اسم الشرط / مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية  
 طلب : فعل الشرط ماضٍ مجزوم وجوباً محلاً فاعله ضمیر هو "المستتر فيه جوازا" والجملة  
 فعلية، خبر مرفوع محلاً      العلی : مفعول به منصوب تقدیراً  
 سهر : فعل جواب الشرط ماضٍ مجزوم وجوباً محلاً فاعله ضمیر هو "المستتر فيه جوازا"  
 والجملة فعلية  
 الیالی : ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب متعلّق ب : سهر



فاعل: غیر متحرک  
 یغوصُ البحرُ من طلبِ اللَّالی  
 مفعول به: مجهول  
 متلا: الشاعر السابق

۱۴- تَرَوْمُ العَزَّ نَمَ لَیلا  
 مفعول به: مجهول

تروم : می خواهی، طلب می کنی      العزّ : عزّت و بزرگی  
 نام : می خوابی      یغوص : زیر آب می رود، باید غوص نماید  
 البحر : دریا      اللَّالی (ج اللؤلؤ) : مروارید، درّ



ف : حرف حسب ما قبلها

لما : اسم دائم الإضافة (متضمن معنى الشرط) / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً متعلق

ب : جوابه "فرّق"

أضاء : فعل الشرط ماضٍ (من باب إفعال) فاعله الصبح والجملة فعلية، مضاف إليه مجرور

محلاً، مفعوله محذوف لوضوحه الصبح : فاعل مرفوع

فرّق : فعل جواب الشرط ماضٍ (من باب تفعيل) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

بين : ظرف مكان أو مفعولٌ فيه، منصوب، متعلق ب : فرّق

نا : مضاف إليه مجرور محلاً و : حرف عطف

أي : اسم استفهام، مشغولٌ عنه، مبتدأ مرفوع والجملة اسمية أو أي : مفعول به مقدّم منصوب

نعيم : مضاف إليه مجرور لا يكدر : فعل مضارع منفي، فاعله الدهر

والجملة فعلية (وإذا اعتبرنا أي مبتدأ). خبر مرفوع محلاً

ه : مشغولٌ به، مفعول به منصوب محلاً الدهر : فاعل مرفوع



فَيَا لَيْتَ جُودَهَا كَانَ بُخْلًا

۱۶- أَبَدًا تَسْتَرُدُّ مَا تَهَبُ الدُّنْيَا

الشاعر السابق

تسترّد : باز پس می گیرد

أبدًا : همیشه

يَا لَيْتَ : ای کاش

تهب : می بخشد

بُخل : بخل، خسیسی

جود : جود، کرم، بخشش

همیشه، دنیا هر چه را ببخشند، باز پس می گیرد، پس ای کاش، جودش بخل می بود!

ابدأ : ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب متعلق ب : تستردُّ

تستردُّ : فعل و الجملة فعلية

ما : اسم موصول عام / مفعول به منصوب محلاً

تَهَبُ : فعل فاعله الدُّنْيَا و الجملة فعلية صلة عائدها محذوف او ما : حرف مصدریه و ما

تَهَبُ : مصدر مؤوّل تقديره : "هبة" مفعول به منصوب محلاً

الدُّنْيَا : متنازع فيه فاعل مرفوع تقدیراً ل «تَهَبُ» و فعل آخر (تستردُّ) يستغنى عن الفاعل

يا : حرف تنبيه ليت : حرف مشبّهة بالفعل

جود : اسم ليت منصوب و الجملة اسمية ها : مضاف اليه مجرور محلاً

كان : فعل ناقص ، اسمه ضمير "هو" المحذوف و الجملة فعلية خبر ليت مرفوع محلاً

محلاً : خبر كان منصوب



۱۷- قُلْ لِمَنْ يَدْعِي فِي الْعِلْمِ فَلِسْفَةٌ

حَفِظْتَ شَيْئاً وَ غَابَتْ عَنْكَ أَشْيَاءُ

ابونواس

يَدْعِي : ادّعا می کند

حفظت : حفظ کرده ای، فرا گرفته ای

غَابَتْ : پنهان است

عنك : از نظر تو

أشياء (ج شيء) : چیز

به مدعی علم فلسفه بگویند که چیزی را فرا گرفته ای ، ولی چیزهای بسیاری ، از تو پنهان است. (چیزهای بسیاری را نمی دانی.)

ف : حرف حسب ما قبلها

قُلْ : فعل فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً و الجملة فعلية (مفعوله عبارة "حفظت.....")

ل : حرف جرّ      من : اسم موصول عامّ/مجرور محلاً

لمن : جارّ و مجرور متعلّق ب : قُلْ

یدعی : فعل فاعله ضمیر "هو المستتر" فيه جوازاً والجملة فعليةً صلةً عائدها : ضمیر "هو"

المحذوف فی "یدعی"      فلسفة : مفعولٌ به منصوب

حفظت : فعلٌ فاعله ضمیر "ت" البارز فيه والجملة فعليةً مفعولٌ به منصوب محلاً لفعل "قل"

شیئاً : مفعولٌ به منصوب      و : حرف عطف

غابت : فعل ماضٍ فاعلهُ أشياء والجملة فعلية معطوفة

عنك : جارّ و مجرور متعلّق ب : غابت      أشياء : فاعل مرفوع



كُلُّ سِرٍّ جَاوَزَ الْاِثْنَيْنِ شَاعَ  
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ (ع)

۱۸- كُلُّ عِلْمٍ لَيْسَ فِي الْقِرَاطِ ضَاعَ

القرطاس : کاغذ      ضاع : ضایع می شود

سرّ : راز      جاوز : گذشت

الاثنين : دو      شاع : فاش و شایع می گردد

هر دانشی که روی کاغذ نوشته نشود، از بین می رود. هر رازی که از بین دو نفر تجاوز کند، فاش خواهد شد.

کُلّ : اسم دائم الإضافة/مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

علم : مضاف الیه مجرور

لیس : فعل ناقص اسمه ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية، نعتية، مجرورة بالتبعية من

منعوتها : علم

في القرطاس : جارٌ ومجرور متعلق ب : محذوف شبه الجملة خبر ليس منصوب محلاً  
ضاع : فعل ماضٍ فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ خبر مرفوع محلاً  
لِ"كُلِّ"  
كُلٌّ : كما تقدّم  
جوازٌ : فعل ماضٍ (من باب مفاعلة)، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة  
فعلية، نعتية، مجرورة بالتبعية من منعوتها : سرّ الاثنين : مفعول به منصوب بالياء  
شاع : فعل ماضٍ فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ خبر مرفوع محلاً  
لِ"كُلِّ"



۱۹- وَ أَشْجَارُ سُرُوٍ يَبْنَهُنَّ كَانَ مَشَتْ  
بِهَا زَيْنَبٌ فِي نِسْوَةِ خَفَرَاتِ  
المتنبى

أشجار (ج شجرة) : درخت      مشّت : راه رفت

زينب : معشوقه شاعر

نِسوة (ج امرأة من غير لفظها) : زنان (در این جا دوشیزگان)

خفرات (ج خفرة) : شرمگین و باحیا

(خم و راست شدن) درختان سرو در میان آنها (باغ ها)، همچون راه رفتن زينب  
(معشوقه شاعر)، در میان دوشیزگان شرمگین و با حياست.

و : حرف حسب ماقبلها      أشجار : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

سرو : مضافٌ اليه مجرور

بين : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب، متعلّق ب : محذوف شبه

الجملة، حال منصوبة صاحبها : أشجار

هَنْ : مضافٌ اليه مجرور محلاً (مرجعه : الحقائق)

كَانَ : حرف مخفف من "كَانَ"، اسمه ضمير الشَّان المحذوف والجملة اسميةٌ خبر مرفوع محلاً  
لِ "أشجار"

مشت : فعل ماضٍ، فاعله "زينب" والجملة فعلية خبر كَأَن مرفوع محلاً

بِهَا : جارٌّ ومجرور متعلِّق ب : مشت زينب : فاعل مرفوع

في نسوة : جارٌّ ومجرور متعلِّق ب : مشت خفرات : نعت مجرور



۲۰- إِذَا مَا كُنْتَ فِي أَمْرِ مَرُومٍ

فَلَا تَقْنَعْ بِمَا دُونَ النُّجُومِ

الشاعر السابق

لاتقنع : بسنده مكن، فاعل مشو

مرورم : خواسته، دلخواه

دون النجوم : پایین تر از ستارگان

هرگاه در صدد انتخاب کاری برآمدی، به پایین تر از ستارگان بسنده نکن. (هدف  
والا داشته باش و کوتاه نظر مباش).

إِذَا مَا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محلاً، متعلِّق ب : جواب الشرط "لاتقنع" (ما : حرف زائدة)

كنت : فعل الشرط ناقص اسمه ضمير "ت" البارز والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً

في أمر : جارٌّ ومجرور، متعلِّق ب : محذوف، شبه الجملة خبر منصوب محلاً

مرورم : نعت مجرور بالتبعية من منعوته "أمر"

ف : حرف جواب

لاتقنع : فعل جواب الشرط مجزوم ب "لا" فاعله ضمير أنت المستتر فيه وجوباً والجملة

فعلية

مَا : اسم موصول عامّ / مجرور بحرف جارّ و "بما" : جارّ و مجرور متعلّق ب : "لاتقنع"  
 دُونَ : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب متعلّق ب : محذوف شبه  
 الجملة صلة عائدها : في المتعلق



٢١- يَرَى الْجُبْنَاءُ أَنَّ الْعَجَزَ حَزْمٌ      وَ تِلْكَ خَدِيعَةُ الطَّيْعِ اللَّئِيمِ  
 الشّاعِرُ السّابِقُ

الجبناءُ (ج الجبنان) : بدخواه، ترسو      العجز : ناتوانی، درماندگی  
 حزم : دوراندیشی      خديعة : خدعه، نیرنگ، فریب  
 الطّيع : ذات، سرشت      اللّئيم : پست، فرومایه، بدسرشت

بد دلان و ترسوها، ناتوانی و عجز خود را دور اندیشی می انگارند؛ که این  
 موضوع، نیرنگ و فریب ذات بد و پست است.

يرى : فعل مضارع، فاعله الجبناءُ، والجملة فعليةُ الجبناءُ : فاعل مرفوع  
 أَنَّ الْعَجَزَ حَزْمٌ : الجملة اسميةُ سُدَّتْ مسدّالْمَفْعُولِينَ منصوبة محلا  
 و : حرف استثنائية

تلك : اسم أَنَّ (المحذوف بقرينة) منصوب محلاً والجملة اسميةُ معطوفة  
 خديعة : خبر مرفوع      الطّيع : مضاف اليه مجرور  
 اللّئيم : نعت مجرور



٢٢- فَطَعَمُ الْمَوْتِ فِي أَمْرِ حَقِيرٍ      كَطَعَمِ الْمَوْتِ فِي أَمْرِ عَظِيمٍ  
 الشّاعِرُ السّابِقُ



طعم الموت : چشیدن موت  
عظیم : بزرگ

(چشیدن) مزه مرگ به خاطر کاری کوچک، بسان چشیدن مزه مردن در راه کاری بزرگ است.

ف : حرف استثنایه  
طعم : مبتداً مرفوع والجملة اسمیة  
في أمرٍ : جارّ و مجرور متعلّق ب : الموت  
حقیق : نعت مجرور  
كطعم : جارّ و مجرور، متعلّق ب : محذوف شبه الجملة، خبر مرفوع محلاً  
عظیم : نعت مجرور



۲۳- فَأَقْعَ كَمَا أَقْعَى أَبُوكَ عَلَى إِسْتِهِ  
رَأَى أَنْ رَيْمًا فَوْقَهُ لَا يَعَادِلُهُ  
نخیل سعدی

أَقْعَ : بنشین  
أَقْعَى : نشست  
إِسْتِ : نشیمنگاه  
رَيْمًا : سنگینی، فضل  
لَا يَعَادِلُ : برابری نمی کند

آنگاه که می بینی توان برابری با بزرگتر از خود را نداری، همچون پدرت سرجایت بنشین.

ف : حرف حسب ما قبلها  
أَقْعَ : فعل أمر مجزوم محذوف حرف علة، فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية  
ك : حرف جرّ کما أَقْعَى : جارّ و مجرور ما أَقْعَى : ما حرف مصدریّة و أَقْعَى فعل ماضٍ

مبنى على الفتح المقدّر، فاعله "أبو" والجملة فعلية مصدر مؤوّل تقديره : "إقعاء" مجرور بحرف جارّ و"كإقعاء" جارّ و مجرور متعلّق بـ "أقع"

أبو : فاعل مرفوع بالواو على إست : جارّ و مجرور متعلّق بـ : أقمى

رأى : فعل يقين فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

أنّ : حرف مشبّهة بالفعل (موصول حرفي)

ريماً : اسم أن المنصوب والجملة اسمية سدّت مسدّ المفعولين، منصوبة محلاً

فوق : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب متعلّق بـ : محذوف شبه

الجملة، نعت منصوب محلاً بالتَّبعية من منعوتِه "ريماً"

هـ : مضافٌ اليه مجرور محلاً

لا يعادلُ : فعل فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية، خبر مرفوع محلاً

هـ : مفعولٌ به منصوب محلاً



۲۴-وَإِنْ حَلَّ أَرْضاً عَاشَ فِيهَا بِفَضْلِهِ

مَا عَاقِلٌ فِي بِلْدَةٍ بَعْرِبٍ  
مجهول

حلّ : فرود آمد، اقامت کرد

عاقِل : خردمند، اندیشمند      بلدة : شهر

اگر در سرزمینی اقامت کند به خاطر بزرگواری و فضل خود زندگی نماید زیرا هیچ خردمندی در هیچ شهری بیگانه و غریبه نیست.

و : حرف حسب ما قبلها      إن : حرف الشرط

حلّ : فعل الشرط ماضٍ، مجزوم محلاً وجوباً، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

أرضاً : مفعولٌ به منصوب

عاش : فعل جواب الشرط، ماضٍ مجزوم محلاً وجوباً و الجملة فعلية

فيها : جارٌّ ومجرور متعلّق ب : عاش بفضل : جارٌّ ومجرور متعلّق ب : عاش

و : حرف عطف ما : حرف شبهه ب "ليس"

عاقِل : اسم "ما" مرفوع والجملة اسمية في بلدة : جارٌّ ومجرور متعلّق ب : غريب

ب : حرف جرٍّ (للتوكيد) غريب : مجرور لفظاً و خبر معنى منصوب



۲۵- رَ لَسْتُ أَبَالِي بَعْدَ إِدْرَاكِ الْعُلَى

أَكَانَ ثَرَاتًا مَا تَنَاولْتُ أَمْ كَسَبًا

المتنبّي

أبالي : پروا ندارم إدراك : رسیدن

الْعُلَى : بلندی ثَرَاتًا : میراث

تَنَاولْتُ : بدست آوردم کَسَبًا : کسب

پس از رسیدن به مقام و مرتبه بلند - از اینکه آیا آن (مقام) به من به ارث رسیده، یا خود بدست آورده ام - پروایی ندارم.

و : حرف حسب ما قبلها

لَسْتُ : فعل ماضٍ ناقص، اسمه ضمير "ت" البارز والجملة فعلية

أبالي : فعل مضارع (من باب مفاعلة)، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية، خبر منصوب محلاً

بعد : اسم دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب ، متعلّق ب : أبالي

إدراك : مضافٌ اليه ، مجرور تقديرًا

ی : مضافُ الیه مجرور لفظاً، فاعل معنی مرفوع لشبه فعل "إدراك"

العَلَّی : مفعولٌ به منصوب تقدیراً لشبه فعل "إدراك"

أ : حرف استفهام

كان : فعل ماضٍ ناقص، اسمه "ما" والجملة فعلية، مفعولٌ به لفعل "أبالی" منصوب محلاً

تراثاً : خبر مقدم منصوب

ماتناولت : "ما" اسم موصول عام / اسم كان مؤخر مرفوع محلاً و تناولت : فعل ماضٍ (من

باب تفاعل)، فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية صلة عائدها : محذوف

أو "ما" حرف مصدرية و مع "تناولت" مصدر مؤول تقدیره : تناولی، اسم كان مؤخر مرفوع

أم : حرف عطف للمعادلة كسباً : معطوف منصوب بالتبعية من ( تراثاً)



۲۶- لَوْلَا الْمَشَقَّةُ سَادَ النَّاسُ كُلُّهُمْ

فَالْجُودُ يُفْقِرُ وَالْإِقْدَامُ قِتَالُ

الشاعر السابق

المشقة : سختی، دشواری

سادَ: به سروری می رسید

يفقرُ : نیازمند می سازد

الإقدام : روی به سختی کردن، اقدام به کار مهم کردن

قتال : کشنده

اگر رنج و سختی نبود، همه مردم مهتر و بزرگ بودند، اما بخشندگی و جوانمردی،

(ایشان را) نیازمند می کند و به سوی حادثه و رویداد می کشد.

لولا : حرف امتناع للوجود، متضمن معنی الشرط

المشقة : مبتدأ مرفوع و خبره محذوف وجوباً والجملة اسمية شرطية

ساد : فعل جواب الشرط، ماضٍ فاعله "الناس" والجملة فعلية ( و قد حذفت لام الجواب )

كل : مؤكّد مرفوع معنوی لمؤكّده : الناس هم : مضاف اليه مجرور محلاً

ف : حرف نتيجة الجود : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

يفقر : فعل مضارع (من باب إفعال)، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازا والجملة فعلية، خبر

مرفوع محلاً و : حرف عطف

الإقدام : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية معطوفة

قتال : خبر مرفوع



۲۷- إذا ما لم تكن ملكاً مطاعاً

فكن عبداً لخالفه مطيعاً

أبواسماعيل الطغرابي

مطاعاً : فرمانروا

عبداً : بنده

خالق : آفریدگار

مطيعاً : فرمانبر

اگر پادشاه فرمانروایی نیستی ؛ پس، بنده ای فرمانبردار برای پروردگارت باش.

إذا ما : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محلاً متعلّق ب : جواب الشرط "كن" ( ما : حرف زائدة)

لم تكن : فعل الشرط، ناقص، مضارع اسمه ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

مضاف اليه مجرور محلاً ملكاً : خبر منصوب

مطاعاً : نعت منصوب بالتبعية من منعوته "ملكاً" ف : حرف جواب

كن : فعل أمر ناقص، جواب الشرط اسمه ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

عبداً : خبر منصوب خالق : جارّ و مجرور، متعلّق ب : مطيعاً

٥ : مضاف اليه مجرور محلاً

مطيعاً : نعت منصوب بالتبعية من منعوتِه : عبداً



٢٨- إذا لم تَمْلِكِ الدُّنْيَا جَمِيعاً

مِنَ اللَّذَاتِ فَاتْرُكْهَا جَمِيعاً

الشاعر السابق

لم تملك : مالك نيسقي ، دراختيار نداري

أتركك : رها كن اللذات (ج اللذة) : لذت، خوشی

اگر خوشی ها و لذت های دنیوی را با هم در اختیار نداري ، در این صورت  
آنها (بقیه) را رها كن.

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ ظرف زمان أو مفعول فيه  
منصوب محلاً ، متعلق ب : جواب الشرط "اترك"

لم تملك : فعل مضارع مجزوم ، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية  
مضاف اليه مجرور محلاً الدنيا : مفعول به منصوب تقديرأ

جميعاً : حال مفردة منصوبة بمعنى "مجتمعة" و صاحبها : الدنيا

من اللذات : جار و مجرور متعلق بما : لم تملك ف : حرف جواب

اتركك : فعل أمر جواب الشرط ، فاعله ضمير أنت المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية  
ها : مفعول به منصوب محلاً



٢٩- حَتَّى تَجَلَّى الصُّبْحُ فِي جَنَابِهَا

كَأَمَاءٍ تَلَمَعُ مِنْ خِلَالِ الطُّحْلُبِ

البحترى

جنبات (ج جَنَبَة) : پهلو

حتی تجلی : تا آشکار گردید

تلمع : می درخشد

الماء : آب

الطَّحَلْب : خزه

تا سرزدن سپیده در کنارهایش، چون آب از میان خزه می درخشید.

حتی : حرف ابتداء

تجلی : فعل ماضی (من باب تفعّل) فاعله "الصبح" والجملة فعلية

الصبح : فاعل مرفوع

في جنبات : جارّ و مجرور متعلّق ب: تجلی

ها : مضاف الیه مجرور محلاً

الماء : جارّ و مجرور متعلّق ب : تلمع

تلمع : فعل مضارع فاعله ضمير "هی" المستتر فيه جوازا والجملة فعلية

من خلال : جارّ و مجرور متعلّق ب : تلمع الطَّحَلْب : مضاف الیه مجرور



۳۰- إذا المرء لم يرضَ ما أمكَنه

ولم يأتِ من أمرِه أزيَنُه

الشاعر السابق

المرء : آدمی، بشر

لم يرض : خشنود نباشد

أزین : آراسته تر، نیکوتر

لم يأت : نیاورد

هرگاه که آدمی نیکوترین و زیباترین کار خود را نیاورد، و به توانایی و امکانات خود خرسند نباشد...

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محلاً متعلّق ب "دع" في البيت التالي

المرء : فاعل مرفوع للفعل المفسر المحذوف ، تقديره : إذا لم يرض المرء لم يرض.... والجملة فعلية، مضاف اليه مجرور محلاً ( جواب الشرط في البيت التالي )  
 لم يرض : فعل مفسر فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازا والجملة فعلية  
 ما : اسم موصول عام /مفعول به منصوب محلاً  
 أمكن : فعل ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازا والجملة فعلية صلة عائدها : "ه" او "ما" : حرف مصدرية و مع "أمكن" : مصدر مؤول تقديره : إمكانه  
 مفعول به منصوب محلاً و : حرف عطف  
 لم يأت : فعل مضارع مجزوم بحذف حرف العلة فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازا والجملة فعلية معطوفة على "لم يرض"  
 من أمر : جار و مجرور متعلق ب : لم يأت  
 أزين : اسم تفضيل /مفعول به منصوب ه : مضاف اليه مجرور محلاً



۳۱- فَدَعَهُ فَقَدْ سَاءَ تَدْبِيرُهُ

سَيَضْحَكُ يَوْمًا وَيَبْكِي سَنَةً

الشاعر السابق

دع : واگذار ، رها کن      ساء : بد کرد  
 سيضحك : خواهد خندید      يبكي : خواهد گریست  
 سنة : سال

...او را به حال خود واگذار که چاره اندیشی اش نیکو نیست ، روزی خواهد خندید و سالی خواهد گریست.

ف : حرف جواب



دَعُ : فعل أمر جواب الشرط ل"لم يرضَ المرءُ" (من وَدَّعَ يَدْعُ) فاعله ضمير أنت المستتر فيه

وجوباً و الجملة فعلية ٥ : مفعول به منصوب محلاً

ف : حرف عطف قد : حرف تحقيق

سَاءَ : فعل ماضٍ فاعله "تدبير" والجملة فعلية تدبير : فاعل مرفوع

٥ : مضاف اليه مجرور لفظاً و مفعول به معنى منصوب لشبهه فعل تدبير

س : حرف تنفيس للاستقبال

يضحك : فعل مضارع فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

يوماً : ظرف زمان أو مفعول فيه ، منصوب متعلق ب : يضحك

يبيكي : فعل مضارع فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

سنة : ظرف زمان أو مفعول فيه ، منصوب، متعلق ب : يبيكي



هوَ أَوَّلُ وَ هِيَ الْمَحَلُّ الثَّانِي

المنتبى

۳۲-الرَّأْيُ قَبْلَ شَجَاعَةِ الشُّجْعَانِ

المحلّ : مرتبه، مقام، درجه

الشُّجْعَانِ (ج الشُّجَاع) : دلیر

الثَّانِي : دوم، بعدی

(جایگاه) تدبیر و اندیشه پیش از دلاوری دلیران است، زیرا نخست اندیشه، و

سپس دلاوری قرار دارد.

الرَّأْيُ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

قَبْلَ : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب، متعلق ب : محذوف، شبه

الجملة، خبر مرفوع محلاً

هو : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسميةٌ أوَّلُ : خبر مرفوع

وَ : حرف حالیه

هی : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسميةٌ حالیه منصوبةٌ صاحبها : الشجاعة و رابطها : (و-هی)

المحلّ : خبر مرفوع

الثّانی : نعت مرفوع تقدیراً بالتَّبَعِیَّة من منعوته : المحلّ



مِثْلَ الْجَوَاشِنِ مَصْقُولاً حَوَاشِيهَا  
البحتری

۳۳- إِذَا عَلَتْهَا الصَّبَا أَبَدَتْ لَهَا حُبَّكََا

الصَّبَا : باد صبا

علتها : بر آن ( آبگیر ) وزد

حُبَّكََا (ج حَبِيكَة) : خط ، بریدگی

أَبَدَتْ : آشکار شود

مَصْقُولاً : صیقل خورده

الجواشن (ج الجوشن) : جوشن ، زره

الحواشي (ج الحاشية) : اطراف ، لبه

هرگاه باد بر آن آبگیر وزد، خطوطی حلقه حلقه (موجهای) را مانند زره هایی که اطرافش صیقل خورده است، پدید می آورد.

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محلاً متعلّق ب : جواب الشرط “أبدت”

عَلَتْ : فعل الشرط ماضٍ مبنيّ على حذف حرف العلة فاعله الصبا والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً

الصَّبَا : فاعل مرفوع تقدیراً

ها : مفعول به منصوب محلاً

أَبَدَتْ : فعل جواب الشرط ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمير هي المستتر فيه جوازاً

والجمله فعلية  
 حبكاً : مفعول به منصوب  
 مثل : اسم متوغل في الابهام / نعت منصوب بالتبعية من منعوته "حبكاً"  
 مصقولاً : حال مفردة صاحبها : مثل  
 حواشي : نائب فاعل مرفوع تقديراً لشبه فعل "مصقولاً"  
 ها : مضاف اليه مجرور محلاً



۳۴- لَا يَبْلُغُ السَّمَكُ الْخَصُورَ غَايَتَهَا      لُبَعْدِ مَا بَيْنَ قَاصِيهَا وَ ذَايِهَا  
 الشاعر السابق

لا يبلغ : نمی رسد      السمك : ماهی  
 الخصور : گرفتار، به دام افتاده      غاية : هدف (در اینجا ژرفا)  
 قاصي : دور      داي : نزدیک

ماهی در دام افتاده (گرفتار)، به ژرفای آن نخواهد رسید، زیرا فاصله بالا و پایین آن، بسیار است.

لا يبلغ : فعل مضارع منفى فاعله السمك والجمله فعلية  
 السمك : فاعل مرفوع      الخصور : نعت مرفوع  
 غاية : منصوب على نزع الخافض      ها : مضاف اليه مجرور محلاً  
 لبعْد : جارّ و مجرور متعلّق ب : لا يبلغ  
 ما : اسم موصول عام / مضاف اليه مجرور محلاً  
 بين : ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب، متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مرفوع  
 محلاً صلة عاندها : محذوف

قاصی : مضاف الیه مجرور تقدیراً      ها : مضاف الیه مجرور محلاً  
و : حرف عطف      دانیها : معطوف علی قاصیها



۳۵-وَ إِن حَیَاةَ الْمَرْءِ بَعْدَ عَدُوِّهِ      وَ إِن كَانَ یَوْمًا وَاحِدًا لَّكَثِیرُ  
بجهول

حیاء المرء : زندگی انسان ، عمر بشر

عدو : دشمن      یوماً واحداً : یک روز

بی تردید ، عمر انسان پس از (هلاکت) دشمنش - هرچند یک روز - بسیار دراز خواهد بود.

و : حرف حسب ما قبلها      حیاة : اسم إن المنصوب والجملة اسمیة

بعد : اسم دائم الإضافة / ظرف مکان أو مفعولٌ فيه منصوب، متعلق ب : کثیر

عدو : مضاف الیه مجرور      و : حرف حالیه

إن : زائدة وُضِّلِیَّة (لیس بعدها جواب لها)

كان : فعل ناقص ، اسمه ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلیة حالیه منصوبة صاحبها

:الحیاء (الزمن)      یوماً : خبر منصوب

واحداً : نعت منصوب      ل : حرف ابتداء (مزحلقة)

كثیر : خبر إن المرفوع (أصله كثیرة وقد حذفت «ة» للضرورة الشعریة)



۳۶-يُضَاكِ الشَّمْسَ مِنْهَا كَوُكَبٌ شَرْقٍ      مُؤَزَّرٌ بِعَمِيمِ التَّبَسُّتِ مَكْتَهَلُ

الأعشى

يضاحك : می خندد      کوکب شرق : ستاره نورانی

مؤزر : پوشیده      مکتهل : پیر

عمیم الثبت : سبزه های درهم

ستاره نورانی کامل و رسیده (گل شکفته آن مرغزار)، با پوششی از سبزه های درهم-به خاطر زیبایی و روشنائی-برخورشید لبخند می زند.

يضاحك : فعل مضارع (من باب مفاعلة) فاعله "کوکب" والجملة فعلية

الشمس : مفعول به منصوب      منها : جارّ و مجرور محلاً متعلّق ب : يضحك

کوکب : فاعل مرفوع      شرق : نعت مرفوع

مؤزر : نعت مرفوع      بعمیم : جارّ و مجرور متعلّق ب : مؤزر

مکتهل : نعت مرفوع



وَيُظْهِرُ صَفْوَهَا سِرَّ الْحَصَاةِ  
بجهول

۳۷- جَمُومٌ قَدْ تَنِمٌ عَلَى الْقَذَاةِ

جهوم : چاه پر آب      تنم : اثر می گذارد

القذاة : خار و خاشاک      يظهر : نشان می دهد، آشکار می کند

صفو : پاکی و صفا      الحصاة : سنگریزه

(چاه)، پرآبی است که گاهی برخاشاک اثر می گذارد، و روشنی و پاکی اش، راز سنگریزه ها را آشکار می سازد.

جموم : خبر مرفوع لمبتداً محذوف تقدیره : "هی جموم" والجملة اسمية

قد : حرف تقلیل

تَنَمُّ : فعل مضارع، فاعله ضمیر "هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية نعتية مجرورة بالتبعية  
من منعوتها : جَومٌ  
و : حرف عطف

يُظْهِرُ : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله "صفو" والجملة فعلية  
صفو : فاعل مرفوع  
سر : مفعول به منصوب



۳۸- وَاللّٰهُ لَمْ أَشْمَتْ بِهِ فَاَلْكُلُ رَهْنٌ لِّلْمَمَاتِ لَكِنَّ مِنْ طِيبِ الْحَيَاةِ أَنْ تَرَى مَوْتَ الْعُدَاةِ  
عطاء بن يعقوب

لم أشمت : شادمان نشدم (از بدبختی دیگری) رهن : در گرو  
الممات : مرگ  
طیب الحیاء : خوش زندگی  
موت : مرگ  
العداء (ج العدو) : دشمن

سوگند به خدا به خاطر مصیبت و مرگ او شادمان نمی شوم ، زیرا که همه ما در  
گرو مرکیم ، ولی دیدن مرگ دشمنان (به چشم خود) ، جزیی از خوشی زندگی  
است.

و : حرف جر (للقسم)

اللّٰهُ : مجرور، واللّٰهُ : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف تقديره : أقسم واللّٰهُ  
لم أشمت : فعل جواب قسم، مضارع مجزوم، فاعله ضمیر "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية  
به : جار ومجرور متعلّق ب : لم أشمت ف : حرف نتيجة  
الكل : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية رهن : خبر مرفوع  
للممات : مصدر ميمي / جار ومجرور متعلّق ب : رهن  
لكن : حرف مشبهة بالفعل

من طیب : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة، خبر مقدّم مرفوع محلاً

الحياة : مضافٌ اليه مجرور      أن : حرف مصدریّة

ترى : فعل مضارع منصوب، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلیة و "أن

ترى" : مصدر مؤوّل تقديره : رؤيتك، اسم لكنّ منصوب محلاً والجملة اسمیّة

موت : مفعولٌ به منصوب

العُداة : مضافٌ اليه مجرور لفظاً و فاعل معنی مرفوع لشبه فعل : موت



وَتَقْبَلُ أَشْبَاهًا عَلَيْكَ صُدُورُهَا

۳۹- تَبَيَّنَ أَعْقَابُ الْأُمُورِ إِذَا مَضَتْ

شبيب بن الرضاء

تَبَيَّنَ : آشکار می شود

أَعْقَابُ (ج عَقَب) : سرانجام، عواقب، پایان، پیامد

مَضَتْ : گذشت

الْأُمُورُ (ج الْأَمْر) : کار

أَشْبَاهًا (ج شَبَه) : شبیه، مانند

صُدُورُ (ج الصَدْر) : قلب (در اینجا ابتدای کار)

هرگاه کارها به سرانجام برسند، نتیجه (خوبی و بدی) مشخص می شود؛ در حالی

که به هنگام سرزدن (در ابتدا) کارها، (خوبی و بدی) در نظر تو شبیه یکدیگرند.

تَبَيَّنَ : فعل مضارع (أصله تَبَيَّنَ من باب تَفَعَّل) فاعله "أَعْقَابُ" والجملة فعلیة

أَعْقَابُ : فاعل مرفوع

إذا : اسم الشرط، دائم الإضافة إلى الجملة الفعلیة، غیر جازم / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه

منصوب محلاً متعلّق ب : جواب الشرط المحذوف تقديره : تَبَيَّنَ

مَضَتْ : فعل الشرط ماضٍ فاعله ضمير "هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية مضافٌ اليه  
بجور محلاً

تَقْبَلُ : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله "صدور" والجملة فعلية  
أشباهاً : حال مفردة منصوبة صاحبها : ضمير "ها" في صدورها  
عليك : جارٌّ و مجرور متعلّق ب : تقبل صدور : فاعل مرفوع



۴۰- فَتَى لَمْ يَضِيعْ وَجْهَ حَزْمٍ وَلَمْ يَبْتَ  
يُلاحِظُ أَعْقَابَ الْأُمُورِ تَعَقُّباً  
البحتری

فتی : جوان لم یضیع : ضایع و تباه نکرد

وجه : رخسار، چهره، روی حزم : دور اندیشی

لم یبت : شب را به صبح نرساند یلاحظ : ملاحظه می کند

تعقباً : پیگیری أعقاب (ج عقب) : سرانجام، پایان فرجام، پیامد

جوانی که روی دوراندیشی را از دست نمی دهد و همیشه، پیامد و سرانجام کارها  
را (با نظر خواهی و مشورت با دیگران) در نظر می گیرد.

فتی : خبر مرفوع تقدیراً لمبتداً محذوف تقدیره : "هو فتی" والجملة اسمية

لم : حرف جزم

یضیع : فعل مضارع (من باب تفعیل) مجزوم ب "لم" فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً  
والجملة فعلية نعتية

وجه : مفعولٌ به منصوب و : حرف عطف

لم یبت : فعل مضارع ناقص مجزوم (من بات بیبت) اسمهُ ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً و

الجملة فعلية



یلاحظُ : فعل فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية خبر منصوب محلاً

أعقاب : مفعول به منصوب

تعقباً : مفعول مطلق تأكیدی بالنیابة (عامله: یلاحظُ)



٤١- رَجُلٌ إِذَا مَا النَّائِبَاتُ غَشِيَتْهُ

أَكْفَى لِمُعْضِلَةٍ وَإِنْ هِيَ جَلَّتْ

سلمی بن ربیعة

رجلُ : مردی

النائبات : حوادث روزگار، ناملايمات

غشيتُ : احاطه کنند

وإن : هر چند

أكفى : شایسته تر، باکفایت تر

معضلة : سختی، دشواری

جلتُ : بزرگ باشد

(وی) مردی است که هرگاه دچار گرفتاری ها و ناملايمات شود، آنها را - هر چند بزرگ و سخت باشد - چاره جویی کند.

رجلُ : خبر مرفوع مبتدأ محذوف تقدیره : هو رجل والجملة اسمية

إذا ما : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية، غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محلاً، متعلق ب : جواب الشرط المحذوف (ما : حرف زائدة)

النائباتُ : فاعل مرفوع للفعل المفسر المحذوف تقدیره : "إذا ما غشيتِ النائباتُ...." فجملة

"غشيتِ النائباتُ" شرطية مضاف إليه مجرور محلاً

غشيتُ : فعل ماضٍ مفسر فاعله ضمير "ن" البارز والجملة فعلية

هُ : مفعول به منصوب محلاً

أكفى : نعت مرفوع تقدیراً بالتبعية من منعوته "رجلُ"

لمعضلة : جارٌ و مجرور متعلق ب : أكفى

و إن : مرکب من "و" حرف حالیه و "إن" زائده وُضِلِیة (لیس بعدها جواب لها)  
 هي : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية حالیه صاحبها : النائبات وربطها : "و- هي"  
 جلّت : فعلٌ فاعله ضميرٌ "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية ، خبر مرفوع محلاً



۴۲- وَضَعُ النَّدَى فِي مَوْضِعِ السَّيْفِ بِالْعُلَى مُضَرٌّ كَوْضَعِ السَّيْفِ فِي مَوْضِعِ النَّدَى  
 المنتبى

وضع الندی : گذاردن بخشش  
 السیف : شمشیر  
 مضرٌ : زیان بخش ، خسارت آور  
 العلی : شرف ، بلندی ، مقام  
 الندی : بخشش ، کرم

بخشش و بزرگواری را جایگزین شمشیر کردن ، برخلاف مقام و کرم است ،  
 همچنانکه شمشیر را جایگزین بخشش کردن . (هر چیز ، به جای خویش نیکوست).

و : حرف حسب ما قبلها  
 وضع : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية  
 الندی : مضاف الیه مجرور تقدیراً  
 بالعلی : جارٌ ومجرور متعلق ب : وضع  
 کوضع : جارٌ ومجرور متعلق ب : مضرٌ  
 في موضع : جار ومجرور متعلق ب : وضع  
 مضرٌ : خبر مرفوع



۴۳- إِذَا أَنْتَ أَكْرَمْتَ الْكَرِيمَ مَلَكَتْهُ وَإِنْ أَنْتَ أَكْرَمْتَ اللَّيْمَ تَمَرَّدَا  
 الشاعر السابق

أكرمت : احترام گزاری ، نیکی کنی  
 مَلَكَتْ : مالک شوی ، بنده خودگردانی  
 الکريم : جوانمرد

اللتیم : بدخواه ، پست، فرومایه      قمرّد : سرپیچی کند

هرگاه به انسان بزرگوار نیکی کنی ، وی را بنده خود گردانی، و چون با فرومایه و پست چنین کنی ، سرپیچی و گردن کشی کند. ( انسان بزرگوار، حق شناس ؛ و شخص فرومایه، ناسپاس است. )

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً متعلّق ب : جواب الشرط (ملکت)

أنت : مؤكّد لفظی بالتبعیّة من مؤكّده ضمير "ت" البارز في الفعل المفسّر المحذوف تقديره : "أكرمت أنت....." والجملة فعلية شرطية ، مضاف اليه مجرور محلاً

أكرمت : فعل مفسّر ماضٍ ( من باب إفعال ) فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية الكرم : مفعول به منصوب

ملکت : فعل ماضٍ جواب الشرط ، مجزوم وجوباً فاعله ضمير "ت" البارز فيه والجملة فعلية و : حرف عطف      إن : حرف الشرط

أنت : فاعل مرفوع لفعل محذوف تقديره : أكرمت ( قَلْب ضمير المتّصل إلى المنفصل ) والجملة فعلية شرطية

أكرمت : فعل مفسّر فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية اللّتميم : مفعول به منصوب

قمرّد : فعل جواب الشرط مجزوم محلاً وجوباً ، ماضٍ (من باب تفعل) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازا والجملة فعلية ( والألف للضرورة الشعرية )



وَأَنْفُسُهُ مَصْدُورٍ وَجُرْأَةُ خَائِبٍ  
صالح بن عبدالقدوس

۴۴- وَ هَذَا فَدَنَّاكَ الْنَفْسُ حَمْلَةً مُخْفِقٍ

|                           |                    |
|---------------------------|--------------------|
| فدت : فدا باد             | النفس : روان ، جان |
| حملة : حمله               | نفثة : خلط سینه    |
| مصدور : مسلول             | جُرأة : دلیر کردن  |
| خائب : شخص نومید          | حملة : سرگشتگی     |
| مُخفق : شکست خورده، ناکام |                    |

جانم فدایت ! این (بی نیازی) ، سرگشتگی انسانِ شکست خورده ، خلط سینه مسلول ، و دلیر کردنِ شخصِ نومید است.

|  |  |
|--|--|
| و : حرف حسب ما قبلها                                     | هذا : مبتداً مرفوع محلاً والجملة اسمية |
| فدت : فعل ماضٍ فاعله “النفس” والجملة فعلية دعائية معترضة |  |
| ك : مفعولٌ به منصوب محلاً                                | النفس : فاعل مرفوع                     |
| حملة : خبر مرفوع   | مُخفق : مضاف اليه مجرور                |
| و : حرف عطف  | نفثة مصدر : معطوف على حملة مُخفق       |
| و : حرف عطف  | جُرأة خائب : معطوف على نفثة مصدر       |



هـ - وَكُلُّ إِنَاءٍ بِالَّذِي فِيهِ يَرُسُّ  
وَيُنْبِئُ الْفَتَى عَمَّا عَلَيْهِ انْطَوأهُ  
مجهول

|                       |                       |
|-----------------------|-----------------------|
| إناء : ظرف            | يَرُسُّ : ترشح می کند |
| يُنْبِئُ : خبر می دهد | الفتى : جوان          |
| انطواء : نیت ، ذات    |                       |

از کوزه همان برون تراود که در اوست و جوان (ظاهر هر کس) به آنچه سرشت و ذات اوست ، خبر دهد. (نیت ها و اندیشه های خویش را بروز دهد).

کَلَّ : اسم دائم الإضافة / مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

إناء : مضافٌ إليه مجرور  
بالَّذي : جارٌّ ومجرور، متعلِّقٌ ب : يرشح

فيه : جارٌّ ومجرور متعلِّقٌ ب : محذوف شبه الجملة، صلة عائدها : محذوف

يرشح : فعل مضارع، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازا والجملة فعلية، خبر مرفوع محلاً

ل "كَلَّ" و : حرف عطف

يُنْبئ : فعل مضارع (من باب إفعال)، فاعله "الفتى" والجملة فعلية

الفتى : فاعل مرفوع تقديرًا

عمّا : مركبة من "عن" حرف جرّ و "ما" اسم موصول عامّ / مجرور محلاً و "عمّا" : جارٌّ

ومجرور متعلِّقٌ ب : يُنبئ

عليه : جارٌّ ومجرور، متعلِّقٌ ب : محذوف شبه الجملة، خبر مقدّم مرفوع محلاً

انطواء : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية صلة عائدها : "ه"



لَمْ يَخْرُجِ السَّطِيبُ مِنْ فِيهِ  
على (ع)

۴۶- مَنْ لَمْ يَكُنْ غُنْصْرُهُ طَيِّبًا

طَيِّب : پاکیزه

عنصر : سرشت، ذات، نژاد

في (فو) : دهان

طَيِّب : بوی خوش

هرکس پاک نژاد و پاکزاد نباشد، سخن خوب از دهانش بیرون نیاید.

مَنْ : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية

لم يكن : فعل ناقص مضارع مجزوم ب "لم"، اسمه "عنصر" والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً

طَيِّباً : خبر منصوب

عنصر : اسم کان مرفوع

یخرج : فعل مضارع مجزوم ب «لم» (جواب الشرط)، فاعله «الطبيب» والجملة فعلية  
من في : جارّ ومجرور بالياء متعلّق ب : لم يخرج  
ه : مضاف اليه مجرور محلاً



٤٧- إِنْ الْمَعْلَمُ وَالطَّيِّبُ كِلَا هُمَا لَا يَنْصَحَانِ إِذَا هُمَا لَمْ يُكْرَمَا  
بمجهول

الطبيب : پزشك، طيب  
لا ينصحان : خيرخواهی نمی کنند  
لم يكرما : گرامی داشته نشوند  
كلاهما : هر دو

بدون تردید، آموزگار و پزشک - هر دو - هرگاه احترام نشوند، خير خواه نباشند.

كلا : مبتدأ مرفوع بالألف والجملة اسمية، خبر إن مرفوع محلاً  
هما : مضاف اليه مجرور محلاً

لا ينصحان : فعل فاعله ضمير "الف" البارز والجملة فعلية، خبر مرفوع محلاً  
إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه  
منصوب محلاً متعلّق ب : جواب الشرط  
هما : مؤكّد لفظي، مرفوع بالتبعية من مؤكّده ضمير "الف" في "لم يكرما" المفسّر المحذوف تقديره  
:"لم يكرما هما" والجملة فعلية، مضاف اليه مجرور محلاً

لم يكرما : فعل مضارع مجزوم، مفسّر، نائب فاعله ضمير "الف" البارز والجملة فعلية



٤٨- فَاصْبِرْ لِدَائِكَ إِنْ جَفَوْتَ طَبِيبَهُ وَأَقْنَعْ بِجَهْلِكَ إِنْ حَقَرْتَ مَعْلَمًا  
بمجهول

داء : درد      جفوت : ظلم و ستم کنی  
جهل : نادانی      حقرت : تحقیر کنی، کوچک شمردی

.... از این روی، اگر به پزشک ستم کنی، درد را تحمل کن، و اگر آموزگار را کوچک شمردی، به نادانی خود تن در ده.

ف : حرف جواب  
اصبر : فعل، فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية  
إن : حرف الشرط  
جفوت : فعل الشرط ماضٍ، مجزوم محلاً فاعله ضمیر "ت" البارز والجملة فعلية (جواب الشرط : محذوف تقديره : فاصبر)  
بجهل : جارّ و مجرور متعلّق ب : اقنع  
حقرت : فعل الشرط ماضٍ مجزوم محلاً، فاعله ضمیر "ت" البارز والجملة فعلية (جواب الشرط : محذوف تقديره : اقنع.....)



۴۹- فَمَا كَانَ مِفْرَاحًا إِذَا الْخَيْرُ مَسَّهُ      وَلَا كَانَ مَنَانًا إِذَا هُوَ أَنْعَمَا  
ابوتمام

مفرحاً : بسیار شادمان      مسّ : لمس کرد  
مناناً : بسیار منت گذار      أنعم : نعمت داد

هرگاه خیری (مال و دارایی) به او می رسید، بسیار شادمان نمی شد و هرگاه به کسی انعامی می داد، بر وی منت نمی گذاشت.

ف : حرف حسب ما قبلها      ما : حرف نفی  
كان : فعل ماضٍ ناقص، اسمه ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

مفراحاً : اسم مبالغه/خبر منصوب

إذا : ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً متعلق ب : جواب الشرط المحذوف

الخيرُ : فاعل مرفوع للفعل المفسر المحذوف تقديره "إذا مسّ الخير مسّه"

والجملة فعلية مضافٌ اليه مجرور محلاً

مسّ : فعل مفسر ماضٍ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

و : حرف عطف لا : حرف زائد لتوكيد التثني

كان : فعل ماضٍ ناقص، اسمه ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية معطوفة

متاناً : خبر منصوب

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه

منصوب محلاً متعلق ب : جواب الشرط المحذوف

هو : مؤكّد لفظي مرفوع لمؤكّده "هو" المستتر في "أنعم" الفعل المفسر المحذوف تقديره : إذا

أنعم هو أنعم ... والجملة فعلية مضافٌ اليه مجرور محلاً

أنعم : فعل مفسر ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

(والألف للضرورة الشعرية)



هـ. وَ لَكِنْ أَخُو الْحَزْمِ الَّذِي لَيْسَ نَازِلًا بِهِ الْخَطْبُ إِلَّا وَهُوَ لِلْقَصْدِ مُبْصِرٌ

تأبط شراً

نازلاً : فروآینده

مُبْصِرٌ : بینا، آگاه

أخو الحزم : دوراندیش

الخطب : سختی، مصیبت

دوراندیش، کسی است که به مصیبتی گرفتار نشود، و گر نه (اگر مصیبتی به آن رسیده باشد)، آن را پیش بینی کرده باشد. (آمادگی حل مشکل را داشته باشد.)



و : حرف عطف      لکن : حرف استدراك

أخو : مبتدأ مرفوع بالواو والجملة اسمية      الحزم : مضاف اليه مجرور

الذي : خبر مرفوع محلاً

ليس : فعل ناقص اسمه "خطب"، والجملة فعلية صلة عائدها : ضمير "ه" في "به"

نازلاً : خبر مقدم منصوب      به : جارّ ومجرور محلاً متعلّق ب : نازلاً

الخطب : اسم ليس المؤخّر      إلّا : حرف بمعنى لكنّ

و : حرف حالية

هو : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية حالية صاحبها «ه» في "به"

للقصد : جارّ ومجرور متعلّق ب : مبصر      مبصر : خبر مرفوع



إِذَا سَدَّ مِنْهُ مَنُخَرٌ جَاشَ مَنُخَرُ

۵۱- فَذَاكَ قَرِيعُ الدَّهْرِ مَا عَاشَ حَوْلَ

الشاعر السابق

منخر : سوراخ بینی

قریع الدهر : برگزیده روزگار، نیک

حوّل (ج حائل) : مانع

جاش : باز شود

تا زمان زنده بودن ، برگزیده و نیک روزگارست ؛ چراکه همیشه برای وی یک راه نجات باز است. (خدا، مگر ز حکمت ببندد دری، ز رحمت، گشاید در دیگری.)

ذاك : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية

ف : حرف حسب ما قبلها

الدَّهر : مضاف اليه مجرور

قریع : خبر مرفوع

عاش : فعل ماضٍ فاعله ضمير "هو" المستتر

ما : حرف مصدرية زمانية

فيه جوازاً والجملة فعلية و "عاش" : مصدر مؤوّل تقديره : "مدّة عيشه" ظرف زمان أو

مفعولٌ فيه منصوب محلاً، متعلّق ب : قریع      حوّل : خبر بعد خبر مرفوع

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً متعلق ب : جواب الشرط (جاش)

سَدَّ : فعل الشرط ماضٍ مبني للمجهول، نائب فاعله "منخر" والجملة فعلية مضاف إليه مجرور محلاً

منه : جارٌ ومجرور محلاً، متعلق ب : سَدَّ منخرٌ : نائب فاعل مرفوع

جاش : فعل جواب الشرط، ماضٍ فاعله ضمير "منخر" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية منخر : فاعل مرفوع



٥٢- أَخُو عَزَمَاتٍ لَا يُرِيدُ عَلَى الَّذِي يَهُمُّ بِهِ مِنْ مُفْطَعِ الْأَمْرِ صَاحِبًا

سعدبن ناشب بن مازن

أخو عزمات : صاحب اراده و عزم

مفطع : رسوا ، زشت

انسان با اراده و مصممی است که چون قصد انجام کار مهم و سختی را بکند، از دوستی کمک نگیرد. (بر خودش تکیه کند).

أخو : من الأسماء الخمسة / خبر مرفوع بالواو مبتدأ محذوف والجملة اسمية

لا يريد : فعل مضارع منفى فاعله ضمير هو المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية نعتية

مرفوعة محلاً بالتبعية من منعوته : أخو على الذي : جارٌ ومجرور محلاً، متعلق ب : يريد

يهمُّ : فعل مضارع فاعله ضمير هو المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية صلة، عائدها :

صاحباً : مفعول به منصوب ل "يريد"

ضمير "ه" في "به"



۵۳- إِذَا هُمْ أَلْقَى بَيْنَ عَيْنَيْهِ عَزَمَهُ وَ نَكَبَ عَنْ ذِكْرِ الْعَوَاقِبِ جَانِبًا  
الشاعر السابق

ألقى : قرار می دهد      نکب : روی گرداند

العواقب (ج العاقبة) : سرانجام ، عاقبت

هرگاه تصمیم گیرد ، عزم واراده خویش را در برابر چشمانش قرار دهد و از به یاد آوردن سرانجام کار ، سر باز زند. (ممکن است ، در صورت به یاد آوردن سرانجام کار ، از انجام آن منصرف شود.)

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه ، منصوب محلاً، متعلق ب : جواب الشرط "ألقى"

هم : فعل الشرط فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً  
ألقى : فعل جواب الشرط ماضٍ مبنى على الفتح المقدّر ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

بين : اسم دائم الإضافة / مفعول فيه او ظرف مكان منصوب متعلق ب : ألقى

عيني : مضاف اليه و مجرور بالياء (نون المضاف حذفت للإضافة)

ه : مضاف اليه مجرور محلاً

نكَبَ : فعل ماضٍ (من باب تفعيل) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية معطوفة على "ألقى"  
عن ذكر : جارٍ و مجرور متعلق ب : نکب

العواقب : مضاف اليه مجرور لفظاً ومفعول به معنى منصوب محلاً لـ شبه فعل "ذكر"

جانباً : مفعول به منصوب



٥٤- لَا يَسْلَمُ الشَّرْفُ الرَّفِيعُ مِنَ الْأَذَى      حَتَّى يُرَاقَ عَلَى جَوَانِبِهِ الدَّمُّ  
المتنبی

لا یسلم : در امان نمی ماند      الشرف : بزرگی، شرف  
الأذى : آزار، اذیت      جوانب (ج جانب) : پیرامون  
یراق : ریخته شود      الدّم : خون

بلند مرتبگی از آزار و تعرض دیگران در امان نمی ماند تا اینکه پیرامون آن خون (حسد و رزان) ریخته شود.

لا یسلم : فعل مضارع منفی، فاعله "الشرف" والجملة فعلیة  
الشرف : فاعل مرفوع      الرفیع : نعت مرفوع  
من الأذى : جارّ ومجرور متعلّق ب لا یسلم  
حتّى : حرف جرّ

یراق : فعل مضارع (من باب إفعال)، منصوب ب "أن" المقدّرة و مبنی للمجهول، نائب فاعله  
"الدّم" والجملة فعلیة مصدر مؤوّل تقدیره : "إراقته"، مجرور محلاً بحرف جارّ و "حتى إراقة" :  
جارّ ومجرور متعلّق ب : لا یسلم  
على جوانب : جارّ ومجرور متعلّق ب : یراق الدّم : نائب فاعل مرفوع



٥٥- فَظُنُّ بِسَائِرِ الْإِخْوَانِ شَرًّا      وَ لَا تَأْمَنُ عَلَى سِرِّ فُؤَادِ  
ابوالعلاء المعرّی

ظنّ : بد گمان باش      سائر : دیگر (همه)  
الإخوان (ج الأخ) : برادر      لتأمن : امین ندان

سرّ : راز

فؤاداً : دلی، قلبی

به دیگر همنوعان بدبین باش ؛ و هیچ دلی را برای رازداری ، امین و شایسته ندان.

فَ : حرف حسب ما قبلها

ظُنُّ : فعل أمر (من ظنَّ يظُنُّ) فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

بِ : حرف جرّ للتوكيد

سائر : مجرور بحرف جرّ لفظاً و مفعولٌ به معنی منصوب

شرّاً : مفعولٌ به منصوب ثانٍ و : حرف عطف

لا : حرف جزم

تأمن : فعل مضارع مجزوم ، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية معطوفة

على سرّ : جارّ و مجرور متعلّق ب : تأمن فؤاداً : مفعولٌ به منصوب



۵۶- وَمِنْ كَرَمِ الْأَخْلَاقِ أَنْ يَصْبِرَ الْفَتَى

عَلَى جَفْوَةِ الْإِخْوَانِ مِنْ بَعْدِ زَلَّةٍ  
مجهول

الفتی : جوان

جفوة : ستم

الإخوان (ج الأخ) : برادر ، هم نوع

زلة : لغزش وخطا

بردباری و شکستباری جوان برستم هم نوع (خود) پس از لغزش (وی)، جزیی از اخلاق نیکوست.

و : حرف حسب ما قبلها

من کرم : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مقدم مرفوع محلاً

أن : حرف مصدریّة

يَصْبِرُ : فعل مضارع منصوب فاعله "الفتى" والجملة فعلية "أن يصبر" : مصدر مؤول تقديره "صبر" مبتدأ مؤخر مرفوع محلاً والجملة اسمية  
 الفتى : فاعل مرفوع تقديرأ  
 الإخوان : مضاف اليه مجرور  
 زلة : مضاف اليه مجرور  
 على جفوة : جارّ ومجرور متعلّق ب : يصبر  
 من بعد : جارّ ومجرور متعلّق ب : يصبر



٥٧- يُخْفِي الْعَدَاوَةَ وَ هِيَ غَيْرُ خَفِيَّةٍ      نَظَرَ الْعَدُوَّ بِمَا أَسْرُ يُيُوحُ  
 المتنبّي

يُخْفِي : پنهان می کند      العدواة : دشمنی ، بدخواهی  
 خفية : پنهان      العدو : دشمن  
 ييوح : آشکار می شود      أسرّ : مخفی کرد

دشمنی و بدخواهی خود را - که نمایان است - پنهان می کند ؛ نگاه دشمن گویای دشمنی اوست . ( رنگ رخسار خبر می دهد از سرّ درون )

يُخْفِي : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية  
 العدواة : مفعول به منصوب      و : حرف حالیه

هي : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية حالیه منصوبة صاحبها : العدواة  
 غير : خبر مرفوع      خفية : مضاف اليه مجرور  
 نظر : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية      ب : حرف جرّ

مَا أَسْرُ : "ما" اسم موصول عامّ / مجرور محلاً و "بما" : جارّ ومجرور متعلّق ب : ييوح  
 أسرّ : فعل ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية صلة عائدها : محذوف أو "ما" : حرف مصدرية و مع "أسرّ" : مصدر مؤول تقديره : بإسرار :

جَارٌ وَبَجَرُورٌ مُتَعَلِّقٌ بِ : يَبُوح

یُبوح : فعل مضارع فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً



۵۸- وَمَا السُّلْطَانُ إِلَّا الْبَحْرُ عَظْمًا

وَقُرْبُ الْبَحْرِ مَحْذُورُ الْعَوَاقِبِ

صاحب بن عبّاد

السُّلْطَانُ : سلطان، ملك

البحر : دریا

عظماً : بزرگ

قرب البحر : نزدیکی به دریا

محذور : سهمگین

العواقب (ج العاقبة) : سرانجام، فرجام

دستگاه و دربار سلطان (مستبد) همچون دریا پهناور است ؛ نزدیکی به دریا، پیامدها و فرجام های سهمگینی دارد.

و : حرف حسب ما قبلها

ما : حرف شبهه ب "ليس" (ألغى عن العمل بسبب وجود إلّا بعده)

السلطان : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية إلّا : حرف استثناء

البحر : مستثنى مفرغ بدل مرفوع بالتبعية من المبدل منه المحذوف ، تقديره أحدٌ، و هو خبرٌ

عظماً : تمييز منصوب

و : حرف عطف

قرب : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية محذور : خبر مرفوع

العواقب : مضاف اليه مجرور لفظاً ونائب فاعل معنى مرفوع لشبه فعل "محذور"



۵۹- الصَّغْوُ يَصْفِرُ آمَنًا فِي سِرْبِهِ

حُبْسَ الْهَزَارُ لِأَنَّهُ يَتَرْتَّمُ

أحمد بن محمد الأرجاني

الصَّعُو : گنجشک  
یصفرُ : چهره می زند، جیک جیک می کند  
سرب : گروه، دسته، راه لانه  
الهازرُ : بلبل، هزارستان  
یترئُمُ : آواز میخواند

گنجشک با خیالی آسوده و ایمن در میان دسته پرندگان (در لانه اش) جیک جیک می کند؛ ولی بلبل چون آواز خواند، در قفس افتد.

الصَّعُو : مبتدأ مرفوع والجملة اسمیة  
یصفرُ : فعل مضارع فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلیة  
آمنأ : حال مفردة منصوبة صاحبها : الصَّعُو  
في سرب : جارّ ومجرور متعلّق ب : آمنأ ۵ : مضاف اليه مجرور محلاً  
حُبِسَ : فعل ماضٍ مبني للمجهول، نائب فاعله "الهازرُ" والجملة فعلیة  
لِ : حرف جرّ  
أَنَّ : حرف مشبّهة بالفعل  
۵ : إسم أنَّ المنصوب محلاً والجملة اسمیة مجرورة مؤوَّلة إلى المصدر تقديره : "لترئمه" : جارّ  
و مجرور، متعلّق ب : حبسَ  
یترئُمُ : فعل مضارع (من باب تفعّل) فاعله  
ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلیة، خبر مرفوع محلاً



۶۰- تُعَدُّ ذُنُوبِي عِنْدَ قَوْمٍ كَثِيرَةٍ  
وَلَا ذَنْبَ لِي إِلَّا الْعُلَى وَالْفَوَاضِلُ  
أَبُو الْعَلَاءِ الْمَعْرِيُّ

تعدُّ : برشمرده می شود، به حساب می آید  
قوم : گروهی، قومی  
العلی : شرف، بلندی، بزرگی  
ذنوب (ج ذنب) : گناه  
الفواضل (ج الفاضلة) : پاکدامن، فاضل



گناهانم از نظر گروهی، بسیار به حساب می آید؛ در حالی که گناه من، فقط بلندمرتبه‌گی و بزرگواری است.

تعدُّ : فعل مضارع مبنی للمجهول نائب فاعله «ذنوب» والجملة فعلية

ذنوب : نائب فاعل مرفوع تقدیراً

عندَ : اسم دائم الإضافة/مفعولٌ فيه أو ظرف مكان، منصوب محلاً، متعلّق ب : كثيرة

كثيرة : مفعولٌ به ثانٍ و : حرف حالیه

ذنبٌ : اسم لا النافية للجنس، مبنی على الفتح ببناء عرضی، منصوب محلاً والجملة اسمية (أو

لاذنبٌ : مبتدأ مرفوع محلاً) حالیه صاحبها : ضمیر «ی» فی ذنوبی و رابطها : و

لي : جارٌّ و مجرور، متعلّق ب : محذوف شبه الجملة، خبر مرفوع محلاً

إلا : حرف استثناء

العلی : مستثنی منقطع غیر موجب، مرفوع تقدیراً

الفواضل : معطوف مرفوع



۶۱-موسومة بالحسن ذات حواسد

إن الحسان مظنة للحسد

محمد بن بشیر الخارجی

موسومة : علامت گذاری شده، نشان گذاری شده، نامیده شده

حواسد(ج حاسدة) : حسود

الحسان : (ج الحسن) : نیکو رو، زیبا

الحسد(ج الحاسد) : حسود

مظنة : مورد، هدف، آماج

نیکو روی حسد ورزانی دارد چراکه به زیبا رویان بد گمان می شوند.

موسومة : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية ( مسوَّغ الابتداء بالنكرة بسبب أنه عمل فيما بعده)

بالحسن : جارّ و مجرور متعلّق ب : موسومة

ذات : من الأسماء الخمسة / خبر مرفوع حواسد : مضاف اليه مجرور بالفتحة

إنّ : حرف مشبّهة بالفعل الحسان : اسم إنّ منصوب والجملة اسمية

مُظَنَّة : خبر مرفوع للحسد : جارّ و مجرور متعلّق ب : مظنة



۶۲- وَأَعْلَمُ أَنِّي فَاتِرُ الرَّأْيِ مُخْطِئٌ

وَلَكِنْ قَضَاءٌ لَا أُطِيقُ غِلَابَهُ

أبو الفرج الكاتب

فاتر الرأي : سست رأی

مُخْطِئٌ : خطاكار، اشتباه كننده

قضاء : حكم، قضا و قدر

لَا أُطِيقُ : توانایی ندارم

غلاب : غلبه کردن، چیرگی، تسلط

یقیناً می دانم که سست رأی و خطا کارم، ولی این حکم (آسمانی) است که نمی توانم بر آن غلبه کنم.

و : حرف حسب ما قبلها

أَعْلَمُ : فعل یقین مضارع، فاعله ضمیر "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

أَنَّ : حرف مشبّهة بالفعل

ي : اسم أنّ منصوب محلاً والجملة اسمية سدّت مسدّ المفعولين منصوبة محلاً

فاتر : خبر مرفوع

الرأي : مضاف اليه مجرور لفظاً ومفعول به معنى منصوب محلاً لشبه فعل "فاتر"

مُخْطِئٌ : خبر بعد خبر مرفوع

لكن : حرف استدراك

و : حرف عطف

قضاء : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقديره : “هو قضاء” والجملة اسمية  
 لأطبق : فعل مضارع منفى (من باب إفعال)، فاعله ضمير “أنا” المستتر فيه وجوباً والجملة  
 فعلية نعتية مرفوعة بالتبعية من منعوتها : قضاء  
 غلاب : مفعول به منصوب  
 ه : مضاف إليه مجرور محلاً



۶۳- لَوْلَا الدَّمُوعُ وَ فَيَضُّهُنَّ لِأَحْرَقَتْ  
 أَرْضَ الْوَدَاعِ حَرَارَةُ الْأَكْبَادِ  
 مجهول

الدَّمُوعُ (ج الدَّمْع) : اشك  
 أحرقت : سوزانید  
 الوداع : وداع، خداحافظی  
 فیض : ریزش  
 الأكباد (ج الكبَد) : جگر

اگر اشک ها و ریزش (فراوان) آنها نبود، سوز جگرها، زمین وداع (محل خداحافظی)  
 را می سوزاند.

لولا : حرف امتناع للوجود، متضمن معنى الشرط  
 الدَّمُوع : مبتدأ مرفوع و خبره محذوف وجوباً والجملة اسمية شرطية  
 و : حرف عطف  
 ل : حرف جواب  
 أحرقت : فعل جواب الشرط ماضٍ، (من باب إفعال)، فاعله “حرارة” والجملة فعلية  
 أرض : مفعول به منصوب  
 حرارة : فاعل مرفوع



۶۴- وَ اِنِّي لَمَسِيْمُوْنَ النَّقِيْبَةِ مُنْجَحُ      وَ اِنْ كَانَ مَطْلُوْبِي سَنَّا الشَّمْسِ فِي الْبُعْدِ  
مجهول

میمون النقیبة : مبارک نفس  
مطلوب : خواسته  
البعد : دور  
منجح : کامیاب  
سنا : روشنائی، نور

قطعاً، من خجسته و پاک نهادم ؛ هرچند خواسته ام ، همچون نور خورشید ، دور باشد، (بدان ، دست یابم.)

و : حرف حسب ما قبلها  
ل : حرف ابتداء (مزحلقة)  
التقية : مضاف اليه مجرور  
و : حرف حالیه  
ي : اسم إن المنصوب محلاً والجملة اسمية  
میمون : خبر مرفوع  
منجح : خبر بعد خبر مرفوع  
و : حرف حالیه  
إن : زائدة وصلية (ليس بعدها جواب لها)

كان : فعل ماضٍ ناقص، اسمه "مطلوب" والجملة فعلية حالیه منصوبة صاحبها :  
ضمير "ی" فی "إني"  
ي : مضاف اليه مجرور محلاً  
الشمس : مضاف اليه مجرور  
في البعد : جارٍ ومجرور متعلق ب : محذوف شبه الجملة، حال منصوبة صاحبها : مطلوب



۶۵- وَ اَدْرِكْ سُوْلِي حِيْنَ اَرْكَبُ عَزْمَتِي      وَ لَوْ اَلَهُ فِي جَبْهَةِ الْاَسَدِ الْوَرْدِ  
مجهول

أدرک : دست می یابم  
سؤلی : آرزوی خود، خواسته خود

الورد : سرخ

جبهة الأسد : پیشانی شیر

هرگاه اراده کنم، به آرزویم دست یابم؛ هرچند که در پیشانی شیر سرخ روی  
(کلگون و خشمگین) باشد.

و : حرف حسب ما قبلها

أدرك : فعل مضارع (من باب إفعال)، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

سؤل : مفعول به منصوب تقديرًا

حين : اسم دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب متعلق ب : أدرك

أركب : فعل مضارع، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية مضاف إليه

مجرور محلاً : عزمة : مفعول به منصوب تقديرًا

و : حرف حالية

لو : حرف زائدة (لأن "لو" وقعت في أثناء الكلام وليس بعدها جواب لها وحيث "و"

حرف حالية و "لو" حرف زائدة والجملة بعدها حالية )

أن : حرف مشبهة بالفعل ه : اسم "أن" المنصوب محلاً والجملة اسمية

حالية منصوبة صاحبها : سؤل رابطها : و

في جبهة : جارّ ومجرور متعلق ب : محذوف شبه الجملة، خبر مرفوع محلاً

الأسد : مضاف إليه مجرور الورد : نعت مجرور



مِنْ مَعَشَرَ فَعَلُوا وَ مَا قَالُوا

۶۶- قَالُوا وَ مَا فَعَلُوا وَ آيْنَهُمْ

مؤيد الدين الطغرائي

معشر : گروهی، جماعتی

آین هم : کجايند

(گروهی که) گفتند و عمل نکردند، کجا !! و گروهی که کار کردند و نگفتند کجا !!

قالوا : فعل ماضٍ فاعله ضميرٌ "او" البارز والجملة فعليةٌ (مفعوله محذوف)

و : حرف عطف      ما : حرف نفی

فعلوا : فعل ماضٍ فاعله ضميرٌ "او" البارز والجملة فعليةٌ

و : حرف عطف

أين : ظرف مكان أو مفعولٌ فيه، منصوب محلاً متعلقٌ ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدم،

مرفوع محلاً      هم : مبتدأ مؤخر مرفوع محلاً والجملة اسمية

من : حرف جرّ

معشر : مجرور لفظاً و مرفوع معنیّ على أنه بدل من المبدل منه : هم

فعلوا : فعل ماضٍ فاعله ضميرٌ "او" البارز والجملة فعليةٌ ، نعتية مجرورة بالتبعية من منعوها :

معشر      و : حرف عطف

ما : حرف نفی      قالوا : كما تقدّم



۶۷- أَرَى مَاءً وَ بِي عَطَشٌ شَدِيدٌ

وَلَسَكِنْ لَا سَبِيلَ إِلَى الْوُرُودِ

أبو الحسن ابن الرومی

عطش : تشنگی      لا سبیل : هیچ راهی نیست

الورود : رسیدن، وارد شدن

آب را، درحالی که تشنه ام، می بینم، ولی هیچ راهی برای رسیدن به چشمه وجود ندارد.

أرى : فعل مضارع فاعله ضميرٌ "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ

ماءٌ : مفعول به منصوب      و : حرف حالیه

بی : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة، خبر مقدم مرفوع محلاً  
 عطش : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية حالیه منصوبة صاحبها : ضمیر "أنا" المستتر في  
 "أرى"  
 و : حرف عطف  
 لكن : حرف استدراك  
 لا : حرف نفی للجنس  
 سبیل : اسم "لا" مبني على الفتح ببناء عرضي منصوب محلاً والجملة اسمية (أو "لا سبیل" :  
 مبتدأ مرفوع محلاً)  
 إلي الورود : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة، خبر مرفوع محلاً



۶۸- وَ كُلُّ الدَّاءِ مُلْتَمَسٌ شِفَاؤُهُ      وَ دَاءُ التَّوَكُّلِ لَيْسَ لَهُ دَوَاءٌ

قیس بن خطیم

ملتمس : امید هست

الداء : درد

التوكل : حماقت، ابله‌ی

شفاء : بهبودی

دواء : دارو، درمان

هر دردی را امید درمانی هست ؛ در حالی که کودنی و نادانی، درمانی ندارد.

و : حرف حسب ما قبلها

كل : اسم دائم الإضافة / مبتدأ مرفوع والجملة اسمية      الداء : مضاف اليه مجرور

ملتمس : اسم مفعول (من باب افتعال) / خبر مرفوع

شفا : نائب فاعل مرفوع تقدیراً لشبه فعل : ملتمس (عمل فيما بعده)

و : حرف حالیه

ه : مضاف اليه مجرور محلاً

داء : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية حالیه منصوبة صاحبها : ملتمس

التَّوَكُّ : مضافٌ اليه مجرور

ليس : فعل ناقص ، اسمه "دواء" والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً

له : جارٌّ ومجرور ، متعلِّق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مقدّم منصوب محلاً

دواء : اسم "ليس" مؤخَّر مرفوع



٦٩- مَا لِلرِّجَالِ وَالْكِيَادِ وَإِنَّمَا

تَعْتَدُهُ النِّسْوَانُ مِنْ عَادَاتِهَا  
مجهولٌ

الرِّجَالِ (ج الرجال) : مرد

الكياد (ج الكيّد) : حيله

تعتدُّ : می شمارند

النِّسْوَانُ (ج الامرأة من غير لفظها) : زنان

عادات (ج عادة) : خوی، عادت

مردان را با فریب و حيله چه کار است ؟ در حالی که زنان آن را (فریب و حيله)  
فقط از ویژگی های خویش به حساب می آورند.

ما : اسم استفهام / مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية

لِلرِّجَالِ : جارٌّ ومجرور متعلِّق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مرفوع محلاً

و : حرف معیّة

الكياد : مفعول معه منصوب

و : حرف حالیه

إِنَّمَا : مرکب من "إن" حرف مشبهة بالفعل و "ما" حرف كافة و "إنَّمَا" : أداة حصر

تعتدُّ : فعل مضارع (من باب افتعال)، فاعله "النِّسْوَانُ" والجملة فعلية حالیه صاحبها : الكياد

هـ : مفعول به منصوب محلاً

النِّسْوَانُ : فاعل مرفوع

من عادات : جارٌّ ومجرور متعلِّق ب : تعتدُّ ها : مضاف اليه مجرور محلاً





۷۰- فَإِنْ أَبَكَ لَا أَشْفِي الْغَلِيلَ وَإِنْ أَدَغَ  
أَدَغَ حُرْقَةً فِي الْقَلْبِ ذَاتَ تَلْهَبٍ  
البحتری

إِنْ أَبَكَ : اگر بگریم  
الغلیل : سوزش دل  
تَلْهَبُ : شعله وزبانه کشیدن  
لَأَشْفِي : شفا نمی دهم  
حُرْقَه : سوزشی

اگر بگریم، با سوزش دل، بهبودی ام به دست نمی آید و اگر (گریه را) رها کنم، سوزش شعله ور و زبانه کشیده را در دل رها می کنم.

فَ : حرف ابتدائی  
أَبَكَ : فعل الشرط مضارع للمتكلم وحده مجزوم بحذف حرف العلة، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية  
أشفي : فعل جواب الشرط مضارع منفي، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية  
الغلیل : مفعول به منصوب  
وَدَغَ : حرف عطف  
أَدَغَ : فعل الشرط مضارع للمتكلم وحده (من ودَغَ) مجزوم وجوباً والجملة فعلية  
أَدَغَ : فعل جواب الشرط مضارع للمتكلم وحده (من ودَغَ) مجزوم وجوباً والجملة فعلية  
حُرْقَه : مفعول به منصوب  
ذَاتُ : اسم من الأسماء الخمسة / نعت منصوب بالتبعية من منعوتِهِ : حرقه  
(مؤوَّل الى المشتق بمعنى صاحبة)  
تَلْهَبُ : مضاف اليه مجرور



۷۱- فَقَى كَانَ فِيهِ مَا يَسُرُّ صَدِيقَهُ  
عَلَى أَنْ فِيهِ مَا يَسُوءُ الْأَعَادِيَا  
نايغه الجودی

یسر : شاد می کند

فتی : جوانی

یسوء : غمگین می کند

صديق : دوست

الأعادي (ج الأعداء، ج العدو) : دشمن

جوان ویژگی داشت که دوستش را شاد می کرد؛ اما غمگینی و اندوه دشمنان را در پی داشت.

فتی : خبر مرفوع تقدیراً مبتدأ محذوف تقدیره : "هو فتی" والجملة اسمیة

كان : فعل ناقص اسمه "ما" والجملة فعلية نعتية

فيه : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مقدم منصوب محلاً

ما : اسم موصول عامّ / اسم كان مؤخّر مرفوع محلاً والجملة اسمیة

یسر : فعل فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية صلة عائدها : "ه" في "صديقه"

أو "ما یسر" : "ما" حرف مصدریة و مع "یسر" مصدر مؤوّل تقدیره : سروره، اسم كان

مرفوع مؤخّر محلاً

ه : مضاف اليه مجرور محلاً

صديق : مفعول به منصوب

أن : حرف مشبهة بالفعل

على : حرف جرّ

فيه : جارّ و مجرور، متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدم مرفوع محلاً

ما یسوء : "ما" اسم موصول عامّ / اسم أن منصوب محلاً والجملة اسمیة مجرورة و "على

ما....." جارّ و مجرور متعلّق ب : یسر؛ و یسوء : فعل مضارع فاعله ضمیر "هو" المستتر

فيه جوازاً والجملة فعلية صلة عائدها : ضمیر هو المستتر فيه أو "ما" حرف مصدریة و مع

یسوء ، مصدر مؤوّل تقدیره : "سوء" مجرور بحرف جارّ و "على سوء" : جارّ و مجرور

أعادي : مفعول به منصوب (والألف للضرورة الشعرية)

متعلّق ب : یسر



٧٢- إِذَا وَتَرْتَ أَمْرًا فَاحْذَرْ عِدَاوَتَهُ

مَنْ يَزْرَعِ الشُّوكَ لَا يَحْصُدُ بِهِ عَنَبًا

صالح بن عبدالقدوس

عداوة : دشمنی، بدخواهی

وترت : ستم کردی، انتقام گرفتی

لا يحصد : دروغی کند

الشوك : خار

عنبا : انگور

هرگاه در کاری به کسی ظلم و ستم کردی، به دشمنی و کینه آن هم بیاندیش؛ زیرا هرکس خار بکارد، انگور دروغ نمی کند. (تخم بد، ثمره نیک نمی دهد).

إذا : اسم الشرط، دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية، غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً متعلق ب : جواب الشرط "احذر"

وترت : فعل الشرط ماضٍ فاعله ضمير "ت" البارز فيه والجملة فعلية، مضاف اليه مجرور محلاً  
أمرًا : مفعول به منصوب ف : حرف جواب

احذر : فعل أمر، جواب الشرط فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية  
عداوة : مفعول به منصوب

من : اسم الشرط، مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية

يزرع : فعل الشرط مضارع مجزوم (والكسرة لدفع التقاء الساكنين) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً

الشوك : مفعول به منصوب

لا يحصد : فعل مضارع، جواب الشرط مجزوم، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً

والجملة فعلية به : جارّ و مجرور متعلق ب : لا يحصد

عنبا : مفعول به منصوب



۷۳- فَلَمَّا رَأَيْتُ أَنَّنِي قَدْ قَتَلْتُهُ

نَدِمْتُ عَلَيْهِ أَيَّ سَاعَةٍ مَنَدَمُ

قتال الکلابی

قد قتلت : کشته ام

ندمت : پشیمان شدم

ساعة : زمان، هنگام، وقت

مندم : پشیمانی و ندامت

آنگاه که مطمئن شدم ، او را کشته ام ، پشیمان گشتم ، ولی پشیمانی را چه سود !

ف : حرف ابتدائیة

لما : اسم دائم الإضافة ، متضمن معنى الشرط / ظرف زمان أو مفعول فيه ،

منصوب محلاً متعلق ب : جوابه "ندمت"

رأيت : فعل یقین ماضی ، فاعله ضمیر "ت" البارز والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً

أن : حرف مشبهة بالفعل

ن : حرف وقایة

ي : اسم "أن" منصوب محلاً والجملة اسمية سدت مسد المفعولين ، منصوبة محلاً

قد : حرف تحقیق

قتلت : فعل ماضی فاعله ضمیر "ت" البارز والجملة فعلية ، خبر مرفوع محلاً

ه : مفعول به منصوب محلاً

ندمت : فعل جواب الشرط ماضی ، فاعله ضمیر "ت" البارز والجملة فعلية

عليه : جارّ و مجرور متعلق ب : ندمت

أي : اسم دائم الإضافة / مفعول مطلق بالتّیابة منصوب

ساعة : مضاف اليه مجرور

مندم : مصدر میمی / مضاف اليه مجرور



۷۴- إِذَا أَنْتَ أُعْطِيتِ السَّعَادَةَ لَمْ تُبَلِّ  
وَإِنْ نَظَرْتَ شَزْرًا إِلَيْكَ الْقَبَائِلُ  
أَبوالعلاء المعرّی

أُعْطِيتَ : به تو روی آورد، به تو داده شد السَّعَادَةُ : نیک بختی ، خوشبختی  
لَمْ تُبَلِّ : نترس ، پروا نکن شَزْرًا : خشم ، تحقیر آمیز  
الْقَبَائِلُ (ج القبيلة) : قوم، قبیله

هرگاه خوشبختی و سعادت به تو روی آورد ، هرچند قبیله ها (حسد و رزان و  
کینه توزان ) به تو تحقیر آمیز و خشمگین نگاه کنند ، باکی نداشته باش .

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ظرف زمان أو مفعول فيه ،  
منصوب محلاً، متعلّق ب : جواب الشرط "لم تبلي"  
أَنْتَ : مؤكّد لفظی لمؤكّده ضمير "ت" في الفعل المفسّر المحذوف أُعْطِيتَ تقدیره : "إذا  
أُعْطِيتَ أَنْتَ" و الجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً  
أُعْطِيتَ : فعل مفسّر مبني للمجهول نائب فاعله ضمير "ت" البارز فيه والجملة فعلية  
السَّعَادَةُ : مفعول به ثانٍ منصوب

لَمْ تُبَلِّ : أصله ( لم تبالي و حذف الألف للتخفيف ) فعلٌ جواب الشرط مجزوم فاعله ضمير  
أَنْتَ المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

و : حرف حالیه  
إِنْ : زائدة وُصْلِيَّة ( بعدها ليس جواب لها )

نَظَرْتَ : فعل الشرط مجزوم محلاً فاعله القبائل والجملة فعلية حالیه منصوبة، صاحبها ضمير أَنْتَ  
شَزْرًا : مفعول مطلق بالنيابة منصوب (نَظَرَ نَظْرًا شَزْرًا)



۷۵- يُذَكِّرُنِيهِ الْخَيْرُ وَالشَّرُّ وَالَّذِي  
أَخَافُ وَأَرْجُو وَالَّذِي أَتَوَقَّعُ  
ابوقّام

يَذْكُرُنِي : مرا به خاطر می آورد  
أَتَوْقَعُ : آرزو مندم، انتظار دارم  
أَرْجُو : امید دارم

خوبی، بدی، ترس، امید و انتظارم، همه یادآور اویند.

يَذْكُرُ : فعل مضارع (من باب تفعیل) فاعله "الخير" والجملة فعلية

ن : حرف وقایه  
ي : مفعول به منصوب محلاً

ه : مفعول به ثانٍ منصوب محلاً  
الخير : فاعل مرفوع

و : حرف عطف  
الشر : معطوف مرفوع

و : حرف عطف  
الذي : معطوف مرفوع محلاً

أخاف : فعل مضارع فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية صلة عائدها : محذوف

أرجو : فعل مضارع فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية معطوفة على أخاف

الذي : معطوف مرفوع محلاً بالتبعية من معطوف عليه "الخير"

أتوقع : فعل مضارع فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية صلة عائدها : محذوف



٧٦- إِذَا رَضِيتُ عَنْيَ كِرَامٌ عَشِيرَتِي      فَإِذَا ذَاكَ غَضَبَانٌ عَلَى لِسَانِهَا

ابوالعباس

رضیت : راضی و خشنود شود  
کرام (ج کریم) : بزرگ، بخشنده

عشيرة : خانواده، خاندان  
ذاک : آن

غضبان : خشمناک، عصبانی  
لئام (ج لئیم) : بد خواه، فرومایه

هرگاه بزرگان و جوانمردان خاندانم از من خرسند شوند، فرومایگان، از من خشمگین و عصبانی شوند.

إذا : اسم الشرط دائم الاضافة الى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه  
منصوب محلاً، متعلق ب : جواب الشرط

رضيت : فعل ماضٍ فاعله "كرام" والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً

عني : جارّ و مجرور محلاً، متعلق ب : رضيت كرام : فاعل مرفوع

عشيرة : مضاف اليه مجرور تقديرأ ف : حرف جواب

إذ ذاك : لفظاً مركب من "إذ" وهى ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً متعلق ب :

رضيت ذاك : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية مضاف اليه مجرور محلاً

غضبان : خبر مرفوع على : جارّ و مجرور متعلق ب : غضبان

لنأْم : فاعل مرفوع لشبه فعل "غضبان" ها : مضاف اليه و مجرور محلاً



٧٧- وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ وَ فِي الشَّرِّ نَجَاةٌ حِينَ لَا يُنْجِيكَ إِحْسَانُ

شهل بن شيبان الزّمانى

القصاص : انتقام أولى الألباب : خردمندان

الشّرّ : آزار و بدى کردن

ای خردمندان! زندگی شما در قصاص است و زمانی که نیکی تو را نجات نمی دهد، رهایی در بدی کردن است.

و : حرف حسب ما قبلها

لكم : جارّ و مجرور محلاً متعلق ب : محذوف شبه الجملة، خبر مقدم مرفوع محلاً

في القصاص : جارّ و مجرور متعلق ب : محذوف شبه الجملة ، حال منصوبة صاحبها : کم

حياة : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية

یا : حرف ندا

اولی : ملحق بجمع المذکر السالم / منادی مضاف منصوب بالياء

الألباب : مضاف الیه مجرور

في الشر : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدّم مرفوع محلاً

نجاة : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمیة

حين : اسم دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب متعلّق ب : نجاة

لاينجي : فعل مضارع منفی (من باب إفعال) فاعله "إحسان" والجملة فعلیة مضاف الیه

مجرور محلاً

ك : مفعول به منصوب محلاً إحسان : فاعل مرفوع



عَلَى بُعْدِ أَنْصَارِي وَقِلَّةِ مَالِي  
أَبُو الْعَلَاءِ الْمَعْرِيّ

۷۸- فَأَصْبَحْتُ مُحْسُوداً بِفَضْلِي وَحَدَّةٍ

فضل : هنر و برتری

محسوداً : مورد حسادت

بعد : دوری

وحده : تنها

قلة : کمی

أنصار (ج ناصر) : یار، یاور

على رغم دوری دوستان و توشه اندکم ، فقط بخاطر بزرگی و بلند مرتبگی ام  
مورد حسادت قرار گرفتم.

ف : حرف حسب ماقبلها

أصبحت : فعل ناقص ماضٍ ، اسمه ضمیر "ت" البارز والجملة اسمیة

محسوداً : خبر منصوب



بفضل : جارّ و مجرور تقدیراً متعلّق ب : محسوداً  
 ی : مضاف الیہ مجرور محلاً  
 وحده : حال مفردة منصوبة صاحبها : فضل  
 علی بُعد : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ، حال منصوبة صاحبها :  
 ضمیر "ی" فی "فضلی" أنصار : مضاف الیہ مجرور تقدیراً  
 قلة : معطوف مجرور بالتبعية من معطوف علیه "بعد"  
 مال : مضاف الیہ مجرور تقدیراً ی : مضاف الیہ مجرور محلاً



۷۹-وَ إِلَّا فَأَلَيَّ بِالَّذِي جِئْتُ قَانِعٌ  
 وَ رَاضٍ بِمَا أُولَيْتَ غَيْرُ مُغَاضِبٍ  
 أبو فراس الحمدانی

قانع : خرسند  
 راض : خشنود  
 أُولَيْتَ : روا داری  
 مُغَاضِب : خشمگین

وگرنه من به آنچه تو بیاوری ، خرسندم ؛ و به هرآنچه در مورد من  
 روا داری ، خوشنودم ، نه خشمگین و غضب آلود.

و : حرف حسب ما قبلها  
 إِلَّا : مرکّب من «إِنْ» الشرطية و «لَا» و فعل الشرط محذوف  
 ف : حرف جواب  
 ی : اسم إنّ المنصوب والجملة اسمية جواب الشرط  
 بالذی : جارّ و مجرور محلاً ، متعلّق ب : قانع  
 جئت : فعل ماضٍ فاعله ضمیر "ت" البارز والجملة فعلية ، صلة عائدها : محذوف  
 قانع : خبر مرفوع  
 و : حرف عطف

راضٍ : معطوف مرفوع تقدیراً بالتَّبَعِیَّة من معطوف علیه : قانعٌ

ب : حرف جرّ

ماأُولَیْتُ : “ما” اسم موصول عامّ/مجرور بحرف جارّ متعلّق ب : راضٍ و “أُولَیْتُ” :

فعل ماضٍ (من باب إفعال)، فاعله ضمیر “ت” البارز والجملة فعلیة صلة عاندها :

محذوف أو “ما” حرف مصدریّة و مع “أُولَیْتُ” : مصدر مؤوّل تقدیره : إیلانک،

مجرور و “بإیلاء” : جارّ و مجرور متعلّق ب : راضٍ

غیر : خبر بعد خبر

مغاضب : اسم فاعل من باب مفاعلة/مضافٌ الیه مجرور



٨٠- وَ عِبْدٌ عَلَى الْعِلَاتِ یَلْزَمُ لَهُجَّةُ

إِذَا اخْتَلَفَتْ بِالْقَوْمِ سُبُلُ الْمَطَالِبِ

الشّاعر السّابق

العِلّات (ج العِلّة) : بیماری، سبب

یلزم : پیش می گیرد

لهج : راه

سبل (ج سبیل) : راه

المطالب (ج المطلب) : خواست، مقصود، مورد نظر

بنده ای هستم که هرگاه با مردم در اهداف و راههای مورد نظر اختلاف داشته باشم ؛ به هر حال باید راه خود را در پیش گیرم.

و : حرف عطف

عبدٌ : معطوف مرفوع بالتَّبَعِیَّة من معطوف علیه : قانعٌ

على العِلّات : جارّ و مجرور، متعلّق ب : عبدٌ

یلزم : فعل مضارع فاعله ضمیر “هو” المستتر فیهِ جوازاً والجملة فعلیة نعتیة بالتَّبَعِیَّة

من منعوتها : عبدٌ      هَجَّ : مفعولٌ به منصوب

هُ : مضافٌ اليه مجرور محلاً

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه

منصوب محلاً متعلّق ب : جواب الشرط المحذوف

اختلفت : فعل الشرط ماضٍ ( من باب افتعال ) ، فاعله "سبل" و الجملة فعلية ، مضافٌ اليه

بجور محلاً      بالقوم : جارٌّ ومجرور متعلّق ب : اختلفت

سُبل : فاعل مرفوع      المطالب : مضافٌ اليه مجرور



فِيكَ الْخِصَامُ وَأَنْتَ الْخِصَمُ وَالْحَكَمُ

۸۱-يَا أَعْدَلَ النَّاسِ إِلَّا فِي مُعَامَلَتِي

المتنبّي

الخصام : دشمنی

المعاملة : برخورد

الحكم : حکم ، قاضی ، داور

الخصم : دشمن

ای دادگر ترین مردم ( در برخوردها ) ! - جز در برخورد با من - در تو (خصلت)  
دشمنی هست ؛ (چگونه می توانی) تو ، هم دشمن ، و هم داور باشی.

أعدل : منادی مضاف منصوب

يا : حرف ندا

إلّا : حرف استثناء ( حصريّة )

النّاس : مضاف اليه مجرور

في معاملة : جارٌّ ومجرور متعلّق ب : محذوف

ي : مضافٌ اليه مجرور محلاً

فِيكَ : جارٌّ ومجرور محلاً متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدم مرفوع محلاً

الخصام : مبتدأ مؤخّر مرفوع والجملة اسميةٌ      و : حرف حالیه

أنتَ : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية حالية منصوبة صاحبها : “ك” في “فيك”

و : حرف عطف

الخصم : خبر مرفوع

الحكم : معطوف مرفوع



۸۲- إِذَا بَاتَ فِي أَمْرِ يُفَكِّرُ وَحْدَهُ

غَدَاً وَهُوَ مِنْ آرَائِهِ فِي كِتَابٍ  
مجهول

يُفَكِّرُ : فکر می کند، می اندیشد

بَاتَ : شب را به صبح رساند

آراء ( ج رأي ) : اندیشه ، دیدگاه

غداً : شد

کتائب ( ج کتيبة ) : لشکر

هرگاه در کاری که به تنهایی می اندیشد ، شب را به صبح برساند : ( این گونه )  
شود که اندیشه های بسیارش ، همچون لشکری وی را در بر گیرند.

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه  
منصوب محلاً متعلّق ب : جواب الشرط “يفكر”

بَاتَ : فعل الشرط تامّ ( بمعنى نزل ليلاً ) ماضٍ فاعله ضمير هو المستتر فيه جوازاً والجملة  
فعلية مضاف اليه مجرور محلاً في أمر : جار ومجرور متعلّق ب : بات

يُفَكِّرُ : فعل فاعله ضمير “هو” المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية نعتية مجرورة

وحده : حال مفردة صاحبها : مير “هو” المستتر في “يفكر” ( مؤوّل الى المشتق تقديره : وحيداً )

غداً : فعل جواب الشرط ناقص اسمه ضمير هو المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية ( خبره

و : حرف حالیه

محذوف بقرينة الجملة التالية )

هو : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية حالية منصوبة صاحبها : ضمير هو المستتر في : غدا

من آراء : جارّ و مجرور متعلّق ب: کتابت ۵ : مضافّ الیه مجرور محلاً  
 فی کتابت : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مرفوع محلاً



۸۳- فالوجه مثل الصبح مبيضّ و الصدغ مثل الليل مسودّ  
 المنجى

الوجه : رخسار، چهره  
 مبيضّ : سفید، روشن  
 الصدغ : مو ( صدغ : به معنای میان چشم و گوش و کنایه از موی بنا گوش است).  
 مسودّ : سیاه و تاریک

رخسار، همچون سپیده دم، سفید و روشن؛ و گیسو همانند شب، سیاه و تاریک  
 است.

ف : حرف ابتدائیة الوجه : مبتدأ مرفوع والجملة اسمیة

مثل : اسم متوغّل فی الإبهام/ خبر مرفوع

مبيضّ : خبر بعد خبر و : حرف عطف

الصدغ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمیة مثل : خبر مرفوع

مسودّ : خبر بعد خبر مرفوع



۸۴- وَلِي مَنْطِقٌ لَمْ يَرْضَ لِي كُنْهَ مَرَلِي عَلَى أُنْبِي بَيْنَ السَّمَائِينَ نَازِلُ  
 أبو العلاء المعريّ

كنه : نهایت، سرانجام  
 منطق : زبان و نطق (قدرت بر گفتار)

بين السماكين : بين دو ستاره سماك (رامح و أعزل)

زبانی دارم؛ به خاطر اینکه میان دوستاره سماک (نمادهای پستی و بلندی)،  
فرودآمده ام؛ از منزلت و جایگاه من خوشنود نیست.

و : حرف حسب ما قبلها

لی : جارّ و مجرور محلاً متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدم مرفوع محلاً

منطق : مبتدأ مؤخّر مرفوع والجملة اسمیّة

لم یرض : فعل مضارع مجزوم ، فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلیة نعتیة  
مرفوعة بالتبعیّة من منعوتها : منطق

لی : جارّ و مجرور متعلّق ب : لم یرض کُنه : مفعول به منصوب

منزل : مضاف الیه مجرور تقدیراً علی : حرف جرّ

أنّ : حرف مشبّهة بالفعل ن : حرف وقایة

ی : اسم أنّ منصوب محلاً والجملة اسمیة مؤوّلّة إلى المصدر تقدیرها : نزولی و علی نزولی :

جارّ و مجرور متعلّق ب : لم یرض

بین : اسم دائم الإضافة / ظرف مکان أو مفعولّ فيه منصوب متعلّق ب : نازل

السّمّاکین : مضاف الیه مجرور بالباء نازل : خبر مرفوع



فَلَمْ أَقْطَعْ بِهِمْ إِلَّا بَنَانِي

قیس بن زهیر العبسی

۸۵- فَإِنْ أَكْ قَدْ بَرَدْتُ بِهِمْ غَلِيلِي

إنّ اكّ قد بردت : خنک کرده باشم لم أقطع : نبریده ام

بنان (واحدھا بنانة) : سر انگشتان

اگر (با کشتن) آنها سوزش دلم را خنک کرده باشم، پس فقط سر انگشتان خود را  
نبریده ام. (زیرا خویشتاوندان و نزدیکان من هستند.)

ف : حرف ابتدائية      إن : حرف الشرط

أَكْ : فعل الشرط ناقص مجزوم، اسمه ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية ( أصله :

أَكُنْ، قد حذفت النون جوازاً للتخفيف )      قد : حرف تحقيق

بردتُ : فعل فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية خبر منصوب محلاً

بهم : جارّ و مجرور محلاً، متعلّق ب : بردتُ

غلیل : مفعولٌ به منصوب تقدیراً

ي : مضاف اليه مجرور محلاً      ف : حرف جواب

لم أقطع : فعل الشرط مضارع للمتكلم وحده، مجزوم، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

بهم : جارّ و مجرور متعلّق ب : أقطع      إلّا : حرف استثناء

بنان : مستثنى مفرّغ، بدل منصوب تقدیراً بالتّبعية من المبدل منه المحذوف تقدیره : لم أقطع

بهم شيئاً      ي : مضافٌ اليه مجرور محلاً



۸۶- وَ تَرْجِعْ أَعْقَابُ الرَّمَا حِ سَلِيمَةً      وَ قَدْ حُطِمَتْ فِي الدَّارِعِينَ الْعَوَامِلُ

أَبُو الْعَلَاءِ الْمَعَرِّيّ

أَعْقَاب ( جِ عَقَبَ ) : دنباله      الرَّمَا حِ ( جِ الرَّمَحَ ) : نیزه

سَلِيمَةً : سالم      الدَّارِعِينَ : زره پوشان

الْعَوَامِلُ ( جِ عَامِلَةٌ ) : سرنیزه ( نزدیک سنان )

حُطِمَتْ : شکسته شود

دسته و دنباله نیزه ها سالم بازگردند ؛ درحالی که سرنیزه ها ، در (شکم) زره پوشان خرد شوند.

و : حرف حسب ما قبلها

ترجع : فعل مضارع ، فاعله "أعقاب" والجملة فعلية

سليمة : حال مفردة منصوبة صاحبها : أعقاب

و : حرف حالیه      قد : حرف تحقيق

حطمت : فعل ماضٍ مبني للمجهول ، نائب فاعله "العوامل" والجملة فعلية حالیه منصوبة

صاحبها : أعقاب      الدّارعين : مجرور بحرف الجر بالياء

في الدّارعين : جازّ ومجرور متعلّق ب: حطمت

العوامل : نائب فاعل مرفوع



۸۷- لِكُلِّ امْرِئٍ شِغْبٌ مِّنَ الْقَلْبِ فَارِغٌ      وَ مَوْضِعٌ نَّجْوَى لَا يُرَامُ اِطْلَاعُهَا

ربيعه بن عامر (المسكين الدّارمي)

شعب : شکاف، درّه      فارغ : خالی

لا یرام : قصد نمی شود، خواسته نمی شود      موضع نجوی : جای راز

هر فردی ، در دلش جای رازی ( برای دوستان ) دارد که آگاهی و اطلاع از آن ممکن نیست.

لِكُلِّ : جازّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة، خبر مقدم مرفوع محلاً

امرئ : مضاف اليه مجرور      شعب : مبتدا مؤخّر مرفوع والجملة اسمية

من القلب : جازّ ومجرور متعلّق ب : فارغ

فارغ : نعت مرفوع بالتبعية من منعوته : شعب

و : حرف عطف

موضع : معطوف مرفوع بالتبعية من المعطوف عليه (شعب)



نجوى : مضاف اليه مجرور تقديرًا

لايرأى : فعل مضارع منفى مبنى للمجهول، نائب فاعله "اطلاع" والجملة فعلية نعتية، مجرورة

بالتبعية من منعوتها : نجوى اطلاع : نائب فاعل مرفوع

ها : مضاف اليه مجرور لفظاً ومفعول به معنى منصوب لشبه فعل "اطلاع"



۸۸- يَظْلُونَ شَتَى فِي الْبِلَادِ وَ سِرُّهُمْ إِلَى صَخْرَةٍ أَعْيَا الرَّجَالَ انْصِدَاعُهَا

الشاعر السابق

يَظْلُونَ : باقى مى مانند، همچنان كارى را مى كنند

شَتَى : پراكنده البلاد (ج البلد) : شهر، كشور

أَعْيَا : ناتوان ساخت، عاجز كرد انصداع : شكافتن

(صاحبان آن رازها آسوده ) ، در شهرها پراكنده مى شوند ؛ در حالى كه رازشان گويى در سنگى است كه مردان از شكافتن آن ناتوانند. (هيچ كس نمى تواند از راز دوستان غايب من آگاه شود.)

يَظْلُونَ : فعل ناقص مضارع، اسم ضمير "واو" البارز والجملة فعلية

شَتَى : خبر منصوب تقديرًا في البلاد : جار مجرور متعلق ب : شَتَى

و : حرف حالية

سَرَّ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية، حالية منصوبة صاحبها : ضمير "واو" في يَظْلُونَ

هم : مضاف اليه مجرور

إلى صخرة : جار مجرور متعلق ب : محذوف شبه الجملة، خبر مرفوع محلاً

أَعْيَا : فعل ماضى، مبنى على الفتح المقدّر ( من باب إفعال )، فاعله "انصداع" والجملة فعلية

نعتية، مجرورة بالتبعية من منعوتها : صخرة

الرَّجَالَ : مفعولٌ به منصوب      انصداع : فاعل مرفوع  
ها : مضاف الیه مجرور لفظاً و فاعل معنی مرفوع لشبه فعل "انصداع"



۸۹- سَحَابٌ خَطَانِي جَوْدُهُ وَهُوَ مُسْبِلٌ      وَبَحْرٌ عَدَانِي فَيْضُهُ وَهُوَ مُفْعَمٌ  
البحتری

سحاب : ابری      خطانی : از من گذشت  
جود : باران بسیار      عدانی : از من گذشت  
مُسْبِلٌ : روان، ریزان، بارنده      فیض : ریزش آب  
مُفْعَمٌ : پر، لبریز، خروشان

وی ابری، اگر چه بارنده بود، بر من نبارید؛ دریایی، اگر چه خروشان بود، آبش به من نرسید. (هر کس از وی بهره مند شد و من محروم ماندم).

سحاب : خبر مرفوع مبتداً محذوف تقدیره : "هو سحاب" والجملة اسمية  
خطاً : فعل ماضٍ مبني على الفتح المقدّر فاعله "جود" والجملة فعلية نعتية مرفوعة  
ن : حرف وقاية      ي : مفعولٌ به منصوب محلاً  
جود : فاعل مرفوع      ه : مضافٌ الیه مجرور محلاً  
و : حرف حالة

هو : مبتداً مرفوع محلاً والجملة اسمية حالية منصوبة صاحبها : ضمير "ه" في جوده، و رابطها :  
"و- هو"

مُسْبِلٌ : خبر مرفوع      و : حرف عطف

بحر : خبر مرفوع لمبتداً محذوف تقدیره : "هو بحر" والجملة اسمية معطوفة

- عدا : فعل ماضٍ مبنى على الفتح المقدّر، فاعله "فيض" والجملة فعلية نعتية  
 ن : حرف وقاية  
 ي : مفعولٌ به منصوب محلاً  
 فيض : فاعل مرفوع  
 ه : مضافٌ اليه مجرور محلاً  
 و : حرف حالیه  
 هو : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية حالیه منصوبة صاحبها : ضمير "ه" في "فيضه" و  
 رابطها : "و-هو" مُفَعَّم : خبر مرفوع



۹۰- وَ بَدَرَ أَضَاءَ الْأَرْضِ شَرْقًا وَ مَغْرِبًا وَ مَوْضِعُ رِجْلِي مِنْهُ أَسْوَدُ مُظْلَمٍ  
 الشّاعر السابق

- أضاء : روشن کرد  
 شرقاً : خاور  
 مغرباً : باختر  
 موضع : جا  
 رجل : پا  
 أسود : سیاه  
 مُظْلَمٌ : تاریک

ماه تمامی (شب چهارده ای) است که سراسر گیتی را روشن کرده در حالی که  
 جای پای من تاریک است.

- بدر : خبر مرفوع للمبتدأ المحذوف تقديره : "هو بدر" والجملة اسمية معطوفة  
 أضاء : فعل ماضٍ من باب إفعال (إضاءة)، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازا  
 و الجملة فعلية نعتية مرفوعة  
 الأرض : مفعولٌ به منصوب  
 شرقاً : بدل تفصيل منصوب بالتبعية من المبدل منه : الأرض

- و : حرف عطف  
 مغرباً : بدل تفصيل منصوب معطوف  
 و : حرف حالیه  
 موضع : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية حالیه

منصوبة صاحبها : ضمير "هو" في أضاء و رابطها : "و" رجل : مضاف اليه مجرور تقديرأ  
 ي : مضاف اليه مجرور محلاً منه : جارّ و مجرور متعلّق ب : أسود  
 أسود : خبر مرفوع مظلّم : خبر بعد خبر مرفوع



٩١- رَشَأْ لَوْلَا مَلَاَحَتُهُ خَلَّتِ الدُّنْيَا مِنَ الْفِتَنِ  
 أبونواس

رَشَأْ : آهو ملاحه : ملاحه، بانگ بودن، زیبایی، دلربایی  
 خلت : خالی شد الفتن (ج الفتنة) : فتنه

بچه آهویی است که اگر زیبا رویی و دلربایی آن نبود ؛ در دنیا فتنه ای وجود نداشت.

رَشَأْ : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقديره : "هو رَشَأْ" والجملة اسمية

لولا : حرف امتناع يتضمن معنى الشرط

ملاحه : مبتدأ مرفوع، خبره محذوف وجوباً تقديره : "موجودة" والجملة اسمية شرطية

ه : مضاف اليه مجرور محلاً

خلت : فعل جواب الشرط، ماضٍ (الكسرة لدفع التقاء الساكنين) مبني على حذف حرف

العلّة، فاعله "الدنيا" والجملة فعلية (لام الجواب حذفت للضرورة الشعرية)

الدّنيا : فاعل مرفوع تقديرأ من الفتن : جارّ و مجرور متعلّق ب : خلت



٩٢- لَا يَسْأَلُونَ أَخَاهُمْ حِينَ يَنْدُبُهُمْ فِي النَّائِبَاتِ عَلَى مَا قَالَ بُرْهَانًا  
 قُرَيْطُ بْنُ أُنَيْفٍ

لایسألون : نمی خواهند  
یندب : پناه می برد  
التائبات (ج التائبة) : حادثه، رویداد  
برهاناً : برهان

(دوستان) از هم نوع خویش که در سختی ها به آنان پناه آورده است، به خاطر گفته اش، دلیل روشنی نمی خواهند. (به محض فراخوانی - بی چون و چرا - خواسته او را پاسخ گویند.)

لایسألون : فعل مضارع منفی، فاعله ضمیر "او" البارز والجملة فعلية  
أخا : مفعول به منصوب بالألف  
هم : مضاف الیه مجرور محلاً  
حين : اسم دائم الإضافة معرب / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب، متعلق ب : لایسألون  
یندب : فعل مضارع فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية مضاف الیه، مجرور محلاً  
هم : مفعول به منصوب محلاً  
في التائبات : جارّ ومجرور متعلق ب : یندب  
على : حرف جر

ماقال : "ما" اسم موصول عامّ، وقال : فعل ماضٍ فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً  
(مفعوله محذوف) والجملة فعلية، صلة، عائدها : محذوف، أو "ما" حرف مصدرية مع "قال"  
مصدر مؤول تقديره : قوله : مجرور بحرف جارّ و "على قوله" : جارّ ومجرور متعلق ب :  
لایسألون

برهاناً : مفعول به ثانٍ، منصوب لفعل "یسألون"



دُمُوعُ التَّصَابِي فِي خُدُودِ الْخُرَائِدِ  
البحتری

۹۳- شَقَائِقُ يَحْمِلُنَ التَّدَى فَكَايَهَا

شقائق : گل شقائق (لاله)  
التدى : شبنم  
التصابي : عاشقانه  
دموع (ج دمع) : اشک

خُدود (ج خَدَ) : گونه ، رخسار      الخرائد (ج الخريدة) : دوشیزه شرمگین

کل شقایق (لاله ها) که شبینم بر روی آنها نشسته است ، گویی اشک های عاشقانه ای می باشد که بر روی گونه های دوشیزگان بسیار شرمگین نشسته است.

شقائق : خبر مرفوع تقدیره : هی شقائق و الجملة اسمیة

يحملن : فعل فاعله ضمير "ن" البارز والجملة فعلية نعتية

التدى : مفعول به منصوب تقدیراً      ف : حرف عطف

كَانَ : حرف مشبهة بالفعل      ها : اسم كان ، منصوب محلاً والجملة اسمية

دموع : خبر مرفوع      التصابي : مضاف اليه مجرور تقدیراً

في خدود : جارّ ومجرور ، متعلّق ب : محذوف شبه الجملة حال منصوبة صاحبها : دموع



۹۴- وَ الدَّهْرُ لَيْسَ بِنَاجٍ مِنْ حَوَادِثِهِ

صُمُّ الْجِبَالِ وَلَا ذُو الْعُصْمَةِ الصَّدْعُ

أبو ذؤيب الهذلي

الجبـال (ج الجبل) : کوه

صم (ج أصم) : سخت

الصدع : بز کوهی

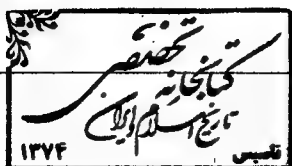
ذوالعصمة : بازو سفید

از حوادث و پیشامدهای روزگار، کوه سخت و بز کوهی سپید بازو هم در امان نیست (هیچ جاندار و بی جانی - هرچند توانا، تنومند و گریز پا هم باشد - نجات پیدا نمی کند).

الدَّهْر : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

و : حرف حسب ما قبلها

ليس : فعل ناقص اسمه ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية، خبر مرفوع محلاً



ب : حرف جرّ ( للتوكيد )

ناج : مجرور تقدیراً لفظاً و خبر ليس معنى منصوب محلاً

من حوادث : جارّ و مجرور متعلّق ب : ناج صمّ : فاعل مرفوع لشبه فعل "ناج"

الجبال : مضاف اليه مجرور و : حرف عطف

لا : حرف نفی زائد (للتوكيد)

ذو : معطوف مرفوع بالواو بالتبعية من معطوف عليه : صمّ

العصمة : مضاف اليه مجرور الصدع : نعت مرفوع بالتبعية من منعوته : ذو



۹۵- إِنْ أَوَّلَى الْبَرِيَّةِ طُرّاً أَنْ تُوَاسِيَهِ عِنْدَ السُّرُورِ الَّذِي وَاسَاكَ فِي الْحُزَنِ

إبراهيم الصّوّلى

أولى : سزاوارترین، شایسته‌ترین البریّة : مردم

طُرّاً : همگی أَنْ تواسیه : با او همدردی کنی

السُّرُور : شادی الحزن : ناراحتی، درد

برترین و شایسته‌ترین مردم آن شخص است که به هنگام شادی، کسی را که در اندوه و ماتم با وی همدردی کرده است، در شادی هایش شریک گرداند.

أولى : اسم "إِنْ" منصوب تقدیراً والجملة اسمية

طُرّاً : حال مفردة منصوبة، صاحبها : الناس ( طُرّاً = جميعاً )

أَنْ تواسي : فعل مضارع ( من باب مفاعلة ) منصوب، فاعله ضمير "أَنْت" المستتر فيه جوازاً

والجملة فعلية، مصدر مؤوّل تقديره : "المواساة" خبر مرفوع محلاً

هـ : مفعول به منصوب محلاً

عند : ظرف زمان أو مفعول فيه، منصوب محلاً، متعلّق ب : تواسي

الَّذِي : اسم موصول خاصّ / بدل منصوب محلاً بالتَّبَعِيَّة من المبدل منه «ه» في «تواسيه»  
 واسي : فعل ماضٍ مبني على الفتح المقدّر ( من باب مفاعلة ) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه  
 جوازاً والجملة فعليةٌ صلة ، عائدها : ضمير هو المستتر فيه  
 كَ : مفعولٌ به منصوب محلاً  
 في الخزون : جارٌّ و مجرور ، متعلّق ب : واسي



۹۶- إِنَّ الْكِرَامَ إِذَا مَا أَسْهَلُوا ذَكَرُوا      مَنْ كَانَ يَأْلُفُهُمْ فِي الْمَثَلِ الْحَشِنِ  
 الشّاعر السابق

الکرام (ج الکريم) : بزرگ ، بخشنده، جوافرد  
 أسهلوا : به آسایش رسیدند  
 ذكروا : به یاد آوردند  
 كان يألفهم : آنان را همراهی می کرده  
 المثل : جا، مکان  
 الحشن : سخت ، دشوار

قطعا "بزرگواران، هرگاه به آسایش و رفاه برسند، یار و یاور دوره سخت زندگیشان را به یاد خواهند آورد.

إذاً : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ ظرف زمان أو مفعول فيه  
 منصوب محلاً، متعلّق ب : جواب الشرط "ذكروا" ( "ما" حرف زائد)  
 أسهلوا : فعل الشرط ماضٍ ( من باب إفعال ) فاعله ضمير "او" البارز فيه والجملة فعلية  
 ،مضافٌ إليه مجرور محلاً

ذكروا : فعل جواب الشرط ماضٍ، فاعله ضمير "او" البارز فيه والجملة فعليةٌ

مَنْ : اسم موصول عامّ/مفعولٌ به منصوب محلاً

كان : فعل ناقص ماضٍ، اسمه ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ صلة عائدها :



ضمیر هو المستتر فيه

يَأْلَفُ : فعل مضارع، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية، خبر منصوب محلاً  
هم : مفعول به منصوب محلاً  
في المنزل : جارّ و مجرور، متعلّق ب : يَأْلَفُ  
الحسن : نعت مجرور بالتبعية من منعوته : المنزل



وَلَا تَلُوْمُوْكُمْ اَنْ لَا تُحِبُّوْنَا

فضل بن عباس

۹۷-اللّٰهُ يَعْلَمُ اَنَا لَا نُحِبُّكُمْ

لأنلومکم : شما را ملامت نمی کنیم

لا نحبکم : شما را دوست نمی داریم

لا تحبونا : ما را دوست نمی دارید

خدا می داند که شما را دوست نداریم؛ و شما را هم - از اینکه ما را دوست ندارید- سرزنش نمی کنیم.

اللّٰهُ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

يعلمُ : فعل مضارع، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية، خبر مرفوع محلاً  
أنا : حرف مشبّهة بالفعل ( أصله أننا قد حذفت التّون للسهولة في القراءة ) و "نا" اسم "إن"  
منصوب محلاً والجملة اسمية سدّت مسدّ المفعولين منصوبة محلاً

لا نحبُّ : فعل مضارع منفى ( من باب إفعال ) فاعله ضمير "نحن" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية، خبر مرفوع محلاً  
کم : مفعول به منصوب محلاً

و : حرف عطف

لأنلوم : فعل مضارع منفى، فاعله ضمير "نحن" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية معطوفة

أن : حرف مصدرية

لا تحبّوا : فعل منصوب، فاعله ضمير "او" البارز والجملة فعلية مصدر مؤوّل تقديره : عدم

حُبُّکُمْ ( منصوب علی نزع الخافض ) نا : مفعول به منصوب محلاً



۹۸- وَ إِنِّي لَقَوْلٌ لِّذِي الْبَثِّ مَرْحَبًا وَ أَهْلًا إِذَا مَا جَاءَ مِنْ غَيْرِ مَرْصَدٍ

حسّان بن ثابت

ذی البثّ : درد دل کننده، غمگین أهلاً و مرحباً : خوش آمدید

مرصد : قصد سوء، کمین

اگر اندوهگین و درد دل کننده - بدون نیت و قصدی بد، ( با خوش نیتی ) - پیش من آید، به او بسیار خوشآمد می گویم.

و : حرف حسب ماقبلها ی : اسم إنّ منصوب محلاً والجملة اسمیّة

ل : حرف ابتداء ( مرحله ) قوّل : خبر مرفوع

لذی : جارّ و مجرور بالياء متعلّق ب : «قوّل» البثّ : مضافّ الیه مجرور

مرحباً : مفعول مطلق تأکیدى منصوب (أرحبّ مرحباً) عامله محذوف والجملة فعلیة

مفعول به منصوب محلاً لشبه فعل "قوّل" و : حرف عطف

أهلاً : معطوف منصوب

إذا ما : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلیة غیر جازم/ظرف زمان أو مفعول فیّه

منصوب محلاً متعلّق ب : جواب الشرط المحذوف (ما : حرف زائدة)

جاء : فعل الشرط ماضٍ، فاعله ضمیر "هو" المستتر فیّه جوازاً والجملة فعلیة مضافّ الیه

مجرور محلاً من غیر : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف

شبه الجملة حال منصوبة محلاً صاحبها : ضمیر هو المستتر فی الفعل

مرصد : مصدر میمی /مضافّ الیه مجرور



۹۹- جَادُوا بِأَنْفُسِهِمْ فِي حُبِّ سَيِّدِهِمْ

وَالْجُودُ بِالنَّفْسِ أَقْصَى غَايَةِ الْجُودِ

مسلم بن ولید (صریح الغوافی)

جادوا : بخشیدند

أنفسهم : جان خود (جانشان)

حُبَّ : دوستی

سَيِّد : سرور

الْجُودُ : نیکی کردن، جود، کرم

الْجود بالنفس : جان بر کف نهادن

أَقْصَى : بالاترین

غَايَةِ : نهایت، مقصود

جان خود را در راه دوستی سرورشان فدا کردند؛ چرا که ایثارگری (جان خود را فدا کردن)، نهایت بخشش و جوانمردی است.

جادوا : فعل ماضٍ فاعله ضمير "واو" البارز فيه والجملة فعلية

بأنفس : جارٌّ و مجرور متعلِّق ب : جادوا هم : مضافٌ اليه مجرور محلاً

في حبَّ : جارٌّ و مجرور، متعلِّق ب : جادوا

سَيِّد : مضافٌ اليه مجرور و : حرف عطف

الْجُودُ : مبتدأ مرفوع والجملة فعلية بالنفس : جارٌّ و مجرور، متعلِّق ب : الْجود

أَقْصَى : خبر مرفوع تقديراً غَايَةِ : مضافٌ اليه مجرور



۱۰۰- كَانَ أَقْحَاهَا تُغُورُ نَقِيَّةٌ

تَبَسَّمُ عَنْهَا الْإِنْسَاتُ الْكَوَاعِبُ

أبو الفرج محمد الكاتب

أقحاحي (ج أقحوان) : گل بابونه

تغور (ج تغر) : دندان

نَقِيَّةٌ : پاک

الإنسات (ج الأنسة) : دختر، دوشیزه

الكواعب (ج الكاعب) : بالغ، پستان برآمده

گویا گل های بابونه (آن مرغزار) ، دندان های سپید و پاکیزه ای هستند که دختران بالغ (نارپستان) با آن لبخند می زنند.

کَأَنَّ : حرف مشبّهة بالفعل      أقاحي : اسم كَأَنَّ منصوب والجملة اسمية

ها : مضاف الیه مجرور محلاً      ثغورٌ : خبر مرفوع

نقیّة : نعت مرفوع

تَبَسُّمٌ : (أصله تَبَسَّمَ، قد حذفت التاء للتخفيف)، فعل مضارع فاعله "الآنسات" والجملة

فعلیة نعتیة، مرفوعة بالتَّبعیّة من منعوتها : ثغور

عنها : جارّ ومجرور متعلّق بـ : تَبَسَّم      الآنسات : فاعل مرفوع

الکواعب : نعت مرفوع



۱۰۱- فَمَا بِلَادٍ غَيْرِ أَرْضِكَ حَاجَةٌ      وَلَا فِي وِدَادٍ غَيْرِ وَدَّكَ مَرْغَبٌ

مجهول

ارض : زمین ، دیار      حاجة : نیاز

وِدَاد : دوستی      وَدَّ : دوستی

مرغب : رغبتی، علاقه ای، تمایلی

به کشورها، فقط به سرزمین تو نیاز داشته ، و در دوستی ها، تنها به دوستی با تو علاقه دارم .

ف : حرف ابتدائية

ما : حرف شبیه بلیس (بطل عملها بسبب تقدیم خبرها)

ب : حرف جرّ      بلاد : مجرور لفظاً، خبر مقدم معنی مرفوع

|                                    |   |
|------------------------------------|---|
| غیر : نعت مجرور                    | أرض : مضاف الیه مجرور                   |
| ک : مضاف الیه مجرور محلاً          | حاجة : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية   |
| و : حرف عطف                        | لا : حرف زائد لتوكيد التّفى             |
| فی و داد : جارّ و مجرور متعلّق ب : | محذوف شبه الجملة ، خبر مقدم مرفوع محلاً |
| غیر : نعت مجرور                    | وَدّ : مضاف الیه مجرور                  |
| ک : مضاف الیه مجرور محلاً          | مرغب : مبتدأ مؤخر ، مرفوع والجملة اسمية |



۱۰۲- يَا عَاذِلِي إِنَّ بَعْضَ اللَّوْمِ مَعْنَفَةٌ      وَ هَلْ مَتَاعٌ وَإِنْ بَقِيَّتُهُ بَاقٍ  
تأبط شرّاً

|                               |                    |
|-------------------------------|--------------------|
| عاذل : نکوهش کننده ، سرزنش گر | اللّوم : سرزنش     |
| معنفة : زورگویی ، خشونت       | بقيّت : باقی گذاری |
| باق : جاودان ، باقیمانده      |                    |

ای سرزنشگر من ! بدون تردید برخی سرزنش ها، درشتی و زورگویی است؛ آیا  
کالایی ماندنی است ، هرچند آنرا مصرف نکنی ؟!

|                           |  |
|---------------------------|--|
| یا : حرف ندا              | عاذل : منادی مضاف منصوب تقدیراً                              |
| ی : مضاف الیه مجرور محلاً | بعض : اسم أنّ منصوب والجملة اسمية                            |
| اللّوم : مضاف الیه مجرور  | معنفة : مصدر میمی / خبر مرفوع                                |
| و : حرف عطف               | هل : حرف استفهام   |
| و : حرف حالیه             | إن : زائدة وُصلیّة ( بعدها ليس جواب لها )                    |
|                           | متاع : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقدیره : هو متاع والجملة اسمية |

بَقِيَتْ : فعل ماضٍ ( من باب تفعيل ) فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية حالية منصوبة  
صاحبها : ضمير هو المحذوف (المبتدأ)

۵ : مفعول به منصوب محلاً      باقی : نعت مرفوع تقدیراً لـ "متاع"



۱۰۳- وَ قَدْ يَعْقِلُ الْقُلُ الْفَتَى دُونَ هَمِّهِ      وَ قَدْ كَانَ لَوْلَا الْقُلُ طَلَّاعُ أَنْجِدِ  
أبوالفتح الضَّبِّي

يعقل : مانع می شود      القل : تنگدستی

الفتی : جوان      طَّلَاعُ أَنْجِدِ : بلند مرتبه ، دارای مقام بلند

گاهی تنگدستی، جوان را از تلاش و کوشش باز می دارد ؛ در حالی که اگر  
تنگدستی نبود، وی به مرتبه و مقام بلندی می رسید.

و : حرف حسب ما قبلها      قد : حرف تقلیل

يعقل : فعل مضارع ، فاعله "القل" والجملة فعلية

الفتی : مفعول به منصوب تقدیراً

دون : ظرف مکان أو مفعول فيه منصوب، متعلّق ب : يعقل

هم : مضاف اليه مجرور      و : حرف حالیه

قد : حرف تحقیق

كان : فعل ماضٍ ناقص، اسمه ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية حالية منصوبة

صاحبها : الفتی      لولا : حرف للامتناع يتضمن معنى الشرط

القل : مبتدأ مرفوع خبره محذوف وجوباً والجملة اسمية شرطية معترضة (جواب الشرط محذوف)

طَّلَاع : خبر كان منصوب      أَنْجِدِ : مضاف اليه مجرور



۱۰۴- فَلَا وَ أَيْكَ مَا فِي الْعَيْشِ خَيْرُ      وَ لَا الدُّنْيَا إِذَا ذَهَبَ الْحَيَاءُ

أبو تمام

وَأَيْكَ : به جان پدرت سوگند      العيش : زندگی  
الحياء : آبرو

به جان پدرت سوگند ! اگر آبروی آدمی برود ، در زندگی و دنیا ، خیر و خوبی نخواهد دید.

ف : حرف ابتدائية      لا : حرف نفی

و : حرف جرّ للقسم      أَيْ : مجرور بالياء

وَأَيْ : جَارٌّ و مجرور متعلّق ب : الفعل القسم المحذوف تقديره : أقسم

ما : حرف نفی شبیه ب "لیس" ، بطل عملها بسبب تقدیم خبرها علی اسمها

فِي الْعَيْشِ : جَارٌّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مقدم مرفوع محلاً

خَيْرٌ : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية

و : حرف عطف      لا : زائدة لتوكيد النفي

الدُّنْيَا : معطوف مجرور تقدیراً بالتَّبعية من معطوف عليه "العيش"

إِذَا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محلاً متعلّق ب : جوابه المحذوف

ذَهَبَ : فعل فاعله "الحياء" والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً

الحياء : فاعل مرفوع



وَيَرَى الْجَبَانَ هَلَكَهُ فِي حَرْبِهِ

أبو الفرج الكاتب

۱۰۵- يَطْوِي الْحَرِيصُ الْأَرْضَ فِي طَلَبِ الْعُلَى

یطوي : می پیماید      الحریص : آزمند ، طمعکار

الجبان : ترسو      حرب : مبارزه ، جنگ

آزمند و حریص ، زمین را در پی ثروت و توانگری می پیماید ؛ درحالی که ترسو ، نابودی و مرگ خود را در مبارزه و جنگ با آن می بیند.

یطوي : فعل مضارع فاعله "الحریص" والجملة فعلية

الأرض : مفعول به منصوب

في طلب : جارّ ومجرور متعلّق ب : يطوي

العلي : مضاف اليه مجرور تقدیراً      و : حرف عطف

يري : فعل مضارع فاعله "الجبان" والجملة فعلية معطوفة

الجبان : فاعل مرفوع      هلاك : مفعول به منصوب

ه : مضاف اليه مجرور محلاً      في حرب : جارّ ومجرور متعلّق ب : يری



۱۰۶- الرِّزْقُ مَقْسُومٌ فَلَا تَرْحَلْ لَهُ      وَ الْمَوْتُ مَحْتُومٌ فَلَا تَحْفِلْ بِهِ

الشاعر السابق

مقسوم : تقسیم شده      لا ترحل : کوچ نکن

الموت : مرگ      محتوم : حتمی است

لا تحفل : باک مدار ، مترس ، پروا نکن

... روزی انسان تقسیم شده است ؛ از این روی به خاطر آن کوچ مکن و مرگ

حتمی است ؛ پس از آن باکی نداشته باش

الرِّزْق : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية      مقسوم : خبر مرفوع



ف : حرف نتیجه

لا ترحل : فعل مضارع مجزوم فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

له : جارّ ومجرور متعلّق ب : لا ترحل و : حرف عطف

الموت : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

محتوم : خبر مرفوع ف : حرف نتیجه

لا تحفل : فعل مضارع مجزوم فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

له : جارّ ومجرور متعلّق ب : لا تحفل



لَوْ ذَاقَهَا لَبُكَى مَا عَاشَ وَ التَّحَبَّا

المتنبّي

۱۰۷-أَذَاقَنِي زَمَنِي بَلَوِي شَرَقْتُ بِهَا

بلوي : سختی ، مصیبت

أذاق : چشاند

ذاق : چشید

شرقت : گلو گیر شدم

انتحب : ناله سر داد

بکي : گریست

عاش : زندگی کرد

روزگار و زمانه به من بلایی چشاند که گلوگیر شدم ؛ اگر خود روزگار و زمانه ، این بلا را می چشید تا عمر داشت ، می گریست و ناله سر می داد.

أذاق : فعل ماضٍ (من باب إفعال) فاعله "زَمَن" والجملة فعلية

ي : مفعول به منصوب محلاً

ن : حرف وقایه

ي : مضاف اليه مجرور محلاً

زمن : فاعل مرفوع تقدیراً

بلوي : مفعول به ثانٍ منصوب تقدیراً

شرقت : فعل ماضٍ فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية نعتية منصوبة محلاً بالتبعية من

منعوتها : بلوی : بها : جارّ و مجرور متعلّق ب: شرقت

لو : حرف الشرط غیر جازم

ذاق : فعل الشرط ماضٍ فاعله ضمیر هو المستتر فيه جوازاً والجملة فعلیة

ها : مفعولٌ به منصوب محلاً : لَ : حرف جواب

بکی : فعل جواب الشرط ماضٍ مبني على الفتح المقدّر فاعله ضمیر هو المستتر فيه جوازاً

والجملة فعلیة : ما : حرف مصدریة زمانیة

عاش : فعل ماضٍ فاعله ضمیر هو المستتر فيه جوازاً والجملة فعلیة مصدر مؤول تقدیره :

مُدَّة عیشہ، ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً

و : حرف عطف

انتحب : معطوف على "بکی" (و الالف للضرورة الشعرية)



۱۰۸- وَلَٰمَّا أَنْ تَجَهَّزْتُمْ مُرَادِي

جَرَيْتُمْ مَعَ الزَّمَانِ كَمَا أَرَادَا

أبو العلاء المعريّ

مراد : مراد، مطلوب

تَجَهَّزْتُمْ : ترشویی کرد

جَرَيْتُمْ : راه آمدم، کنار آمدم

هرگاه روزگار به کام من نبود، به ناچار، طبق خواسته روزگار با او کنار آمدم.

و : حرف حسب ما قبلها

لَمَّا : اسم دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية يتضمن معنى الشرط / ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محلاً، متعلّق ب : جواب الشرط (جَرَيْتُمْ)

أَنْ : حرف زائدة (سبقتَه لَمَّا)

تَجَهَّمُ : فعل الشَّرط ماضٍ (من باب تَفَعَّلَ) فاعله "مراد" والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً

ن : حرف وقاية      ي : مفعول به منصوب محلاً

مراد : فاعل مرفوع تقديراً      ي : مضاف اليه مجرور محلاً

جريتُ : فعل جواب الشَّرط ماضٍ، فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية

مع : اسم دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً، متعلّق ب : جريتُ

الزَّمان : مضاف اليه مجرور      لك : حرف جرّ

كما : جارّ و مجرور

ماأرادا : "ما" اسم موصول عامّ / مجرور بحرف جارّ محلاً، "كما" : جارّ و مجرور متعلّق ب

: جريت و "أراد" : فعل ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً

والجملة فعلية صلة عائدها : ضمير هو المستتر فيه أو ما : حرف مصدرية و مع أراد :

مصدر مؤوّل تقديره : إرادته و "كإرادة" : جارّ و مجرور متعلّق ب : جريت (والألف

للضرورة الشعرية)



وَالْأُذُنُ تَعْشِقُ قَبْلَ الْعَيْنِ أَحْيَانَا

۱۰۹- يَا قَوْمِ أَذُنِي لِبَعْضِ الْحَيِّ عَاشِقَةٌ

بشاربن برد

بعض : یکی

أذن : گوش

عاشقة : عاشق ، دوستدار

الحيّ : محله ، قبيله

أحياناً (ج الحين) : گاهی

ای خویشاوندان ! گوش من عاشق یکی از افراد محله (قبيله) است زیرا، گاهی

گوش پیش از چشم عاشق می شود. (پیش از اینکه او را ببیند، به خاطر شنیدن

وصفش، به او عشق می ورزد.)

یا : حرف ندا

قوم : منادی مضاف منصوب تقدیراً (أصله یاقومی)

أذن : مبتدأ مرفوع تقدیراً والجملة اسمیة ی : مضاف الیه مجرور محلاً

لبعض : جارّ و مجرور متعلّق ب : عاشقة عاشقة : خبر مرفوع

و : حرف عطف الأذن : مبتدأ مرفوع والجملة اسمیة

تعشق : فعل مضارع فاعله ضمیر "هی" المستتر فیهِ جوازاً والجملة فعلیة خبر مرفوع محلاً

قبل : اسم دائم الإضافة / ظرف مکان أو مفعول فیهِ ، منصوب متعلّق ب : تعشق

العين : مضاف الیه مجرور

أحياناً : ظرف زمان أو مفعول فیهِ منصوب متعلّق ب : تعشق



مَا كَانَ يُزْجِيهِ مَعَ الْأَحْبَابِ

مجهول

۱۱۰-وَالَّذِیْ أَلَامَ الْفَتَى وَ أَحَبَّهُ

آیام (ج یوم) : روز، روزگار

الذّ : لذتبخش ترین

الأحباب (ج الحبيب) : دوست

یزجی : به سر می برد، می گذراند

خوش ترین و دلپذیر ترین روزگار جوانی ، آن زمانی است که ( جوان ) با دوستان سپری می کند.

الذّ : مبتدأ مرفوع والجملة فعلیة

و : حرف حسب ماقبلها

الفتی : مضاف الیه مجرور تقدیراً

آیام : مضاف الیه مجرور

و : حرف عطف

أحبّ : معطوف مرفوع بالتّبعیة من معطوف علیهِ : الذّ

هـ : مضاف الیه مجرور محلاً

ماکانَ : “ما” اسم موصول عام/خبر مرفوع محلاً و “کان” : فعل ناقص اسمه ضمیر “هو” المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية، صلة عائدها : “ه” في “يزجي” أو “ما” حرف مصدرية مع “کان” مصدر مؤول تقديره : “كونه” خبر مرفوع محلاً ل: أُلذَّ يزجي : فعل مضارع ( من باب إفعال ) ، فاعله ضمير “هو” المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية ، خبر منصوب محلاً  
ه : مفعول به منصوب محلاً  
مع : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب محلاً، متعلق ب : يزجي  
الأحباب : مضاف اليه مجرور



۱۱۱- لِلّٰهِ ذُرُّ النَّائِبَاتِ فَأَلْهَمَهَا صَدَّءُ اللَّئَامِ وَ صَيَقْلُ الْأَحْرَارِ

قرواش بن المقلّد

درّ : خیر ، نیکی  
صدءُ : زنگ  
صیقل : صیقل  
النائبات (ج النائبة) : حادثه، مصیبت  
اللئام (ج اللئيم) : فرومایه، پست  
الأحرار (ج حرّ) : آزاده

خدایا ! حوادث روزگار چقدر بسیار است !! که زنگی برای فرومایگان ، و صیقلی برای آزادگان است.

لله : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدّم مرفوع محلاً  
درّ : مبتدأ مؤخّر مرفوع والجملة اسمية  
النائبات : مضاف اليه مجرور (كلّ العبارة للتعجب )

ف : حرف سببية  
إن : حرف مشبهة بالفعل  
ها : اسم إنّ منصوب محلاً والجملة اسمية  
صدءُ : خبر مرفوع

و : حرف عطف

صیقل : معطوف مرفوع



۱۱۲- قَلِيلُ الْمَالِ تَصْلَحُهُ فَيَبْقَى

وَلَا يَبْقَى الْكَثِيرُ مَعَ الْفَسَادِ

جریر بن عبدالمسیح

قلیل المال : مال اندک

تصلح : به نیکی به دست آری

دارایی اندکی را که به نیکی و صلاح بدست آری، جاودانه خواهد ماند ولی ثروت نامشروع و غیر قانونی از دست خواهد رفت.

قلیل : مشغول عنه، مبتدأ مرفوع والجملة اسمیة أو مفعول به منصوب

تصلح : فعل مضارع ( من باب إفعال ) فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً و

الجملة فعلیة خبر مرفوع محلاً ۵ : مشغول به، مفعول به منصوب محلاً

ف : حرف نتیجه

يبقي : فعل مضارع فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلیة

و : حرف حالیه لا : حرف نفی

يبقي : فعل مضارع فاعله "الكثير" والجملة فعلیة حالیه منصوبة صاحبها : المال

مع : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب محلاً، متعلق ب : لا يبقى

الفساد : مضاف اليه مجرور



۱۱۳- إِنْ حَلَّ أَرْضًا عَاشَ فِيهَا بِعَقْلِهِ

وَمَا عَاقِلٌ فِي بَلَدَةٍ بَغْرِبٍ

مجهول

حل : اقامت کند

أرضاً : سرزمین

عاقِلٌ : خردمند

عاش : زندگی کند

بلدَة : شهری

اگر(خردمند و عاقل) در جایی اقامت گزینند، به خاطر خرد خود زندگی کند؛ در حالی که وی در هیچ شهری غریب و بیگانه نیست.

حلّ : فعل الشرط ماضٍ مجزوم وجوباً محلاً، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةً أَرْضاً: مفعولٌ به منصوب

عاش : فعل جواب الشرط ماضٍ مجزوم وجوباً محلاً والجملة فعليةً

فيها : جارٌّ و مجرور محلاً، متعلّق ب : عاش بعقل : جارٌّ و مجرور متعلّق ب : عاش

و : حرف عطف ما : حرف شبیه ب "لیس"

عاقل : اسم ما مرفوع والجملة اسميةً في بلدة : جارٌّ و مجرور متعلّق ب : غریب

ب : حرف جرّ زائد(للتوكيد) غریب : مجرور لفظاً و خبر معنی منصوب



۱۱۴- وَ الدَّهْرُ ذُو دَوْلٍ تَنْقَلُ فِي الْوَرَى

أَيَّامُهُنَّ تَنْقَلُ الْأَفْيَاءُ

البحتری

دَوْل(ج دولة) : چرخش، دولت، بخت تنقل : جابجا می شود

الورى : مردم الأفیاء(ج الفیاء) : سایه

روزگار، فراز و فرود (مگردش ها و چرخش هایی) دارد که روزهایش در میان مردم، چون سایه جابجا می شوند.

و : حرف حسب ماقبلها الدهر : مبتدأ مرفوع والجملة اسميةً

ذو : ( بمعنی صاحب )، من الأسماء الخمسة/ خبر مرفوع بالواو

دول : مضافُ اليه مجرور

تنقل : (أصله تنقل)، فعل مضارع ( من باب تفعل )، فاعله “أيام” والجملة فعلية نعتية مجرورة  
 بالتبعية من منعوتها : دول  
 في الوري : جارٌّ ومجرور، متعلّق بـ : تنقل  
 هنّ : مضافُ اليه مجرور محلاً  
 أيام : فاعل مرفوع  
 تنقل : مفعول مطلق نوعي منصوب  
 الأفياء : مضافُ اليه مجرور



١١٥- نَشْتَرِي الحَمْدَ بِأَعْلَى صَفْقَةٍ  
 وَ اشْتَرَاءُ الحَمْدِ أَعْلَى مَسَرِّحِ  
 الأعشى الأكبر

صفقة : قيمت (معامله)  
 مريح : سود  
 اشتراء : خريدن

مدح و ستايش را به بالاترين قيمت می خريم؛ (زيرا) خريدن ستايش، بيشترين  
 سود را در پي دارد.

نشتري : فعل مضارع (من باب افتعال)، فاعله ضمير “نحن” المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية  
 الحمد : مفعولٌ به منصوب  
 بأعلى : جارٌّ ومجرور، متعلّق بـ : نشتري  
 صفقة : مضاف اليه مجرور  
 و : حرف عطف  
 اشتراء : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية  
 الحمد : مضاف اليه مجرور لفظاً ومفعولٌ به معنى منصوب لشبه فعل “اشتراء”  
 أعلى : خبر مرفوع تقديرأ  
 مريح : مصدر ميمي /مضافُ اليه مجرور



١١٦- نَبَتْنِي المَجْدَ وَ نَسْمُو لِلْعُلَى  
 وَ نَرَى فِي ذَاكَ سَعْيَ المُنْجِحِ  
 الشاعر السابق



نسمو : بالا می رویم

نبتی : بنیاد می نهیم

المنجح : کامیاب

سعی : کوشش

بزرگی و مجد را بنا می کنیم و به سوی بلند مرتبگی گام بر می داریم و در آن ،  
تلاش و کوشش کامیاب را می بینیم.

نبتی : فعل مضارع (من باب افتعال)، فاعله ضمیر "نحن" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

المجد : مفعول به منصوب و : حرف عطف

نسمو : فعل مضارع، فاعله ضمیر "نحن" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

للعلی : جارّ و مجرور متعلّق ب : نسمو و : حرف استثنائية

نرى : فعل مضارع فاعله ضمیر "نحن" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

في ذاك : جارّ و مجرور محلاً، متعلّق ب : نرى

سعی : مفعول به منصوب

المنجح : مضاف اليه مجرور لفظاً و فاعل معنى مرفوع لشبه فعل "سعی"



۱۱۷- لَا تُبَلِّ بِالْخَطُوبِ مَا دُمْتَ حَيًّا      كَلِّ خَطْبِ سَوِي الْمَنِيَّةِ سَهْلُ

مجهول

لا تبّل : میندیش، پروا نکن

الخطوب (ج الخطب) : دشواری، حوادث نامطلوب روزگار

المنية : مرگ

سوي : غیر، به جز

تا زنده ای ، به پیش آمدهای روزگار میندیش ؛ زیرا هر پیش آمدی ، به جز مرگ  
آسان است.

لَا تَبْلُ : (أصله لا تبال وقد حذفت الألف للتخفيف) فعل مضارع (من باب مفاعلة) مجزوم بحذف حرف العلة، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية بالخطوب : جارٍ وجرور متعلّق ب : لا تبلى ما : حرف مصدرية زمانية دمت : فعل ماضٍ ناقص ( لأنّ "ما" المصدرية الزمانية سبقته ) فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية و "مادمت" : مصدر مؤوّل تقديره : "مدّة دوامك" ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً متعلّق ب : لا تبلى محلاً : خبر " ما دام " منصوب كلّ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية سوى : اسم استثناء : مستثنى متّصل موجب، منصوب تقديراً المنية : مضاف اليه مجرور سهل : خبر مرفوع



۱۱۸- فَسُحِقًا لِدَهْرِ سَاوَرْتِي هُمُومُهُ وَشُلَّتْ يَدُ الْأَيَّامِ كَمْ تَتَقَلَّبُ  
بجهول

سُحِقًا : نابود باد ساورت : هجوم آورده اند  
هُموم (ج هم) : غم شلت : خشك شود  
تتقلّب : دگرگون می شود، فراز و فرود دارد

روزگار و زمانه نابود باد که غم ها و اندوه هایش مرا در برگرفته اند و دست روزگار خشک شود که چقدر فراز و فرود دارد !!

ف : حرف حسب ما قبلها  
سُحِقًا : مفعول مطلق منصوب عامله : محذوف تقديره : "سُحِقَهُ سَحَقًا" والجملة فعلية لدهر : جارٍ وجرور متعلّق ب : سَحَقًا

ساورت : فعل فاعله "هموم" والجملة فعلية نعتية

ن : حرف وقایة      ی : مفعول به منصوب محلاً

هموم : فاعل مرفوع      ه : مضاف اليه مجرور محلاً

و : حرف عطف      شئت : فعل ماضٍ مبني للمجهول نائب

فاعله "يد" و الجملة فعلية ( دعائية )      يد : نائب فاعل مرفوع

کم : اسم کنایة / مفعول مطلق بالثیابة منصوب محلاً (تمییزه محذوف)

تثقل : فعل مضارع فاعله ضمير "هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية



۱۱۹- يَهُمُّ اللَّيَالِي بَعْضُ مَا أَنَا مُضْمَرٌ

و يُثْقَلُ رَضْوَى دُونَ مَا أَنَا حَامِلٌ

أبوالعلاء المعرّي

يهم : غمگین کند

الليالي (ج الليلة) : شب (در اینجا روزگار)

مضمر : پنهان کننده

يُثقل : سنگین می کند

رضوى : نام کوهی است

حامل : متحمل ، حمل کننده، کشنده

برخی غم های دل من ، روزگار را پریشان حال و نگران می سازد ؛ در حالی که تحمل کوه (( رضوی )) از من کمتر است. (بار سنگینی را به دوش می کشم).

يَهُمُّ : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله "بعض" والجملة فعلية

الليالي : مفعول به منصوب      بعض : فاعل مرفوع

ما : اسم موصول عام / مضاف اليه مجرور محلاً

أنا : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية صلة عائدها : محذوف

مضمر : اسم فاعل من باب إفعال / خبر مرفوع و : حرف عطف

يُثقل : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمير هو المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية معطوفة

رضوي : مفعول به منصوب تقديرًا

دون : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب متعلق ب : ينقل

ما : اسم موصول عام / مضاف اليه مجرور محلاً

أنا : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية صلة عائدها : محذوف حامل : خبر مرفوع



١٢٠- وَهُونْتُ الْخُطُوبَ عَلَى حَتَّى كَأَنِّي صِرْتُ أَمْنَحُهَا الْوِدَادَا

الشاعر السابق

هونْتُ : آسان گرفتم

الخطوب (ج الخطب) : کاربزرگ، مصیبت، سختی

على : برخودم صرتُ : شدم

أمنح : پیمان بستم الوداد : دوستی

نامالایمات روزگار را به خود آسان گرفتم ؛ گویی که با آنها ، پیمان دوستی بسته‌ام.

وَ : حرف عطف هونْتُ : فعل ماضٍ (من باب تفعیل) فاعله

ضمير "ت" البارز والجملة فعلية الخطوب : مفعول به منصوب

على : جارٍ ومجرور متعلق ب : هونت حَتَّى : حرف ابتداء

كَأَنَّ : حرف مشبهة بالفعل ي : اسم كأن منصوب محلاً والجملة اسمية

صرتُ : فعل ناقص اسمه ضمير "ت" البارز والجملة فعلية خبر إن مرفوع محلاً

أمنحُ : فعل مضارع فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية خبر صار منصوب محلاً

ها : مفعول به منصوب محلاً

الودادا : مفعول به ثانٍ منصوب (والألف للضرورة الشعرية)



۱۲۱-أُنْكِرْهَا وَ مَنْبِئُهَا فُؤَادِي

وَ كَيْفَ تُنْكِرُ الْأَرْضُ الْقَتَادَا

الشاعر السابق

آنکر : نادیده گیرم

منبت : محل رویش ورستن، رستگاه

فُؤَاد : دل

تُنْكِرُ : نادیده می گیرد

القتاد : گیاه خاردار

آیا در حالی که رستگاه ( ناملايمات ) ، دل من است ؛ آنها را نادیده بگیرم !! چگونه  
زمین ، گیاه خاردار را نادیده بگیرد !!

أ : حرف استفهام

آنکر : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

ها : مفعول به منصوب محلاً

و : حرف حالیه

منبت : اسم مكان / مبتدأ مرفوع والجملة اسمية حالیه منصوبة صاحبها : ضمير "ها" في

"أُنْكِرْهَا" فؤاد : خبر مرفوع تقدیراً

ي : مضاف اليه مجرور محلاً و : حرف عطف

كيف : اسم استفهام / مفعول مطلق بالتيابة ، منصوب محلاً تقديره : "أى تنكير تنكر....."

تنكر : فعل مضارع ( من باب تفعيل ) فاعله "الأرض" والجملة فعلية

الأرض : فاعل مرفوع

القتادا : مفعول به منصوب (والألف للضرورة الشعرية)



۱۲۲-فَيَا لَيْتَ مَا يَنِينِي وَ يَنَ أَحِبَّتِي

مِنَ الْبُعْدِ مَا يَنِينِي وَ بَيْنَ الْمَصَائِبِ

المتنبى

یا لیت : ای کاش، کاشکی

أحبة ( ج الحبيب ) : دوست

البعد : دوری

المصائب ( ج المصيبة ) : مشکلات، ناملايمات

ای کاش ! فاصله میان من و دوستانم ، به اندازه مسافت میان من و مشکلاتم بود.

ف : حرف ابتدائية

یا : حرف تنبيه

ليت : حرف مشبهة بالفعل

ما : اسم موصول عام / اسم ليت منصوب محلاً والجملة اسمية

بين : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب، متعلق ب : محذوف شبه الجملة

صلة عائدها : محذوف

ي : مضاف اليه مجرور محلاً

و : حرف عطف

أحبة : جمع تكسير مفردة : حبيب / مضاف اليه مجرور تقديرًا

من البعد : جارّ ومجرور متعلق ب : محذوف شبه الجملة حال منصوبة صاحبها : ما

ما : خبر ليت مرفوع محلاً

يبي : كما تقدّم

و : حرف عطف

المصائب : مضاف اليه مجرور



۱۲۳- إياك سألما نصف الغنمة

و كل الغنم في النفس السليمة

بجهول

إياك : باز گشت تو ، باز آمدن تو

الغنم : غنیمت

النفس : روان، جان

السليمة : سالم

باز گشتن تو ، تندرست نیمی از غنیمت ؛ در حالی که غنیمت کامل در روان سالم است .

إياب : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

ك : مضافٌ اليه مجرور لفظاً و فاعلٌ معنى مرفوع لشبه فعل "إياب"

سالمًا : حال مفردة منصوبة، صاحبها : "ك"

نصفٌ : خبر مرفوع و : حرف حالیه

كلٌ : مبتدأ مرفوع و الجملة اسمية حالیه منصوبة صاحبها : ك

في النفس : جارٌ و مجرور، متعلّق ب : محذوف، شبه الجملة، خبر مرفوع محلاً

السليمة : نعت مجرور بالتبعية من منعوته "النفس"



ضِيَاءٌ وَأُنْسًا وَمَا مِنْ أَرْقٍ

ابن الرومي

۱۲۴- لَيَالِيهِمْ مِثْلُ أَيَّامِهِمْ

أُنْسًا : انس، خو

ضياء : نور

أرق : بیداری

شب های تاریک آنان از نظر روشنائی وهمدمی و نه از نظر بیداری، مانند روزهایشان است .

ليالي : مبتدأ مرفوع تقديراً والجملة اسمية مثلٌ : خبر مرفوع

أيام : مضاف اليه مجرور ضياء : تمييز منصوب

و : حرف عطف أنسًا : معطوف منصوب

و : حرف عطف ما : حرف نفی

من : حرف جر زائد أرق : مجرور لفظاً و تمييز معنى منصوب



سُكُونًا وَرَوْحًا وَمَا مِنْ عَسَقٍ

الشاعر السابق

۱۲۵- وَ أَيَّامُهُمْ كَلَيَالِيهِمْ

غَسَقَ : تاریکی

روحاً : راحت

و روزهایشان از نظر آرامش و آسایش ؛ و نه از نظر تاریکی، مانند شب‌هایشان است

آیام : مبتداً مرفوع والجملة اسمیة معطوفة

و : حرف عطف

کاللیالی : جازّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مرفوع محلاً

سکوناً : تمیز منصوب

هم : مضاف الیه مجرور

روحاً : معطوف منصوب

و : حرف عطف

ما : حرف نفی

و : حرف عطف

غسق : مجرور لفظاً و تمیز معنی منصوب

من : حرف جرّ زائد



۱۲۶- طَمُوحُ السَّيْفِ لَا يَخْشَى إِلَهًا      وَلَا يَرْجُو الْقِيَامَةَ وَالْمَعَادَ

أبو العلاء المعرّی

لا یخشی : نمی ترسد

طموح : بلند پروازی، سرکشی

لا یرجو : بیمی ندارد

إلهاً : معبودی را

المعاد : رستاخیز

شمشیر بلند پرواز (سرکش) از معبودی بیم نداشته ، و به روز قیامت و معاد ، نیز امید ندارد.

طموح : مبتداً مرفوع والجملة اسمیة

لا یخشی : فعل مضارع منفی، فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلیة، خبر مرفوع محلاً

و : حرف عطف

إلهاً : مفعولٌ به منصوب

لا یرجو : فعل مضارع منفی، فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلیة معطوفة



القیامة : منصوب على نزع الخافض

المعاداً : اسم مكان / معطوف منصوب (والتنوين للضرورة الشعرية)



۱۲۷- وَلِلدَّهْرِ أَثْوَابٌ فَكُنْ فِي ثِيَابِهِ

كَلْبَسْتَهُ يَوْمًا أَجَدُّ وَ أَخْلَقًا

عقیل بن علفه

أثواب ( ج ثوب ) : لباس ، جامه      ثياب ( ج ثوب ) : جامه

لبسة : پوشیدن      أجد : جدید و نو گردانید

أخلق : کهنه گردانید

روزگار جامه‌هایی دارد که تو باید در یکی از آنها به سربری؛ چنانچه (روزگار) جامه را نو، یا کهنه و پوسیده کند، باید با آن مدارا کنی. (با خوشی و نا خوشی روزگار بسازی.)

و : حرف حسب ما قبلها

للدَّهْرِ : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدم مرفوع

أثواب : مبتدأ مؤخّر مرفوع والجملة اسمية      ف : حرف نتیجه

كن : فعل أمر ناقص، اسمه ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

في ثياب : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر منصوب محلاً

كلبسة : جارّ و مجرور متعلّق ب : أجدّ

يوماً : ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب متعلّق ب : أجدّ

أجدّ : فعل ماضٍ ( من باب إفعال ) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

و : حرف عطف      أخلق : فعل ماضٍ ( من باب إفعال ) فاعله

ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية والألف للضرورة الشعرية



۱۲۸- تُخَوِّفُنِي دُونَ الَّذِي أَمَرْتُ بِهِ

وَلَمْ تُذَرِ أَنْ الْعَارَ شَرُّ الْعَوَاقِبِ

المنتبى

تُخَوِّفُنِي : مرا می ترساند . دون الَّذِي : کمتر از آنچه

أَمَرْتُ : حکم کرد لم تُذَرِ : ندانسته است

العار : ننگ شرُّ : بدترین

العواقب (ج العاقبة) : سرانجام، فرجام، عاقبت

مرا به کمتر از آنچه که حکم داده ، می ترساند ؛ درحالی که نفی داند ، عیب و عار، ناخوشایند ترین سرانجام هاست.

تَخَوَّفُ : فعل مضارع ( من باب تفعیل ) فاعله ضمير "هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

ن : حرف وقایة ي : مفعول به منصوب محلاً

دُونَ : ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب، متعلّق ب : تَخَوَّفُ

الَّذِي : مضافٌ اليه مجرور محلاً

أَمَرْتُ : فعل ماضٍ فاعله ضمير "هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية صلة ، عائدها :

ضمير "ه" في "به"

به : جارٌّ و مجرور متعلّق ب : أَمَرْتُ وَ : حرف حالیه

لم تُذَرِ : فعل مضارع مجزوم بحذف حرف العلة ، فاعله ضمير "هی" المستتر فيه جوازاً

والجملة فعلية حالیه منصوبة صاحبها : ضمير "هی" في "أمرت رابطها : و

أَنَّ الْعَارَ شَرُّ الْعَوَاقِبِ : سَدَّتْ مَسَدَ الْمَفْعُولِ بِهِ مَنْصُوبَةٌ مُحَلًّا



وَإِمَّا حُسَامٌ كَالْعَقِيقَةِ قَاضِبٌ

۱۲۹- تَحَرَّكْتُ بِنَا إِمَّا لَوَاءً وَ مِنبَرٌ

أَبُو بَكْرٍ الْخَوَارِزْمِيُّ

تحرّك : به حرکت وادار      لواء : علم، پرچم  
 حسام : شمشیری      العقیقة : سنگ عقیق، برق (شمشیر)  
 قاضب : بُرنده، بسیار تیز

با ما حرکت کن: یا پرچم (دار) و (اهل) منبر باش: یا شمشیری برنده همچون  
 سنگ عقیق (شکست نا پذیر).

تحرّك : فعل (من باب تفعّل) فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية  
 بنا : جارّ و مجرور محلاً، متعلّق ب : تحرّك      إمّا : حرف تفصیل  
 لواء : خبر لمبتدأ محذوف تقديره "أنت لواء" والجملة اسمية  
 و : حرف عطف      منبرّ : معطوف مرفوع  
 حسام : خبر لمبتدأ محذوف تقديره : : أنت حسام والجملة اسمية  
 كالعقیقة : جارّ و مجرور متعلّق ب : قاضب  
 قاضب : نعت مرفوع بالتبعیّة من منعوته : حسام



۱۳۰- إلیک فإنی لستُ مَن إذا اتّقی      عَضَاضُ الْأَفَاعِي نَامَ فَوْقَ الْعَقَارِبِ  
 المتنبي

إلیک : دور شو، گم شو      اتّقی : ترسید  
 عَضَاض : گزیدن      الْأَفَاعِي (ج : الْأَفْعَى) : مار  
 نَام : خوابید      الْعَقَارِب (ج : الْعَقْرَب) : عقرب، کژدم

دور شو! من از کسانی نیستم، هرگاه از گزیدن ماری (هلاک) بترسند، بر روی  
 کژدم (عیب و عار) افتند. (از چاله در بیاید و در چاه افتد.)

إِلَيْكَ : اسم فعل أمر بمعنى "تَنَحَّ" و "ابتعد"، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

فَ : حرف عطف  
 إِنَّ : حرف مشبهة بالفعل

ي : اسم إن منصوب محلاً والجملة اسمية

لَسْتُ : فعل ناقص اسمه ضمير "ت" البارز والجملة فعلية، خبر إن مرفوع محلاً

مَنْ : جَارٌّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر ليس المنصوب محلاً

إذا : اسم الشرط، دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محلاً متعلّق ب : جواب الشرط نام

اتَّقَى : فعل الشرط ماضٍ مبني على الفتح المقدّر، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة

فعلية، مضاف إليه مجرور  
 غَضَاضٌ : مفعول به منصوب

نام : فعل جواب الشرط ماضٍ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

فوق : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب، متعلّق ب : نام و عبارة

(إذا.....) صلة عائدها : ضمير هو المستتر في الفعل



۱۳۱- إِذَا كُنْتَ تَرْضَى أَنْ تَعِيشَ بِذِلَّةٍ فَلَا تَسْتَعِذَّنِ الْحَسَامَ الْيَمَانِيَّ

الشاعر السابق

ذَلَّةٌ : خواری  
 لَا تَسْتَعِذَّنْ : ساز و برگ نکن، آماده نکن

الحسام : شمشیر  
 الیمانی : منسوب به ین

هرگاه به زندگی خوار و بدبختی خشنود شوی، (درخواری و ذلت زندگی کنی)

در این صورت از شمشیر یمانی استفاده نکن. (ساز و برگ قرار نده).

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية، غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محلاً، متعلّق ب : جواب الشرط (فلا تستعذّن)

کنتَ : فعل الشَّروط ماضٍ ناقص، اسمه ضمير "ت" البارز والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً  
 ترضي : فعل مضارع فاعله ضمير أنت المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية خبر كان منصوب  
 محلاً أن : حرف مصدرية

تعيشَ : فعل مضارع منصوب فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية،  
 مصدر مؤول تقديره : عيشك مفعول به منصوب محلاً

بذلة : جارٌّ ومجرور، متعلّق ب : تعيش ف : حرف جواب  
 تستعدّن : فعل جواب الشرط مضارع ( من باب استفعال ) مجزوم فاعله ضمير "أنت" المستتر  
 فيه وجوباً والجملة فعلية ( ن : للتوكيد ) الحسام : مفعول به منصوب  
 اليماني : اسم منسوب / نعت منصوب بالتبعية من منعوته "الحسام" ( و الألف للضرورة الشعرية )



۱۳۲- وَ لَا تَسْتَطِيلُنَّ الرِّمَاحَ لِغَارَةِ  
 وَ لَا تَسْتَجِيدَنَّ الْعِتَاقَ الْمَذَاكِيَا  
 الشاعر السابق

لا تستطيلنّ : درازمکن  
 لا تستجیدنّ : جستجو نکن  
 المذاکي (ج المذکي) : اصیل، کامل  
 الرماح (ج الرّمح) : نیزه  
 العتاق (ج العتيق) : اسب

و نیزه های دراز و اسب های اصیل را برای حمله و هجوم انتخاب نکن. (چون اینها  
 ،مخصوص آدم جنگجوست.)

و : حرف عطف

لا تستطیلنّ و لا تستجیدنّ : فعل مضارع مجزوم ( من باب استفعال )، فاعله ضمير "أنت"  
 المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية معطوفة على ( لا تستعدّن )  
 الرّمّاح : مفعول به منصوب لغارة : جارٌّ ومجرور متعلّق ب : لا تستطیلنّ

العتاق : مفعول به منصوب

المذاکي : نعت منصوب تقدیراً بالتبعية من منعوته "العتاق" ( والألف للضرورة الشعرية )



۱۳۳- لَهُ عَزَمَاتٌ لَا تُرَدُّ وَجُوهُهَا

إِذَا مَا انْتَحَى خُطْبٌ مِنَ الدَّهْرِ قَادَحٌ

مجهول

انتحى : قصد کرد

الوجوه ( ج الوجوه ) : چهره، رخسار

خطبٌ : کار بزرگ، دشواری

قادحٌ : سخت جرقه زننده

هرگاه به مشکلات سخت روزگار دچار شود، عزم و اراده ای راسخ و آهنگین دارد که عقب نشینی نمی کند.

له : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدّم مرفوع محلاً

عزّماتٌ : مبتدأ مؤخّر مرفوع والجملة اسمية

لا تُرَدُّ : فعل مضارع منفى، مبنى للمجهول، نائب فاعله "وجوه" والجملة فعلية، نعتية، مرفوعة

بالتبعية من منعوته : عزّمات

ها : مضاف اليه مجرور محلاً

وجوه : نائب فاعل مرفوع

إذا ما : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محلاً، متعلّق ب : جواب الشرط المحذوف (و ما، زائدة)

انتحى : فعل الشرط ماضٍ مبنى على الفتح المقدّر (من باب افتعال)، فاعله "خطبٌ" والجملة

خطبٌ : فاعل مرفوع

فعلية مضاف اليه مجرور محلاً

من الدهر : جارّ و مجرور متعلّق ب : انتحى

قادحٌ : نعت مرفوع بالتبعية من منعوته : خطبٌ



۱۳۴- وَ آراءُ صِدْقٍ يُجْتَلَى الْغَيْبُ دُونَهَا      مَوَاقِعُهَا فِي الْمَشْكَلَاتِ مَصَابِحُ  
 مجهول

آراء صدق : اندیشه های راستین      یُجْتَلَى : آشکار می شود  
 مصابح (ج مصباح) : چراغ      مواقع (ج مَوَاقِع) : موقعیت

اندیشه های درست و راستینی دارد که نهان در برابرش آشکار می شود؛ موقعیت و جایگاه (اندیشه های درست) او در برخورد با مشکلات، چراغ روشنایی بخش اوست.

و : حرف عطف

آراء : معطوف مرفوع بالتَّبَعِيَّةِ من المعطوف عليه : عزمات (فی البيت السابق)  
 یُجْتَلَى : فعل مضارع (من باب افتعال)، نائب فاعله «الغيب» والجملة فعلية نعتية مجرورة  
 بالتَّبَعِيَّةِ من منعوتها : صدق      الغیب : نائب فاعل مرفوع  
 دون : ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب، متعلّق ب : یجْتَلَى  
 ها : مضاف اليه مجرور محلاً      مواقع : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية  
 في المشكلات : جارٍ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة، حال منصوبة صاحبها : «ها»  
 مصابح : خبر مرفوع



۱۳۵- وَ كُلُّ يَرَى طُرُقَ الشَّجَاعَةِ وَ التَّدَى      وَ لَكِنَّ طَبَعَ النَّفْسِ لِلنَّفْسِ قَائِدُ  
 المتنبي

طرق (ج طریق) : راه      التّدی : بزرگواری  
 النفس : نفس، روان      قائد : رهبر

هر کسی، راه های دلیری و بزرگواری را می شناسد؛ ولی سرشت و ذات هر شخصی، او را راهنمایی و رهبری کند.

- و : حرف حسب ماقبلها .      کلّ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمیّة
- یری : فعل مضارع، فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلیة، خبر مرفوع محلاً
- طرق : مفعول به منصوب      الشّجاعة : مضاف الیه مجرور
- و : حرف عطف      التّدى : معطوف مجرور تقدیراً
- لکن : حرف مشبّهة بالفعل      طیع : اسم "لکن" منصوب والجملة اسمیّة
- التّفس : مضاف الیه مجرور      للتّفس : جارّ و مجرور متعلّق ب : قائّد
- قائّد : خبر مرفوع



۱۳۶- وَ سِرُّكَ مَا كَانَ عِنْدَ امْرِئٍ

وَسِرُّ الثَّلَاثَةِ غَيْرُ الْخَفِيِّ

الصّلّتان العبدیّ

امرئ : فرد، تن

سرّ : راز

الخفّی : پنهان

الثّلاثة : سه

راز تو آنست که پیش یک نفر باشد؛ چراکه اگر سه نفر آن را بدانند، دیگر راز نیست.

- و : حرف حسب ما قبلها      سرّ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمیّة
- ماکان : "ما" اسم موصول عامّ/خبر مرفوع محلاً و "کان" : فعل ناقص ماضی، اسمه ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلیة صلة عائدها : محذوف أو "ما" حرف مصدریّة و مع "کان" مصدر مؤوّل تقدیره : کونه، مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمیة خبر مرفوع محلاً



عند : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً متعلّق ب : محذوف  
 شبه الجملة خبر منصوب محلاً لـ «كان» امرئ : مضافٌ اليه مجرور  
 و : حرف عطف سرّ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية  
 الثلاثة : مضافٌ اليه مجرور غير : خبر مرفوع  
 الخفيّ : مضافٌ اليه مجرور



۱۳۷- تَخَيَّرَ إذا ما كُنْتَ في الأمرِ مُرْسِلاً فَمَبْلَغُ آراءِ الرِّجَالِ رَسُولُهَا  
 قاضى التنوخي

تَخَيَّرَ : انتخاب نیکو کن مرسلاً : فرستنده  
 مبلّغ : رسیدن آراء (ج رأي) : اندیشه، نظر  
 الرِّجال (ج الرجل) : مرد بزرگ رسول : فرستاده، پیک  
 هرگاه پیکی را برای انجام کاری می فرستی، شایسته ترین باشد؛ (مردی شایسته را انتخاب کن). چراکه ارزش هر شخصی به پیک و فرستاده اوست.

تَخَيَّرَ : فعل ( من باب تفعل ) فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية  
 إذاً : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ ظرف زمان أو مفعول فيه  
 منصوب محلاً متعلّق ب جواب الشرط المحذوف تقديره : تَخَيَّرَ (ما : حرف زائدة)  
 كُنْتَ : فعل الشرط ناقص اسمه ضمير "ت" البارز والجملة فعلية مضافٌ اليه مجرور محلاً  
 في الأمر : جازّ و مجرور متعلّق ب : كُنْتَ

مرسلاً : مفعولٌ به منصوب لفعل : تَخَيَّرَ ف : حرف نتیجه  
 مبلّغ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية رسول : خبر مرفوع



## ۱۳۸- کَذَاكَ اللَّيَالِي وَ أَحْدَاثُهَا

يُجَدِّدَنَّ لِلْمَرْءِ حَالاً فَحَالاً

بجهول

الليالي (ج الليلة) : شب (در اینجا به معنای روزگار)

أحداث (ج حَدَث) : پیشامد روزگار يُجَدِّدَنَّ : تکرار می کند

المَرْءُ : آدمی، بشر حَالاً فَحَالاً : حالی پس از حالی، یکایک

همچنان است که شب ها و پیش آمد هایش، خاطرات ( گذشته ) را تکرار می کنند.

كَذَاكَ : جَارٌّ و مجرور متعلّق ب : يَجْدُدَنَّ اللَّيَالِي : مبتدأ مرفوع تقديرًا والجملة اسمية

و : حرف عطف أحداث : معطوف مرفوع

يَجْدُدَنَّ : فعل مضارع فاعله ضمير "ن" البارز والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً

للمَرْءِ : جَارٌّ و مجرور متعلّق ب : يَجْدُدَنَّ حَالاً : مفعول به منصوب

ف : حرف عطف حَالاً : معطوف منصوب



## ۱۳۹- وَالْدَّهْرُ لَا يَبْقَى عَلَى حَدَثَانِهِ

جَوْنُ السَّرَاةِ لَهُ جَدَائِدُ أَرْبَعُ

أبوذؤيب الهذلي

حدثان(حَدَث) : حوادث

جَوْنُ : سیاه و سفید

السَّرَاةُ : پشت (گورخر)

جدائد (ج الجديدة) : خط، فرقه

أربع : چهار

... روزگار بر اتفاقات و حوادث خود باقی نمی ماند؛ همچنان که گورخر، علی

رغم راه راه بودنش، (در امان نیست).

الدهر : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

و : حرف حسب ما قبلها

- لا یبقی : فعل مضارع منفی، فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلیة خبر مرفوع محلاً  
 علی حدثان : جارّ و مجرور متعلّق ب : لا یبقی  
 ه : مضافٌ الیه مجرور محلاً  
 جون : مبتدأ مرفوع والجملة اسمیة  
 السّراة : مضاف الیه مجرور  
 له : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مقدم مرفوع محلاً  
 جدائد : مبتدأ مؤخر، مرفوع والجملة اسمیة خبر للمبتدأ (جون)، مرفوع محلاً  
 أربع : نعت مرفوع



۱۴۰- إِنْ التَّعِيمَ وَكُلَّ مَا يُلْهَى بِهِ      يَوْمًا يَصِيرُ إِلَى بِلَى وَ نَفَادِ  
 أسود بن یعفر

التَّعِيمَ : ناز، نعمت، آسایش      یلهی : سرگرم می شود  
 یوماً : روزی      یصیرُ : می گراید، می شود  
 بلی : کهنگی      نفاذ : نابودی

قطعا " روزی ناز و نعمت و سرگرمیها، کهنه گردیده و به پایان خواهد رسید.

مَا : إما حرف مصدریّة و مع "یلهی" ( فعل مضارع مبنی للمجهول نائب فاعله ضمیر هو المستتر فيه جوازاً )، مصدر مؤوّل تقدیره : "لهو" مضافٌ الیه مجرور محلاً ، إمّا اسم موصول عامّ و جملة "یلهی" : صلةٌ و عائدها : ضمیر "ه" فی "به"  
 به : جارّ و مجرور متعلّق ب : یلهی  
 یوماً : ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب ، متعلّق ب : یصیرُ

یصیرُ : فعل مضارع ناقص اسمه ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلیة ، خبر مرفوع

محلّال "إِنَّ"

إلى بلى : جَارٍ و مجرور تقدیراً، متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر منصوب محلاً



۱۴۱- رَسَا أَصْلُهُ تَحْتَ الثَّرَى وَ سَمَا بِهِ  
إلى التَّجْمِ فَرَعٌ لَا يُنَالُ طَوِيلُ  
عبدالملك الحارثی

رَسَا : استوار شد، محکم شد، پا برجا گردید اصل : ریشه

الثَّرَى : زمین، خاک      التَّجْم : ستاره (ستاره پروین)

فَرَعٌ : شاخه      لَا يُنَالُ : رسیده نمی شود، دسترسی ندارد

ریشه آن (کوه)، زیر خاک پا بر جا گردید و شاخه ای بلند و غیر قابل دسترسی، آن را تا ستاره پروین بالا برد.

رسا : فعل ماضٍ مبنى الفتح المقدّر فاعله "أصل" والجملة فعلية

أصل : فاعل مرفوع

تحت : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب متعلّق ب : رسا

الثَّرَى : مضافٌ إليه مجرور تقدیراً      و : حرف عطف

سَمَا : فعل ماضٍ (متعدّ بحرف الجرّ) مبنى على الفتح المقدّر فاعله "فرع" والجملة فعلية

به : جَارٍ و مجرور متعلّق ب : سَمَا و «ه» مجرور لفظاً و مفعول به معنى "منصوب

إلى التَّجْم : جَارٍ و مجرور متعلّق ب : سَمَا      فَرَعٌ : فاعل مرفوع

لَا يُنَالُ : فعل مضارع منفي مبنى للمجهول نائب فاعله ضمير "هى" المستتر فيه جوازا

والجملة فعلية نعتية مرفوعة بالتبعية من منعتها، "فرع"

طويلٌ : نعت مرفوع بالتبعية من منعوتها : فرع



۱۴۲- بَيَضاءُ يُعْطِيكَ الْقَضِيبُ قِوَامَهَا

وَيُزِيلُكَ عَيْنُهَا الْغَزَالُ الْأَحْوَرُ

البحتری

|                      |                   |
|----------------------|-------------------|
| بیضاء : سپید اندام   | القضيب : شاخه     |
| قوام : استواری، قامت | عين : چشم، دیده   |
| الغزال : آهوبره      | الأحور : سیاه چشم |

(زن) سپید اندامی است که فقط، شاخه نورسته و ترو تازره، قامت او را به تو می‌بخشد و یا آهوئی سیاه چشم که فقط، دو چشمش را به تو نشان می‌دهد. (قامت او به شاخه نورسته ماند و چشمش به چشم آهو بره.)

بَيَضاءُ : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقديره : هي بيضاء والجملة اسمية  
يُعْطِي : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله "القضيب" والجملة فعلية نعتية مرفوعة  
بالتبعية من منعوتها : بَيَضاء  
القضيب : فاعل مرفوع  
ك : مفعول به منصوب محلاً  
قوام : مفعول به ثانٍ منصوب  
ها : مضاف إليه مجرور محلاً  
يرى : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله الغزال والجملة فعلية معطوفة  
عَيْنِي : مفعول به منصوب بالياء  
الغزال : فاعل مرفوع  
الأحور : نعت مرفوع بالتبعية من منعوته "الغزال"



۱۴۳- وَجَانِزَةُ دَعْوَى الْمَحَبَّةِ وَ الْهُوَى

وَإِنْ كَانَ لَا يَخْفَى كَلَامُ الْمُنَافِقِ

المنتبى

|                                |                               |
|--------------------------------|-------------------------------|
| جائزة : اشکالی ندارد، جائز است | دعوى المحبة : ادعای دوستی     |
| الهُوى : دوستی                 | المنافق : ریاکار، دورو، منافق |

هرچند سخن ریاکار پنهان نمی ماند ؛ (ولی) ادعای عاشقی و دوستی اشکال ندارد.

و : حرف حسب ما قبلها      جائزة : خبر مقدم مرفوع

دعوی : مبتداً مؤخر مرفوع تقدیراً و الجملة اسمیة

الحبة : مضافٌ الیه مجرور لفظاً و مفعولٌ به معنی "منسوب لشبه فعل "دعوی"

و : حرف عطف

الهوی : معطوف مجرور تقدیراً بالتبعیة من معطوف علیه : المحبة

و : حرف حالیه      إن : زائدة وُصلیة (لیس بعدها جواب لها )

كان : فعل ناقص ماضٍ، اسمه "ضمیر ( الشان ) المستتر فيه و الجملة فعلية حالیه منصوبة

صاحبها : دعوی

لا ینحی : فعل مضارع منفی، فاعله کلام و الجملة فعلية خبر منصوب محلاً

کلام : فاعل مرفوع      المنافق : مضافٌ الیه مجرور



۱۴۴- أَضْرَتْ بِضَوْءِ الْبَدْرِ وَ الْبَدْرُ طَالِعٌ      وَ قَامَتْ مَقَامَ الْبَدْرِ لَمَّا تَغَيَّبَا

البحتری

أَضْرَتْ : زیان رسانید      ضوء : نور، روشنائی

البدْر : ماه شب چهاردهم      طالع : طلوع کننده

قامت مقام : جانشین      تَغَيَّبَ : (از نظرها) پنهان گشت

زمانی که ( آن دختر ) وارد شد ؛ ماه تابان ، بی فروغ شد و با نبود ماه جانشین آن گردید.

أَضْرَتْ : فعل ماضٍ ( من باب إفعال )، فاعله ضمیر "هی" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية

بضوء : جارّ و مجرور متعلّق ب : أَضْرَّتْ و : حرف حالیه

البدْرُ طالع : الجملة اسمیة حالیه منصوبه صاحبها : البدر ، رابطها : و

و : حرف عطف

قامت : فعل ماضٍ فاعله ضمیر "هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلیة

مقام : ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب متعلّق ب : قامت

لما : اسم يتضمن معنى الشرط / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً متعلّق ب : جواب

الشرط المحذوف

تغيّب : فعل الشرط فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلیة مضاف اليه مجرور محلاً

(والألف للضرورة الشعرية)



۱۴۵- وَ الصَّدَقَ مَلَكُهُ عَلَيْكَ تَنَلُّ بِهِ

فِيَمَا التَّحَيَّتْ مَغَبَّةُ الْإِنْجَاحِ

مجهول

مَلَكٌ : فرمانروا ساز

الصدق : راستی، درستى

مَغَبَّةٌ : پایان کارى، عاقبت، سرانجام

التَّحَيَّتْ : قصد کردی

الإنجاح : رستگارى، کامیابی

راستى و صداقت را برخود فرمانروا ساز تا با آن به هرکارى كه زمینه پیروزی و

رستگاریت را فراهم می آورد ، برسى.

و : حرف حسب ما قبلها

الصدق : مشغولٌ عنه مبتدأ مرفوع والجملة اسمیة أو مفعول به منصوب

مَلَكٌ : فعل أمر (من باب تفعیل)، فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلیة، خبر

مرفوع محلاً

ه : مفعول به منصوب محلاً (مشغول به) عليك : جارّ و مجرور محلاً، متعلّق ب : ملك  
 تئل : فعل مضارع جواب الطلب، مجزوم تقديره : إن تئل... تئل... فاعله ضمير "أنت" المستتر  
 فيه وجوباً والجملة فعلية في : حرف جرّ  
 ما انتحيت : "ما" اسم موصول عام/ مجرور بحرف جارّ محلاً و "فيما" : جارّ و مجرور متعلّق  
 ب : تئل، وانتحيت : فعل ماضٍ (من باب افتعال)، فاعله ضمير "ت" البارز والجملة  
 فعلية، صلة عائدها : محذوف أو "ما" حرف مصدرية مع "انتحيت" : مصدر مؤول تقديره :  
 "انتحائك" مجرور محلاً و "في انتحاء" : جارّ و مجرور متعلّق ب : تئل  
 مغبة : مفعول به منصوب الإنجاح : مضاف اليه مجرور



۱۴۶- أبشِرِ بِمَا تَهْوَىٰ فَجَدَّكَ طَائِعُ  
 وَالذَّهْرُ مُنْقَادٌ لِأَمْرِكَ خَاضِعُ  
 مجهول

أبشر : بشارت  
 قهوى : میل داری  
 جدّ : بخت، اقبال  
 طائع : فرمانبردار  
 الذّهر : روزگار  
 منقاد : فرمانبردار  
 خاضع : فروتن

چقدر میل و خواسته ات، بشارت آور و خوشحال کننده است! شانس به تو روی آورده، و روزگار در برابر دستورت، فرمانبردار و فروتن است.

أبشر : فعل تعجب على وزن الأمر، فاعله ما والجملة فعلية

ب : حرف جرّ ما : اسم موصول عام / فاعل مرفوع محلاً

بما : جارّ و مجرور، متعلّق ب : أبشر

قهوى : فعل فاعله ضمير أنت المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية صلة عائدها : محذوف أو



“ما” حرف مصدرية و مع “تهوى” مصدر مؤول تقديره : الهوى، مجرور لفظاً و فاعل معنى

ف : حرف عطف

مرفوع

طائع : خبر مرفوع

جدّ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

الدّهر : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

و : حرف عطف

منقاد : اسم فاعل (من باب انفعال) خبر مرفوع

خاضع : خبر بعد خبر مرفوع

لأمر : جارّ و مجرور متعلّق ب : خاضع



لِلْحَادِثَاتِ فَهَلْ تَرَانِي أَجْزَعُ

١٤٧- وَ لَقَدْ عَلِمْتُ فَلَا مَحَالَةَ أَنِّي

متّم بن ربیعة

الحادثات (ج الحادثة) : حادثه، مصیبت

لا محالة : ناگزیر

أجزع : بی تابى کنم

یقیناً مى دانم که ناگزیر و به ناچار درگیر حوادثم ؛ آیا مرا مى بینى که بی تابى کنم؟!

لقد : مرکّب من “ل” الموطنة للقسام و “قد” حرف تحقیق

علمت : فعل ( من أفعال القلوب ) ماضٍ، فاعله ضمیر “ت” البارز والجملة فعلية

لا : حرف نافية للجنس

ف : حرف جواب

محالة : اسم لا مبنى على الفتح ببناء عرضى، منصوب محلاً و خبره محذوف تقديره : موجودة

والجملة اسمية معترضة ( يمكن لا محالة : مبتدأ مرفوع محلاً)

ن : حرف وقاية

أن : حرف مشبهة بالفعل

ي : اسم أن منصوب محلاً و الجملة اسمية ، سدّت مسدّ المفعولين منصوبة محلاً لـ «علمت»

للحادثات : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مرفوع محلاً

ف : حرف عطف      هل : حرف استفهام

ترى : فعل مضارع فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

ن : حرف وقاية      ي : مفعول به منصوب محلاً

أجزع : فعل مضارع فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية حالية منصوبة ،  
صاحبها ضمير "ی" في ترانی



۱۴۸- فَلَيْتَ الشَّيْبَ إِذْ وَافَى وَفَى بِي      وَلَمْ يَرْحَلْ لِتَوْدِيعِي الْمَطَايَا  
مجهول

الشَّيْبَ : پیری      وافی : آمد، رسید

وفی : وفادار ماند      لم يرحل : زین نکرد

توديع : ترك، خداحافظی      المطايا (ج المطينة) : مركب، شتر، باربر

ای کاش اکنون که پیری فرا رسیده است ، به من وفاداری کند و برای خداحافظی  
با من اسب ها را زین نکند.

ف : حرف ابتدائية      ليت : حرف مشبهة بالفعل

الشَّيْبَ : اسم ليت منصوب والجملة اسمية

إذ : اسم دائم الاضافة يتضمن معنى الشرط / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً، متعلّق

ب : جواب الشرط (وفى) خبر مرفوع محلاً

وافى : فعل ماضٍ مبنى على الفتح المقدّر (من باب مفاعلة ) ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه

جوازاً والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً

وفى : فعل ماضٍ مبنى على الفتح المقدّر ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

بی : جارّ و مجرور محلاً، متعلّق ب : وفی      و : حرف عطف  
 لم یرحل : فعل مضارع مجزوم فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلیة  
 لتودیع : جارّ و مجرور تقدیراً، متعلّق ب : لم یرحل  
 ی : مضاف الیه مجرور محلاً      المطایا : مفعول به منصوب تقدیراً



۱۴۹- وَ مُكَلِّفُ الْأَيَّامِ ضِدُّ طِبَاعِهَا      مُتَطَلِّبٌ فِي الْمَاءِ جَذْوَةٌ نَارٍ  
 التّهامیّ

مکلف : وادارکننده      الاّیام (ج الیوم) : روز (در اینجا روزگار)  
 طباع (ج طبع) : سرشت ، ذات      متطلب : جستجوگر ، طلب کننده  
 الماء : آب      جذوة نار : پاره آتش

کسی که بخواهد روزگار را برضد سرشتش وادار کند، همچون کسی است که در  
 آب، پاره آتشی را جستجو کند ...

و : حرف حسب ماقبلها      مکلف : مبتدأ مرفوع والجملة اسمیة  
 الاّیام : مضاف الیه مجرور  
 ضدّ : حال جامدة ( نوّوها إلى المشتق تأویلها : مضادة )، منصوبة صاحبها : الاّیام ( أو  
 منصوب على نزع الخافض )  
 طباع : مضاف الیه مجرور      متطلب : خبر مرفوع  
 فی الماء : جارّ و مجرور متعلّق ب : متطلب      جذوة : مفعول به منصوب لشبه فعل متطلب  
 نار : مضاف الیه مجرور



۱۵۰- فَإِذَا رَجَوْتَ الْمُسْتَحِيلَ فَأَلَمَّا

تَبْنِي الرَّجَاءَ عَلَى شَفِيرِ هَارِ  
الشَّاعِرِ السَّابِقِ

رجوت : آرزو کردی

المستحيل : محال ، ناممکن

ألما : فقط ، تنها

الرَّجَاءَ : امید

شَفِيرِ هَارِ : کنارِ ای ویران

از این روی هرگاه آرزوی غیرممکنی کنی ، امید و آرزوی خود را فقط بر لبه  
پرتگاهی بنا کرده ای. (ناکام شوی.)

ف : حرف عطف

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محلاً متعلّق ب : جواب الشرط

رجوت : فعل الشرط ماضٍ فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً

المستحيل : مفعول به منصوب

ف : حرف جواب

إلما : مركبة من "إن" حرف مشبهة بالفعل و "ما" حرف كافة و "ألما" : أداة حصر

تبني : فعل جواب الشرط ، مضارع فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

الرَّجَاءَ : مفعول به منصوب

شَفِيرِ : مجرور بحرف جرّ ، على شفير : جارّ ومجرور، متعلّق ب : «تبني»

هَارِ : نعت مجرور



۱۵۱- وَإِنْ عَوَّادَ الْأَيَّامِ فِيهَا

كَمَا انْهَضَتْ بِوَادِيهَا الْجِبَالُ  
مَجْهُولٌ

عوائد (ج عائدة) : باز آينده

الأيام (ج يوم) : روز، روزگار

وادی : درّه

انهاضت : فروریخت

الجبال (ج الجبل) : کوه

بی شک ، روزهای باز آینده ، گرفتاری و حادثه دارد ؛ زیرا همچون فرو ریختن کوهها - با گذشت زمان - به دره هاست.

عوائد : اسم إنّ منصوب والجملة اسمیّة

فیها : جارّ و مجرور محلاً متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ، حال منصوبة صاحبها : الأیام

ك : حرف جرّ

ما انهاضت : “ما” اسم موصول عامّ/مجرور محلاً و “كما” : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مرفوع و “انهاضت” : فعل ماضٍ (من باب انفعال)، فاعله “الجبال” والجملة فعلیّة صلة عائدها : محذوف أو “ما” حرف مصدریّة و مع “انهاضت” : مصدر مؤول تقدیره : “انهاضها” مجرور و “كانهاض” : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر إنّ مرفوع محلاً

بِوادی : جارّ و مجرور تقدیراً متعلّق ب : انهاضت

ها : مضافّ الیه مجرور محلاً الجبال : فاعل مرفوع



۱۵۲- تَمَازَجٌ فِيهِ الْحِلْمُ وَ الْبَاسُ مِثْلُ مَا

تَمَازَجَ صَوْبَ الْغَادِيَاتِ عُقَارٌ

بمجهول

الحلم : صبر و بردباری

تمازج : به هم آمیخته است، آمیخته شد

صوب : باران

البأس : شجاعت، قوّت

عُقَارٌ : شراب ، باده، خمر

الغاديات (ج الغادية) : ابر بامدادی

بردباری وشجاعت در وجود وی؛ همچون باده، با باران بامدادی آمیخته شده است .

تمازج : فعل ماضی (من باب تفاعل) فاعله "الحلم" و "البأس" والجملة فعلية

مثل : اسم متوغل في الإبهام / مفعول مطلق بالنيابة منصوب

ما : حرف مصدرية

تمازج : فعل ماضی فاعله "عقار" والجملة فعلية ، "ما تمازج" مصدر مؤول تقديره : تمازج ،

مضاف اليه مجرور محلاً أو "ما" اسم موصول عام / تمازج صلة عاندها : محذوف

صوب : مفعول به منصوب عقار : فاعل مرفوع



۱۵۳- كلُّ يُريدُ رجالةً لِحَيَاتِهِ

يَا مَنْ يُريدُ حَيَاتِهِ لِرَجَالِهِ

المتنبى

رجال : مردان، لشکریان

الحياة : زندگی

هرکسی ، مردانش (لشکریانش) را بخاطر زندگی خود می خواهد ؛ ای کسی که زندگی خود را برای مردانت (لشکریان) می خواهی!!

كل : اسم دائم الإضافة وقد حذف مضاف اليه / مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

يريد : فعل مضارع (من باب إفعال)، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازا والجملة فعلية خبر

مرفوع محلاً

رجال : مفعول به منصوب حياة : جارّ ومجرور متعلق ب : يريد

يا : حرف ندا

من : اسم موصول عام / منادی نكرة مقصودة، مبنى على الضم المقدّر منع من ظهوره البناء الأصلي منصوب محلاً

یرید : فعل فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية، صلة عائدها : ضمیر "ه" فی "حیاته"

حياة : مفعول به منصوب لرجال : جارّ ومجرور متعلّق ب : یرید



۱۵۴-فَعَادَتْ بِكَ الْأَيَّامُ زَهْرًا كَأَلْمَا جَلَا الدَّهْرُ مِنْهَا عَنْ خُدُودِ الْكَوَاعِبِ

البحتری

عادت : بازگشت الأیام (ج یوم) : روز (در اینجا روزگار)

زهرأ : روشن خدود (ج الحدّ) : گونه، رخسار

الکواعب (ج الکاعب) : بالغ، دختر پستان برآمده

روزگار، دوباره به خاطر وجود تو تابناک شده؛ گویی از رخسار دختران بالغ (نارپستان) آشکار شده است.

ف : حرف ابتدائية

عادت : فعل ماضٍ فاعله "الأيام" والجملة فعلية

بك : جارّ و مجرور متعلّق ب : عادت الأیام : فاعل مرفوع

زهرأ : حال مفردة منصوبة صاحبها : الأیام (موالّة إلى المشتق، مُزهره)

كألما : مركبة من "كأن" و "ما" الكافة

جلا : فعل ماضٍ مبني على الفتح المقدّر فاعله "الدهر" والجملة فعلية

منها : جارّ و مجرور متعلّق ب : جلا

عن خدود : جارّ و مجرور متعلّق ب : جلا الكواعب : مضاف إليه مجرور



۱۵۵- أَضَافَ إِلَى التَّدْبِيرِ فَضْلَ شَجَاعَةٍ

وَلَا عَزَمَ إِلَّا لِلشُّجَاعِ الْمَدْبُرِ

الشاعر السابق

أضاف : افزود

التدبير : چاره اندیشی

المدبر : باتدبير، چاره اندیش

ویژگی شجاعت و دلیری را به خردورزی و اندیشمندی (خود) افزود : زیرا ، فقط دلیر خردمند، با اراده و مصمم است.

أضَافَ : فعل ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

إلى التدبير : جارٌّ ومجرور متعلّق بـ : أَضَافَ فضلٌ : مفعولٌ به منصوب

شجاعة : مضاف اليه مجرور

لا : حرف نفی للجنس

عزمٌ : اسم "لا" مبنى على الفتح ببناء عرضى منصوب محلاً والجملة اسمية أو لا عزمٌ :

مبتدأ مرفوع محلاً

إلّا : حرف استثناء

للشجاعة : جارٌّ ومجرور متعلّق بـ : محذوف شبه الجملة مستثنى مفرّغ، بدلٌ من المبدل منه

المحذوف، تقديره : لأحدٍ خبر مرفوع محلاً المدبرٌ : نعت مجرور



١٥٦- قَدَّرَ لِرَجُلِكَ قَبْلَ الْخَطْوِ مَوْضِعَهَا

فَمَنْ عَلَا زَلْقًا عَنْ غِرَّةِ زَلْجَا

عبدالله بن هبیر

قدّر : اندازه گیر

رجل : پا

خطو : گام، قدم

موضع : جا، مکان

علا : بالا رفت، صعود کرد

زلقاً : لیز، لرزان

زَلَجَ : لغزد، درافتد، سقوط کند



جای پای خود را پیش از گام نهادن (شروع انجام کار) اندازه بگیر: (پایست را به اندازه گلیمت دراز کن). زیرا، هرکس از روی بی خبری، لغزنده بالا رود، از سر غرور و خودخواهی لیز بخورد. (برزمین افتد).

قَدَّرَ : فعل امر فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

لرجل : جارّ ومجرور متعلّق ب : قَدَّرَ

قبلَ : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب، متعلّق ب : قَدَّرَ

موضع : مفعول به منصوب ف : حرف نتيجة

من : اسم الشرط / مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية

علا : فعل الشرط ماضٍ، مبني على الفتح المقدّر، مجزوم محلاً وجوباً، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

زلقاً : حال مفردة منصوبة صاحبها : ضمير هو المستتر في الفعل

عن : حرف جرّ

غرة : اسم النوع / مجرور بحرف جارّ، عن غرة : جارّ ومجرور متعلّق ب : علا

زجاً : فعل جواب الشرط ماضٍ مجزوم محلاً وجوباً فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و

الجملة فعلية (والألف للضرورة الشعرية)، (فعل الشرط و جوابه، خبر مرفوع محلاً)



۱۵۷- إِنْ الزُّمَانُ إِذَا تَبَاعَ خَطْوُهُ

سَبَقَ الطَّلُوبَ وَأَدْرَكَ الْمَطْلُوبَ

البحتری

تتابع : بیای انجام داد

خطو : گام، قدم

سبق : پیش افتد

الطَّلُوب : طالب، خواهنده

أدرك : رسید

المطلوب : خواسته

بی تردید هرگاه روزگار پیاپی گام نهد ، از خواهان پیشی گیرد و به خواسته رسد.

الزّمان : اسم إنّ منصوب والجملة اسمية

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محلاً ، متعلّق ب : جواب الشرط

تتابع : فعل ماضٍ (من باب تفاعل ) فاعله "خطو" والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً

خطوُ : فاعل مرفوع بالضمة الظاهرة (لأنه شبيه بالصحيح)

سبق : فعل ماضٍ فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية خبر "إن" مرفوع محلاً

الطلوب : مفعول به منصوب و : حرف عطف

أدرك : فعل ماضٍ فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية معطوفة

المطلوب : مفعول به منصوب ( الألف للضرورة الشعرية )



۱۵۸- شَبَابٌ وَ شَيْبٌ وَ افْتِقَارٌ وَ ثَرَوَةٌ

وَلَيْلَهُ هَذَا الدَّهْرُ كَيْفَ تَرَدُّدَا

الأعشى أكبر

شباب : جوانی شیب : پیری

افتقار : فقر ، نداری ، نیازمندی ثروة : توانگری

تردد : آمد و شد دارد (فراز و فرود دارد)

جوانی ، پیری ، نداری و توانگری ! خدایا روزگار چه فراز و فرودی دارد!

شباب : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقديره : "هو شباب" والجملة اسمية

و : حرف عطف شیب : معطوف

لله : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مقدّم مرفوع

هذا : اسم إشارة للقريب / مبتدأ مؤخر مرفوع محلاً والجملة اسمية ، تعجبية

الدَّهْرُ : عطف بيان مرفوع

كيف : اسم استفهام / مفعول مطلق منصوب محلاً تقديره : أى تردد

تردد : فعل ماضٍ (من باب تفعّل) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

(الألف للضرورة الشعرية)



أَخَذَ الْوَقَارَ مِنَ الْمَشِيبِ الْكَامِلِ

۱۵۹- حَدَّثَ يُوقِرُهُ الْحِجَى فَكَأَلَهُ

البحتری

يُوقِرُ : وقار می دهد

حدث : جوان

المشيب : پیر

الحجی : خرد، زیرکی، اندیشه، عقل

جوانی است که خردش او را بزرگ و محترم شمرده ، گویى از سالخورده اى آنرا تجربه کرده است.

حدث : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقديره : "هو حدث" والجملة اسمية

يُوقِرُ : فعل مضارع (من باب تفعيل) فاعله "الحجى" والجملة فعلية نعتية مرفوعة محلاً

الحجى : فاعل مرفوع تقديرأ

هُ : مفعول به منصوب محلاً

كَأَنَّ : حرف مشبهة بالفعل

ف : حرف عطف

هُ : اسم كأن منصوب محلاً والجملة اسمية

أَخَذَ : فعل ماضٍ فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية ، خبر مرفوع محلاً

من المشيب : جارّ و مجرور متعلّق ب : أخذ

الوقار : مفعول به منصوب



۱۶۰- وَإِنَّ شِفَاءَ النَّفْسِ لَوْ تَسْتَطِيعُهُ

حَبِيبٌ مُؤَاتٍ أَوْ شَبَابٌ مُرَاجِعٌ

الشاعر السابق

شفاء النفس : درمان نفس، روان درمانی

حبیب مؤات : دوست سازگار

شباب مراجع : جوانی بازگشت کننده

بدون تردید، سلامت نفس ( روان ) - اگر بتوانی آن را بدست آوری - دوستی سازگار، و یا (دوره) جوانی بازگشته است.

و : حرف حسب ماقبلها

إِنَّ : حرف مشبهة بالفعل

شفاء : اسم إِنَّ المنصوب والجملة اسمية

النفس : مضاف اليه مجرور

لو : حرف الشرط غير جازم

تستطيع : فعل الشرط مضارع (من باب استفعال)، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية (جواب الشرط محذوف)

ه : مفعول به منصوب محلاً

حبیب : خبر مرفوع

مؤات : نعت مرفوع تقديرأ

أو : حرف عطف

شباب : معطوف مرفوع

مراجع : نعت مرفوع



۱۶۱- وَ أَكْثَرُ فِتْيَانِ الزَّمَانِ أَرَاذِلُ

مَوَازِينُهُمْ فِي الْمَجْدِ غَيْرُ ثِقَالٍ

الشاعر السابق

الفتيان (ج الفتى) : جوان

أراذل (ج أرذل) : فرومایه

موازن (ج میزان) : ترازو

ثقال : سنگین

بیشتر جوانان این روزگار، ناکسان و فرومایگانی اند که کفه ترازوی بزرگی و مجد آنان سبک است. (سنگین نیست).

|   |   |
|---|---|
| و : حرف عطف   | أكثر : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية        |
| فیان : مضافٌ اليه مجرور   | الزّمان : مضاف اليه مجرور               |
| أراذل : خبر مرفوع   |   |
| موازين : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية نعتية مرفوعة بالتبعية من منعوتها : أراذل |   |
| أو حالية منصوبة محلاً صاحبها : أكثر   |   |
| هم : مضافٌ اليه مجرور محلاً   | في الجند : جارٌّ ومجرور متعلّق ب : يقال |
| غير : خبر مرفوع   | ثقال : مضافٌ اليه مجرور                 |



۱۶۲- فَلَوْلَا رَجَاءُ الْوَصْلِ مَا عِشْتُ سَاعَةً      وَلَوْلَا خَيَالُ الطِّيفِ لَمْ أَتَهَجَّعْ  
عطاء بن يعقوب

|   |                |
|---|----------------|
| رجاء : اميد   | الوصل : وصال   |
| ما عشتُ : غى زيستم  | الطِّيف : رؤيا |
| لم أَتَهَجَّعْ : غى خفتم  |                |
| اگر امید وصال تو نبود، لحظه ای نمی زیستم؛ و اگر خیال رؤیای تو نبود، هرگز نمی خوابیدم. |                |

|   |                                    |
|---|------------------------------------|
| ف : حرف ابتدائية  | لولا : حرف امتناع يتضمن معنى الشرط |
| رجاءُ : مبتدأ مرفوع، خبره محذوف وجوباً تقديره : موجود والجملة اسمية شرطية |                                    |
| الوصل : مضاف اليه مجرور   | ما : حرف نفى                       |
| عشتُ : فعل جواب الشرط ماضٍ فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية            |                                    |
| ساعة : ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب متعلّق ب : عشت                        |                                    |

و : حرف عطف      لولا : حرف امتناع يتضمن معنى الشرط

خیال : مبتدأ مرفوع خبره محذوف وجوباً تقديره : موجودٌ والجملة اسمية شرطية

الطَّيِّف : مضاف اليه مجرور

لم أَهْجَعْ : فعل جواب الشرط مضارع مجزوم بـ «لم» ، فاعله ضميرٌ «أنا» المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية



۱۶۳- هُمَا خُطَّتَا إِمَّا إِسَارٌ وَ مِئَةٌ

وَ إِمَّا دَمٌ وَ الْقَتْلُ بِالْحَرْرِ أَجْدَرُ  
تَأْبُطُ شَرًّا

خُطَّتَان : دو بر نامه ، راه و روش ( در پیش گرفته شد )      إِسَارٌ : اسیر گشتن

مِئَةٌ : منت (عفو) کشیدن      القتل : کشته شدن

أجدر : سزاوارتر

دو راه ، در پیش گرفته شده است ؛ یا اسیر شدن و منت (عفو) کشیدن و یا خون دادن ( کشته شدن ) ؛ که خون دادن ، برای انسان آزاده ، شایسته تر است.

هما : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية

خُطَّتَا : فعل ماضٍ مبنى للمجهول نائب فاعله ضمير «ا» البارز والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً ( و يمكن القول بأنه مثنى و قد حذفت النون للضرورة الشعرية )

إمّا : حرف تفصيل

إِسَارٌ : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقديره : «هو إِسَارٌ» والجملة اسمية

وَ : حرف عطف      القتل : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

أجدرُ : جارٌّ ومجرور متعلّق بـ : أجدرُ      خبر مرفوع



۱۶۴- سَتَذْكُرُ مَا الَّذِي ضَيَّعْتَ مِنِّي

إِذَا بَرَزَ الْخَفِيُّ مِنَ الْحِجَابِ

مجهول

ضَيَّعْتَ : از دست دادی

برَزَ : بیرون آید (آشکار و باز شود)

الحجاب : پرده

هرگاه پنهان از پرده حجاب بیرون آید، به یاد خواهی آورد که چه چیزی رابه خاطر من از دست داده ای.

سَ : حرف تنفیس للاستقبال

تَذْكُرُ : فعلٌ فاعله ضميرٌ "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

مَا : اسم استفهام / مبتدأ مرفوع محلاً و الجملة اسمية سَدَّتْ مسدًّ المفعول به منصوبة محلاً أو

اسم موصول عام / مفعول به منصوب محلاً

الَّذِي : اسم موصول خاص / خبر مرفوع محلاً ( و إِذَا اعتبرنا ، ما ، اسم استفهام ) نعت

منصوب بالتبعية من منعوته "ما" أو

ضَيَّعْتَ : فعل، فاعله ضميرٌ "ت" البارز والجملة فعلية صلة عائدها : محذوف

مَتْنِي : جَارٌ و مجرور متعلّق ب : ضيَّعتْ

إِذَا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه

منصوب محلاً، متعلّق ب : جواب الشرط محذوف تقديره : "إِذَا بَرَزَ..... سَتَذْكُرُ....."

بَرَزَ : فعل الشرط ماضٍ فاعله "الخفي" والجملة فعلية ، مضافٌ اليه مجرور محلاً،

من الحجاب : جَارٌ و مجرور متعلّق ب : بَرَزَ



۱۶۵- وَ تَعْلَمُ أَنَّ رِيحَكَ كَانَ خُسْرًا

إِذَا فَكَّرْتَ فِي أَصْلِ الْحِسَابِ

مجهول

ربخ : سود

خُسراً : زیان

و هرگاه به اصل حساب بیندیشی، درخواستی یافت که سودت، زیان بوده است.

و : حرف حسب ما قبلها

تعلم : فعل یقین، فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

أن : حرف مشبهة بالفعل

ربخ : اسم أن منصوب والجملة اسمية، سَدَّتْ مسدّ المفعولين، منصوبة محلاً

كان : فعل ناقص اسمه ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية خبر أن مرفوع محلاً

خُسراً : خبر كان منصوب

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه

منصوب محلاً، متعلّق ب : جواب الشرط محذوف ( تقديره : إذا.....تعلم.....)

فكرت : فعل الشرط ماضٍ، فاعله ضمیر "ت" البارز فيه والجملة فعلية، مضاف اليه مجرور

محلاً في أصل : جارّ و مجرور متعلّق ب : فكرت



۱۶۶- إِيَّاكَ وَالْأَمْرَ الَّذِي إِنْ تَوَسَّعْتَ

مَوَارِدُهُ ضَافَتْ عَلَيْكَ الْمَصَادِرُ

مضرس بن الربيعی

إِنْ تَوَسَّعْتَ : اگر توسعه یابد

موارد (ج مورد) : راه ورود

ضاقت : تنگ شد

المصادر (ج مصدر) : راه خروج

از کاری که ورود به آن آسان ؛ ولی خروج از آن، سخت است، بپرهیز.

إِيَّاكَ : مفعول به منصوب لفعل محذوف تقديره : أُنْذِرُكَ من باب تحذير والجملة فعلية



و : حرف عطف

الأمر : مفعول به منصوب لفعل محذوف تقديره: « احذر » و الجملة فعلية معطوفة

الذي : نعت منصوب بالتبعية من منعوته الأمر

توسّعت : فعل الشرط من باب تفعل، مجزوم محلاً وجوباً، فاعله "موارد" والجملة فعلية

صلة عائدها : ضمير "ه" في موارد

ضاقت : فعل ماضٍ جواب الشرط مجزوم محلاً وجوباً فاعله : "المصادر" والجملة فعلية



۱۶۷-مُخَضَّرَةُ الْأَوْسَاطِ زَانَتْ عُقُودَهَا

بأحسن مما زينتها عقودها

حسین بن مطیر

مُخَضَّرَةُ الْأَوْسَاطِ : باریک میان، کمر باریک زانت : زینت داده است

عقود (ج عقْد) : گردنبند زینت : آراست

وی کمر باریکی است ، به جای اینکه گردنبندهایش او را آراسته کند ،  
او گردنبندهایش را می آراید . ( او آراسته تر از گردنبندهایش است )

مُخَضَّرَةُ : اسم مفعول، مؤنث (من باب تفعیل)/خبر مرفوع مبتدأ محذوف تقديره : "هی

مُخَضَّرَةُ" والجملة اسمية الأوساط : مضافٌ اليه مجرور

زانت : فعل ماضٍ فاعله ضمير "هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية خبر بعد خبر مرفوع

محلاً عقود : مفعول به منصوب

بأحسن : جارّ و مجرور بالفتحة، متعلّق ب : زانت

ثما : "من" حرف جرّ "ما" اسم موصول عامّ/جارّ و مجرور محلاً

زینت : فعل ماضٍ (من باب تفعیل)، فاعله "عقود" والجملة فعلية، صلة عائدها :

ضمیر "ها" فی "زینتها" أو ما : حرف مصدریّة "مازینت" : مصدر مؤوّل تقدیره :  
 تزینها، مجرور بحرف جرّ و "من تزین" : جارّ و مجرور متعلّق ب : زانت  
 ها : مفعول به منصوب محلاً عقود : فاعل مرفوع  
 ها : مضاف الیه مجرور محلاً



۱۶۸- مَوَاعِدُ لِلْأَيَّامِ فِيهِ وَرَغْبَتِي إِلَى اللَّهِ فِي الْإِحْزَارِ تِلْكَ الْمَوَاعِدِ  
 البحتريّ

مواعد (ج مَوَاعِد) : وعده، نوید  
 إِحْزَار : برآورده شدن  
 روزگار، وعده ها و نویدهایی دارد؛ امید به خدا دارم که برآورده شوند!  
 مواعد : مبتدأ مرفوع و الجملة اسمیّة  
 لِلْأَيَّامِ : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مرفوع محلاً  
 فِيهِ : جارّ و مجرور متعلّق ب : حسب ما قبلها و : حرف عطف  
 رغبة : مبتدأ مرفوع تقدیراً و الجملة اسمیّة ی : مضاف الیه مجرور محلاً  
 إِلَى اللَّهِ : جارّ و مجرور متعلّق ب : رغبة  
 فِي الْإِحْزَارِ : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مرفوع محلاً  
 تِلْكَ : مضاف الیه مجرور محلاً

المواعيد : عطف بیان مجرور بالتبعية من المعطوف عليه : تلك



۱۶۹- أَقُولُ لَهَا وَ قَدْ طَارَتْ شُعَاعَا مِنْ الْأَبْطَالِ وَيَحْكُ لَا تُرَاعِي  
 مجهول

طارت : پرواز می کند      شعاعاً : پراکنده  
 الأبطال (ج البطل) : دلاور      ويحك : وای بر تو  
 لاتراعي : به پایان کار نمی نگری

به وی (نفس)، در حالی که به خاطر ترس از دلاوران پراکنده در میدان، به پرواز درآمده بود (مضطرب و نگران بود)، می گویم که وای بر تو! چرا می ترسی؟!

أقول : فعل مضارع، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية (ومفعوله عبارة ويحك.....)

لها : جارّ ومجرور محلاً متعلّق ب : أقول

و : حرف حالیه      قد : حرف تحقیق

طارت : فعل ماضٍ، فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية حالیه منصوبة صاحبها : ضمير "ها" في "لها" و رابطها : "و"

شعاعاً : حال مفردة منصوبة، صاحبها : الأبطال

من الأبطال : جارّ ومجرور متعلّق ب : شعاعاً

ويح : كلمة ترخّم، مفعول به منصوب لفعل محذوف من معناها

ك : مضاف اليه مجرور محلاً

لاتراعي : فعل مضارع مجزوم (من باب مفاعلة) فاعله ضمير "ي" البارز فيه والجملة فعلية



وَبَدَأَتْهُمْ بِالشُّمِّ وَالرَّغْمِ

حارث بن وعله

۱۷۰- لَا تَأْمَنَنَّ قَوْمًا ظَلَمَتْهُمْ

الرغم : خواری

الشّم : دشنام

از گروه و قومی که به آنان ستم کرده، و دشنام و خواری آنان را شروع کرده ای، در امان مباش.

لا: حرف نهی، عامل جزم

تأمنن: فعل مضارع مجزوم ب"لا"، فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية (والنون

الثقيلة للتوكيد) قوماً: مفعول به منصوب

ظلمت: فعل ماضی فاعله ضمیر "ت" البارز والجملة فعلية، نعتية، منصوبة

ههم: مفعول به منصوب محلاً و: حرف عطف

بدأت: فعل ماضی فاعله ضمیر "ت" البارز والجملة فعلية، معطوفة

هم: مفعول به منصوب محلاً بالشئتم: جارّ ومجرور متعلّق ب: بدأت

و: حرف عطف الرّغم: معطوف مجرور



۱۷۱- إِنْ يَأْبُرُوا نَخْلًا لِّغَيْرِهِمْ

فَالشَّيْءُ تَحْقِرُهُ وَقَدْ يَنْمِي

مجهول

نخلاً: خرما

يأبروا: بارور سازند

الشيء: چیز

تحقر: ناچیز می پنداری

ينمي: رشد می کند

درختان خرما را برای دیگری بارور می سازند (به دشمنان تو یاری رسانند): چه بسا چیزی را خرد و کوچک می پنداری، ولی زیاد و بسیار (قوی) گردد.

إِنْ: حرف الشرط

يأبروا: فعل الشرط مضارع مجزوم بحذف نون الإعراب، فاعله ضمير "أو" البارز والجملة

فعلية نخلاً: مفعول به منصوب

لغیر : جارّ و مجرور متعلّق ب : یا بروا  
 ف : حرف جواب  
 الشیء : مشغولٌ عنه ، مبتدأ مرفوع و الجملة اسمیةٌ أو مفعول به مقدم منصوب  
 تحقّرُ : فعل مضارع فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً و الجملة فعلیة  
 ه : مشغولٌ به ، مفعول به منصوب محلاً

و : حرف حالیه  
 قد : حرف تعلیل  
 ینمی : فعل مضارع فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلیة، حالیه، منصوبه صاحبها  
 ضمیر "ه" فی "تحقره"



۱۷۲- فِي الْمَهْدِ يَنْطِقُ عَنْ سَعَادَةِ جَدِّهِ  
 أَثَرُ النَّجَابَةِ سَاطِعُ الْبُرْهَانِ  
 مجهول

المهد : گهواره  
 سعادة جدّ : نیکی بخت و اقبال  
 أثر : نشان  
 النجابه : نژاد، پی  
 ساطع : درخشان  
 البرهان : دلیل

در گهواره، سخن از نیکبختی اش بر زبان می راند؛ آری اثر نیک نژادی، دلیل روشنی است.

في المهد : جارّ و مجرور متعلّق ب : ينطق  
 ينطق : فعل مضارع فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلیة  
 عن سعادة : جارّ و مجرور متعلّق ب : ينطق  
 أثر : مبتدأ مرفوع و الجملة اسمیة  
 ساطع : خبر مرفوع



۱۷۳- إِنْ الْهَلَالَ إِذَا رَأَيْتَ مُوَّهُ

أَيَقَنْتَ بَدْرًا مِنْهُ فِي اللَّمَعَانِ

أبوتام

أيقنت : یقین می کنی

الهلال : ماه نو

اللمعان : درخشش

بدرًا : ماه تمام

هرگاه کامل شدن هلال ماه را می بینی ، گویی درخشش ماهی کامل را یقین می کنی.

الهلال : اسم إن منصوب والجملة اسمية

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ ظرف زمان أو مفعول

فيه، منصوب محلاً متعلق ب : جواب الشرط (أيقنت)

رأيت : فعل الشرط ماضٍ فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية مضافٌ إليه مجرور محلاً

مفعول به منصوب

أيقنت : فعل جواب الشرط ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية

بدرًا : مفعول به منصوب منه : جارٌّ و مجرور محلاً متعلق ب : أيقنت

في اللمعان : جارٌّ و مجرور متعلق ب : محذوف ، شبه الجملة نعت منصوب بالتبعية من

منعوته : بدرًا



۱۷۴- وَإِنَّمَا أَوْلَادُنَا بَيْنَنَا

أَكْبَادُنَا تَمْشِي عَلَى الْأَرْضِ

حطان بن المعلی

أكباد(ج کبد) : جگر

إنما : فقط، تنها

تمشي : راه می روند

گویی فرزندان، در میان ما، جگر (گوشت) های ما هستند که بر روی زمین راه می‌روند.

و : حرف حسب ما قبلها

إنما : أداة حصر، مركّب من "إن" حرف مشبّهة بالفعل و "ما" الكافّة

أولاد : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية نا : مضاف اليه مجرور محلاً

بين : اسم دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب ، متعلّق ب : محذوف شبه الجملة، حال منصوبة محلاً صاحبها : أولاد

نا : مضاف اليه مجرور محلاً أكباد : خبر مرفوع

تمشي : فعل مضارع، فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية، حالية منصوبة صاحبها : أكباد على الأرض : جارٌّ ومجرور متعلّق ب : تمشي



۱۷۵- لَوْ هَبَّتِ الرِّيحُ عَلَى بَعْضِهِمْ

لَأَمْتَنَعَ الْعَيْنُ مِنَ الْغَمَضِ

الشّاعر السّابق

هَبَّتْ : وزید

الريّح : باد

العين : چشم، دیده

الغمض : بستن، خفتن

اگر بادی، بر یکی از آنان بوزد، چشم ما بی خوابی کشد. (از به هم آمدن خودداری ورزد.)

لو : حرف الشرط غیر جازم

هَبَّتْ : فعل الشرط ماضٍ فاعله "الريّح" والجملة فعلية

الرّيح : فاعل مرفوع على بعض : جارٌّ ومجرور متعلّق ب : هَبَّتْ

ل : حرف جواب

امتنع : فعل جواب الشرط ماضٍ (من باب افتعال)، فاعله "العین" والجملة فعلية  
العین : فاعل مرفوع  
من الغمض : جارٌّ ومجرور متعلّق ب : امتنع



۱۷۶- وَقَدْ عَجَمْتَ تِلْكَ الْخُطُوبُ قَنَاتَهُ فَرَاذَ عَلَىٰ عَجْمِ الْخُطُوبِ اعْتَدَالُهَا  
البحتری

عجمت : آزمود

الخطوب (ج الخطب) : حادثه، رویداد، مصیبت، کار بزرگ  
قناة : نیزه  
اعتدال : راستی، استواری

آن حوادث ، نیزه او را آزمایش کردند؛ در نتیجه به خاطر آزمایش ناملايمات، راستی نیزه افزون گشت .

و : حرف حسب ما قبلها قد : حرف تحقيق

عجمت : فعل ماضٍ، فاعله "تلك" والجملة فعلية  
تلك : فاعل مرفوع محلاً  
الخطوب : عطف بيان مرفوع  
قناة : مفعولٌ به منصوب  
ف : حرف نتيجة

زاد : فعل ماضٍ فاعله "اعتدال" والجملة فعلية  
على عجم : جارٌّ ومجرور متعلّق ب : زاد  
اعتدال : فاعل مرفوع  
ها : مضافٌ اليه مجرور لفظاً ومفعولٌ به معنى منصوب لشبه فعل : اعتدال





۱۷۷- هُوَ الْكَلْبُ إِلَّا أَنْ فِيهِ مَلَالَةٌ      وَ سُوءَ مُرَاعَاةٍ وَ مَا ذَاكَ فِي الْكَلْبِ  
 مجهول

الكلب : سگ      ملالة : ملالت ، بی نزاکت

سوءَ مُرَاعَاةٍ : بد مراعات کردن ، بی تربیت

وی سگ من ، در عین حال ، بی نزاکت و بی تربیت است ؛ ولی سگ این ویژگی را ندارد. (او از سگ پیست تر است ؛ چون سگ با وفاست ؛ ولی وی ، این ویژگی را ندارد.)

هُوَ : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية

الكلب : خبر مرفوع      إلّا : حرف مرکب من (إن+لا)

فيه : جارّ و مجرور محلاً متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدم مرفوع محلاً

ملالة : اسم أنّ مؤخّر منصوب والجملة اسمية

و : حرف عطف      سوءَ : معطوف منصوب على ملالة

مرعاة : مضاف اليه مجرور      و : حرف حالیه

ما : حرف شبیه بلیس

ذاک : اسم إشارة / اسم ما مرفوع محلاً والجملة اسمية حالیه منصوبة محلاً صاحبها : سوء

في الكلب : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر منصوب محلاً



۱۷۸- طَلَبْتُ وَفَاءَ الْغَانِيَاتِ وَ إِئْمَا      تَكَلَّفْتُ إِيرَاءَ بِمِقْدَحَةٍ صَلْدٍ  
 مجهول

الغانيات ( ج الغانية ) : زیبا روی ، زن بی نیاز از آرایش

تكلّفْتُ : خود را به سختی انداختم      إیراءُ : آتش روشن کردن

صلد : محکم، سخت

مقدحة : آتش زنه، فندک

از زنان زیباروی، خواستار وفای به عهد شدم که فقط برافروختن آتش را با آتش زنه سخت متحمل شد. (کار بیهوده و محالی را خواستار شدم.)

طلبتُ : فعل ماضٍ فاعله ضمیر "ت" البارز والجملة فعلية

وفاءً : مفعولٌ به منصوب و : حرف حالیه

إنما : أداة حصر (مرکبة من "إن" حرف مشبهة بالفعل و "ما" الکافة)

تکلفتُ : فعل ماضٍ فاعله ضمیر "ت" البارز والجملة فعلية

إبراءً : مفعولٌ به منصوب بمقدحة : جارٌ ومجرور متعلق ب : إبراءً

صلد : نعت مجرور بالتبعية من منعوته "مقدحة"



۱۷۹- أَسْرَ أَنْ أَحْظَى وَيُمْنَعُ صَاحِبِي

إِنِّي إِذَا لِحُرِّ الْأُمِّ جَارٍ  
مجهول

أَن أَحْظَى : کامیاب شوم، حظ و بهره برم

صاحب : همنشین، دوست الحُرّ : آزاده

الأم : فرومایه تر، پست تر جار : همسایه

آیا از مکان و منزلت خود شاد باشم؛ در حالی که دوستم از آن محروم است. در این صورت من برای انسان آزاده، فرومایه ترین همسایه ام.

أ : همزة استفهام إنکاریة

أَسْرَ : فعل مضارع مبني للمجهول نائب فاعله ضمير أنا المستتر فيه وجوباً والجملة اسمية

أَن أَحْظَى : فعل مضارع منصوب ب "أَن" فاعله ضمير أنا المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

مصدر مؤول تقدیره “حظوتی” مفعول لأجله منصوب محلاً

و : حرف حالیه      يمنع : فعل مضارع نائب فاعله “صاحب”

والجمله فعلیه، حالیه منصوبه، صاحبها : ضمیر “أنا” فی أخطی

صاحب : نائب فاعل مرفوع تقدیراً      إن : حرف مشبّهة بالفعل

ی : اسم إن منصوب والجمله اسمیه      إذا : حرف جواب

للحرّ : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجمله، خبر مقدم مرفوع محلاً

الأم : اسم تفضیل / مبتدأ مؤخر مرفوع والجمله اسمیه

إذا للحرّ الأم جارٍ : خبر إن مرفوع محلاً



۱۸۰- تَلَقَى بِكُلِّ بِلَادٍ إِنْ حَلَلْتَ بِهَا

أَهْلًا بِأَهْلِ وَ جِيرَانًا بِجِيرَانٍ

إبراهیم بن عباس

تلقى : ملاقات می کنی      بلاد (ج بلد) : شهر، کشور

إن حللت : اگر اقامت افکنی      أهل : خانواده

جیراناً (ج جار) : همسایه

اگر در کشوری اقامت کنی، با خانواده و همسایگان، به جای خانواده و همسایگان خود دیدار می کنی.

تلقى : فعل مضارع فاعله ضمیر “أنت” المستتر فيه وجوباً والجمله فعلیه

بكلّ : جارّ و مجرور متعلّق ب : تلقى      بلاد : مضاف الیه مجرور

إن : حرف الشرط      حللت : فعل الشرط ماضی، مجزوم محلاً فاعله

ضمیر “ت” البارز والجمله فعلیه (جواب الشرط محذوف تقدیره : إن....تلقى.....)

بها : جارّ و مجرور متعلّق ب : حللت  
 أهالاً : مفعول به منصوب لفعل "تلقى"  
 بأهل : جارّ و مجرور متعلّق ب : تلقى  
 جيراناً : معطوف منصوب



۱۸۱-الرّأسُ لَا يُنْبِتُهُ قَطْرُ الْمَطَرِ  
 لَيْسَ بِكَرَّاثٍ إِذَا جَزَّ وَفَرَ  
 مجهول

الرّأسُ : سر  
 لا يَنْبِتُ : نمی رویاند  
 قَطْرُ الْمَطَرِ : قطره باران  
 كَرَّاثٍ : سبزی تره  
 جَزَّ : چیده شود  
 وَفَرَ : بسیار گردد، زیاد شود

قطره باران، سرانسان را نمی رویاند؛ زیرا تره فرنگی نیست که هرچه چیده شود، زیاد نشود.

الرّأسُ : مشغول عنه مبتدأ مرفوع والجملة اسمية أو الرّأسُ : مفعول به منصوب لفعل محذوف  
 من لفظ الفعل المذكور تقديره : "لا يَنْبِتُ الرّأسُ لا يَنْبِتُهُ قَطْرُ..."  
 لا يَنْبِتُ : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله "قطر" والجملة فعلية، خبر مرفوع محلاً  
 (إذا اعتبرنا الرّأس مبتدأ)  
 هُ : مشغول به مفعول به منصوب محلاً

قطرُ : فاعل مرفوع  
 المطر : مضاف اليه مجرور

لَيْسَ : فعل ناقص، اسمه ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

ب : حرف جر (للتوكيد)  
 كَرَّاثٍ : مجرور لفظاً و خبر معنى منصوب

إذا : اسم الشرط، دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية، غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه  
 منصوب محلاً متعلّق ب جواب الشرط ( وفَرَ )

جَزَّ : فعل الشرط، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية، مضاف اليه مجرور محلاً

وفَرَ : جواب الشرط، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

۱۸۲- اَقُولُ و اُرُوِي کَلَمًا هَبَّتِ الصَّبَا : اَلَا يَا صَبَا نَجِدُ اِمْتِي هِجَّتِ مِنْ نَجْدٍ ؟  
مجهول



اروي : روایت می کنم  
هَبَّت : وزید  
صبا : باد صبا  
هَجَّت : برخاستی  
کَلَمًا : هرگاه  
أَلَا : هان  
نجد : اسم مکانی است

به هنگام وزیدن باد صبا می گویم و روایت می کنم که هان ای باد صبای نجد ! کی  
از سرزمین نجد برخاستی؟

اَقُولُ : فعل مضارع فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية و مفعوله :  
"ألا يا ..... " منصوب محلاً و : حرف عطف

اروي : فعل مضارع فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية معطوفة  
کَلَمًا : أداة تتضمن معنى الشرط / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب ، متعلّق ب جواب  
الشرط المحذوف و "ما" مصدرية زمانية و مع فعل "هَبَّت" ( فعل ماضٍ فاعله الصبا والجملة  
فعلية ) مصدر مؤوّل تقديره : "مدة هبوبها" مضاف اليه مجرور محلاً  
الصَّبَا : فاعل مرفوع تقديرأ

أَلَا : حرف استفتاح  
صبا : منادی مضاف،منصوب تقديرأ  
نجد : مضاف اليه مجرور  
مقی : اسم استفهام / ظرف زمان أو مفعول فيه ،منصوب محلاً، متعلّق ب : هَجَّتِ  
هَجَّتِ : فعل ماضٍ،فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية  
من نجد : جارّ و مجرور متعلّق ب : هَجَّتِ



۱۸۳- نَسِیمُ الصَّبَا قُلْ لِلأَحِبَّةِ مُنْشِدًا

سَلَامٌ عَلَیْكُمْ کَیْفَ حَالُكُمْ بَعْدِی

عبداللہ دمنہ

الأحبة (جمع الحبيب) : دوست

منشداً : خوانندگی ، زمزمه کنان

ای نسیم صبا ! زمزمه کنان به دوستان بگو : سلام بر شما ! حال شما پس از من چگونه است ؟

نسیم : منادی مضاف منصوب

الصبا : مضاف الیه مجرور تقدیراً

قل : فعل أمر ، فاعله ضمیر "أنت" المستتر فیہ وجوباً والجملة فعلیة و مفعوله : "سلام

علیکم....." منصوب محلاً للأحبة : جارّ و مجرور ، متعلّق ب : قل

منشداً : حال مفردة منصوبة صاحبها : ضمیر "أنت" فی "قل"

سلام : مبتدأ مرفوع والجملة اسمیة (الابتداء بالنكرة لأنه للدعاء)

علیکم : جارّ و مجرور ، متعلّق ب محذوف شبه الجملة ، خبر مرفوع محلاً

کیف : خبر مقدّم مرفوع محلاً حال : مبتدأ مؤخّر مرفوع والجملة اسمیة

کم : مضاف الیه مجرور محلاً

بعد : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعول فیہ منصوب تقدیراً متعلّق ب محذوف ( شبه

الجملة حال منصوبة صاحبها : کم ) ی : مضاف الیه مجرور محلاً



۱۸۴- فَإِذَا الصَّبَا هَبْتُ فَإِنَّ نَسِیمَهَا

یُهْدِی إِلَیْكَ تَحِیَّتِی وَ سَلَامِی

الشاعر السابق

یُهدی : هدیه می آورد

تَحِیّتی : درود مرا

هرگاه باد صبا می وزد ، بی تردید نسیمش ، درود و سلام مرا برای تو هدیه می آورد.

فَ : حرف ابتداء

إذا : اسم الشرط، دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية، غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً، متعلق ب : جواب الشرط

الصَّبَا : فاعل مرفوع تقديرًا للفعل المفسر المحذوف تقديره : "إذا هبَّت الصبا هبَّت...."  
والجملة فعلية، مضاف إليه مجرور محلاً

هَبَّت : فعل مفسر ماضٍ، فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية  
ف : حرف جواب إن : حرف مشبهة بالفعل

نسیم : اسم إن منصوب والجملة اسمية، جواب الشرط

يهدى : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً

إليك : جارّ و مجرور متعلّق ب : يهدى تحية : مفعول به منصوب تقديرًا  
و : حرف عطف ي : مضاف إليه مجرور محلاً

سلام : معطوف منصوب تقديرًا



۱۸۵- دُمُ لِلْخَلِيلِ بِوُدِّهِ

مَا خَيْرُ وُدٍّ لَا يَدُومُ

یزید بن الحکم

الخليل : دوست

دُمُ : ادامه بده

لايدومُ : مداوم و پایدار نباشد

وَدَّ : دوستی

دوستی با دوست را ادامه بده ؛ ( زیرا دوستی ) نا پایدار نیکو نیست.

دُمُ : فعل أمر فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

للخلیل : جارّ و مجرور متعلّق ب : دُمّ      بوُدّ : جارّ و مجرور متعلّق ب : دُمّ  
مَا : حرف شبیه ب «لیس»

خیر : اسم ما مرفوع و ( خبره محذوف منصوب محلاً تقدیره: موجوداً ) و الجملة اسمیة  
لایدومّ : فعل مضارع منفی ، فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلیة ،  
نعتیة منصوبة محلاً بالتبعية من منعوتها : "موجوداً" المحذوف



۱۸۶-وَاعْرِفْ لِحَارِكِ حَقَّهُ      وَ الْحَقُّ يَعْرِفُهُ الْكَرِيمُ  
الشاعر السابق

اعرف : بشناس      جار : همسایه

حق و حقوق همسایه ات را بشناس ؛ زیرا که جوانمرد و بخشنده ، حق شناس است.

اعرف : فعل أمر ، فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً و الجملة فعلیة  
لجارّ : جارّ و مجرور متعلّق ب : اعرف      حقّ : مفعول به منصوب  
و : حرف عطف

الحقّ : "مشغول عنه" مبتدأ مرفوع و الجملة اسمیة أو مفعول به منصوب  
يعرفُ : فعل مضارع ، فاعله "الکریم" و الجملة فعلیة ، خبر مرفوع محلاً (إذا اعتبرنا  
"الحقّ" مبتدأ)

هُ : مشغول به ، مفعول به منصوب محلاً      الکریم : فاعل مرفوع





۱۸۷- فَبَادِرْ إِلَى اللَّذَاتِ قَبْلَ فَوَاتِهِنَّ

فَلَا تَقْصَارِي مَا تَرَاهُ عَنَاءُ

مجهول

فوات : از دست رفتن

بادِرْ : مبادرت کن

عناء : رنج و دردرس

قُصَارَى : کوشش و هدف

به شادی ها و خوشی ها پیش از آنکه از دست برود ، بپرداز ؛ ( زیرا ) که سرانجام و نهایت آنچه را می بینی ، درد و رنج است.

فَ : حرف ابتدائية

بادِرْ : فعل أمر (من باب مفاعلة)، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

إلى اللذات : جارّ و مجرور متعلّق ب : بادر

قَبْلَ : اسم دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب متعلّق ب : بادر

فوات : مضاف اليه مجرور

ها : مضاف اليه مجرور لفظاً و مفعولٌ به معنى منصوب لشبه فعل "فوات"

قُصَارَى : اسم إن منصوب، تقديرًا والجملة اسمية

ما : اسم موصول عامّ / مضاف اليه مجرور محلاً

ترى : فعل فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية، صلة عائدها : ضمير "ه"

في "تراه" أو «ما» حرف مصدرية و مع «ترى» مصدر مؤوّل تقديره «رؤيتك»

مضاف اليه مجرور محلاً

ه : مفعول به منصوب محلاً

عناء : خبر مرفوع



۱۸۸- کَانَ الرِّیَاضَ وَأَزْهَارَهَا

وَأَغْصَانُ أَنْوَارِهَا الثُّعْسُ

مجهول

أزهار (ج الزهر) : شکوفه  
 الریاض (ج الروضة) : باغ  
 أغصان (ج الغصن) : شاخه  
 أنوار (ج نور) : گل سفید  
 الثعس (ج التاعس) : نیم خفته

باغ‌ها و مرغزارها با شکوفه‌ها و شاخه‌های گل‌های نیم خفته اش (نیم بازش)...

کَانَ : حرف مشبّهة بالفعل  
 الریاض : اسم کَانَ منصوب والجملة اسمية  
 و : حرف عطف  
 أزهار : معطوف منصوب  
 و : حرف عطف  
 أغصان : معطوف منصوب  
 أنوار : مضاف الیه مجرور  
 الثعس : نعت مجرور بالتبعیة من منعوتها : أنوار



۱۸۹- طَوَاوِیسُ تُجَلِّیْ بِلَا أَرْجُلِ

أَرَأِیْمُ تَسْعَى بِلَا أَرْؤُسِ

مجهول

طواووس (ج طاووس) : طاووس  
 تجلی : جلوه گر می شود  
 أرجل (ج رجل) : پا  
 أراقم (ج أرقم) : مار سیاه و سفید  
 تسعی : می خزد  
 أروس (ج رأس) : سر

(باغ‌ها) طاووس‌هایی هستند که بدون پا جلوه گر شوند؛ (چون پای طاووس زشت است) و (شاخه‌های نورس) و مارهایی سیاه و سفیدی هستند که بی سر می خزند.

طواویس : خبر مرفوع ل "کأن" ( فی البيت السابق )

تُجلی : فعل مضارع مبنی للمجهول، نائب فاعله ضمیر "هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلیة

نعتیه، مرفوعة بالتبعية من منعوتها : طواویس ب : حرف جرّ

لَا : حرف شبیه ب "لیس" (بطل عملها بسبب وجود حرف الجرّ قبلها)

أرجل : مجرور بحرف جارّ، بلا أرجل : جارّ ومجرور متعلّق ب : تجلی

أراقم : خبر بعد خبر مرفوع

تسعی : فعل مضارع، فاعله ضمیر "هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلیة نعتیه، مرفوعة

بالتبعية من منعوتها : أراقم ب : حرف جرّ

لا : حرف شبیه ب "لیس" (بطل عملها بسبب وجود حرف الجرّ قبلها)

أرؤس : مجرور بحرف جارّ، بلا أرؤس : جارّ ومجرور متعلّق ب : تسعی



۱۹۰- فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِي الْمَالِ وَسْعٌ وَكَثْرَةٌ

فَفِي النَّفْسِ مَنَىٰ عِزَّةٌ وَإِبَاءٌ

مجهول

کثرة : فراوانی

وسع : گستردگی

عزّة : بزرگواری

النفس : روان، نفس

إباء : مناعت

اگر مال و دارایی بسیار ندارم، ولی روان و طبع بلندی دارم.

إن : حرف الشرط

ف : حرف ابتدائية

لم يكن : فعل الشرط مضارع، مجزوم ب "لم"، اسمه "وسع" مرفوع والجملة فعلیة

في المال : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة، خبر مقدم، منصوب محلاً

و : حرف عطف

وسع : اسم كان مؤخر، مرفوع

كثرة : معطوف مرفوع ف : حرف جواب

في النفس : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مقدم ، مرفوع محلاً

مني : جارّ و مجرور محلاً ، متعلّق ب : عزة

عزة : مبتدأ مؤخّر مرفوع والجملة اسمية جواب الشرط

و : حرف عطف إباء : مرفوع معطوف



١٩١- لَا تَحْمَدَنَّ امْرَأً حَتَّى تُجَرِّبَهُ وَلَا تَذُمَّنَّهٗ مِنْ غَيْرِ تَجَرِّبِ

نابغة الشيباني

امرءاً : بشر ، آدمي تجرب : ييازمای

لا تذمن : سرزنش مکن تجريب : آزمودن

بی تردید ، مردی را که هنوز در بوبته آزمایش قرار نداده ای ؛ سنایش یا نکوهش مکن .

لا تحمدن : فعل مضارع مجزوم ، فاعله ضمير " أنت " المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

( والتون الثقيلة للتوكيد ) امرءاً : مفعول به منصوب

حتى : حرف جرّ تجرب : فعل مضارع منصوب ب " أن " المقدرة ،

فاعله ضمير " أنت " المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية ، مصدر مؤول تقديره : " تجربتك " مجرور

محلاً حتى تجربة : جارّ و مجرور متعلّق ب : لا تحمدن

ه : مفعول به منصوب محلاً و : حرف عطف

لا تذمن : فعل مضارع مجزوم ، فاعله ضمير " أنت " المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

( والنون الثقيلة للتوكيد ) ه : مفعول به منصوب محلاً

من غير : جارّ و مجرور متعلّق ب : لا تذمن تجريب : مضاف اليه مجرور



۱۹۲- سُبْدِي لَكَ الْاَيَّامَ مَا كُنْتَ جَاهِلًا وَ يَاتِيكَ بِالْاَخْبَارِ مَنْ لَمْ تَزُودْ  
طرفة بن عبد

سُبْدِي : بزودی آشکار خواهد شد      الْاَيَّامَ (جِ اليوم) : روزگار  
كُنْتَ جَاهِلًا : نمی دانستی      لَمْ تَزُودْ : زاد و توشه نداده ای ، مأمور نکرده ای

روزگار ، بزودی آنچه را نمی دانی ، بر تو آشکار خواهد کرد ؛ و کسی را که مأمور  
این کار نکرده ای ، ( زاد و توشه ای نداده ای ) خبرها را برایت می آورد.

سَ : حرف تنفیس للاستقبال

تُبْدِي : فعل مضارع من باب إفعال، فاعله "الأيام" والجملة فعلية

لَكَ : جارّ و مجرور متعلّق ب : تبدي      الْاَيَّامَ : فاعل مرفوع

مَا : اسم موصول عام / مفعول به منصوب محلاً

كُنْتَ : فعل ناقص اسمه ضمير "ت" البارز والجملة فعلية صلة عائدها : محذوف

جَاهِلًا : خبر منصوب      وَ : حرف عطف

يَأْتِي : فعل مضارع (متعدّ بحرف الجر) فاعله : مَنْ ، والجملة فعلية

كَ : منصوب على نزع الخافض      ب : حرف جارّ

الْاِخْبَارِ : مجرور لفظاً و منصوب على أنه مفعول به لفعل يأتي في المعنى

مَنْ : اسم موصول عام / فاعل مرفوع محلاً

لَمْ تَزُودْ : فعل مضارع مجزوم ب "لَمْ" فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية صلة

عائدها : محذوف ( مفعوله محذوف )



۱۹۳- اِنِّي شَقِيٌّ بِاللَّئَامِ وَ لَا تَرَى شَقِيًّا بِهِمْ اِلَّا كَرِيْمَ الشَّمَائِلِ

طرمّاح بن حکیم

اِنِّي شَقِيٌّ بِاللَّئَامِ وَ لَا تَرَى

شَقِيّ : بدبخت، تیره بخت  
 الشَّمَائِل (ج شَمَالَة) : صفت پسندیده  
 اللّثَام (ج اللّثِيم) : فرومایه، پست

حقیقتاً، من بخاطر فرومایگان و ناکسان بدبختم؛ چراکه فرومایگان، فقط نیکبختان را بدبخت می کنند.

و : حرف حسب ماقبلها  
 شَقِيّ : خبر مرفوع  
 و : حرف عطف  
 ي : اسم إنّ منصوب محلاً والجملة اسمية  
 باللّثَام : جار و مجرور متعلّق ب : شَقِيّ

لا تَرى : فعل مضارع منفى، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية  
 شَقِيّاً : مفعول به منصوب  
 إلّا : حرف استثناء  
 الشَّمَائِل : مضاف إليه مجرور  
 هم : جارّ و مجرور متعلّق ب : شَقِيّاً  
 کَرِیم : مستثنی منقطع غیر موجب منصوب



۱۹۴- وَأَنْتَ لَوِاسْتَعْرَضْتَ صَحْبَكَ كُلَّهُمْ  
 وَ جَرَّبْتَ مِنْهُمْ صَاحِباً بَعْدَ صَاحِبٍ  
 مجهول

استعرضت : از نظر گذراندی  
 جرّبت : بیازمایی  
 صحب (ج صاحب) : دوست

اگر تو همه دوستانت را از نظر بگذرانی، و یکایک را امتحان و آزمایش کنی ..

و : حرف حسب ماقبلها  
 أنت : مبتدأ مرفوع محلاً و خبره (لواستعرضت...)، والجملة اسمية  
 لو : حرف الشرط غیر جازم (امتناع)

استعرضت : فعل الشَّرَط ماضٍ (من باب استفعال)، فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية

صحب : مفعولٌ به منصوب      لک : مضافٌ اليه مجرور محلاً

کلّ : مؤکد معنویّ منصوب بالتَّبعية من مؤکده : صحب

هم : مضافٌ اليه مجرور محلاً      و : حرف عطف

جربّت : فعل ماضٍ (من باب تفعيل)، فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية، معطوفة

منهم : جارٌّ ومجرور محلاً متعلّق ب : جربّت      صاحباً : مفعولٌ به منصوب

بعداً : اسم دائم الإضافة/ ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب، متعلّق ب : جربّت

صاحب : مضافٌ اليه مجرور



۱۹۵- لَمَّا تَلَقَى مِنْهُمْ شَاهِدًا مِثْلَ شَاهِدِي

وَلَمْ تَرْضَ مِنْهُمْ غَائِبًا مِثْلَ غَائِبِي

مجهول

شاهداً : حاضر

تلقى : برخورد کنی

غائباً : غائب

هیچ شاهد و حاضری، همچون شاهد من نخواهی یافت و از هیچ غایبی، همچون غائب من خوشنود نخواهی شد. (هم در حضور و هم در غیبت، دوستی خود را حفظ می کنم.)

لَ : حرف جواب لِ «لو» ( فی البيت السَّابِق )      ما : حرف نفیّ

تَلَقَى : فعل جواب الشَّرَط لِ «لو» فی البيت السَّابِق مضارع، فاعله ضمير "أنت"

المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

منهم : جارٌّ ومجرور محلاً متعلّق ب : تلقى      شاهداً : مفعولٌ به منصوب

مثل : نعت منصوب      شاهد : مضافٌ اليه مجرور تقدیراً

ي : مضافٌ اليه مجرور محلاً      و : حرف عطف

لم ترضَ : فعل مضارع مجزوم فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية معطوفة  
منهم : جارٌ و مجرور متعلق ب : لم ترض

غائباً : مفعولٌ به منصوب      مثل : نعت منصوب

غائب : مضافٌ اليه منصوب تقديرأ      ي : مضافٌ اليه مجرور محلاً



۱۹۶- إذا ما أتت من صاحبٍ لك زَلَّةٌ      فكن أنت مُحْتَالاً لِزَلَّتِهِ عُدْرًا  
سالم بن وابصة

زَلَّةٌ : لغزشی      مُحْتَالاً : چاره جو

عُدْرًا : عذر، بهانه

هرگاه از دوستت اشتباهی سر بزنند ، در این صورت برای اشتباه و لغزش وی  
، بهانه ای پیدا کن.

إذا ما : اسم الشرط، دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية ، غير جازم/ ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محلاً ، متعلق ب : جواب الشرط "كن" ( ما : حرف زائدة)

أتتُ : فعل الشرط ماضٍ فاعله "زَلَّةٌ" والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً

من صاحب : جارٌ و مجرور، متعلق ب : أتتُ

لك : جارٌ و مجرور متعلق ب : أتت

زلة : فاعل مرفوع      ف : حرف جواب

كن : فعل ناقص جواب الشرط ماضٍ اسمه ضمير أنت المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

أنت : مؤكّد لفظي لمؤكدّه ضمير أنت المستتر في "كن"

محتالاً : خبر كان منصوب      لزلة : جارٌ و مجرور متعلق ب : محتالاً



ه : مضاف الیه مجرور محلاً      عذراً : مفعول به منصوب لشبه فعل "محتالاً"



۱۹۷- لَكِنْ أَتَتْ بَيْنَ السُّرُورِ مَسَاءً      وَالْمَرْءُ يُشْرِقُ بِالزَّلَالِ الْبَارِدِ  
أبوفراس الحمدانی

مساءة : ناخوشی      یشرق : می گیرد، گلوگیر می شود

الزلال البارد : آب سرد زلال

اما به هنگام شادی ، ناخوشی و بدی آمد ؛ آری آدمی گاهی با آب سرد و محوارا هم گلویش می گیرد.

لكن : حرف حسب ما قبلها

أتت : فعل ماضٍ فاعله "مساءة" والجملة فعلية

بين : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعول فيه ، منصوب متعلق ب : أتت

السُّرُور : مضاف الیه مجرور      مساءة : فاعل مرفوع

و : حرف عطف      المرء : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

یشرق : فعل مضارع، فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً

بالزلال : جارٌ ومجرور متعلق ب : یشرق      البارد : نعت مرفوع



۱۹۸- أَحَبُّ الْفَتَى يَنْفِي الْفَوَاحِشَ سَمْعُهُ      كَانَ بِهِ عَنْ كُلِّ فَاحِشَةٍ وَقَرَأَ  
الشاعر السابق

الفواحش (ج الفاحشة) : سخنان ناپسند      ینفی : نمی پذیرد

سمع : گوش      وقرا : پرهیز کردن ، دوری جستن

جوانی را که گوشش از سخنان زشت و ناپسند دوری می جوید ، دوست دارم ؛ گویی که از هر سخن زشت و یاوه ای پرهیز می کند.

أحبّ : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمير أنا المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية الفتي : مفعول به منصوب تقديرأ

ينفي : فعل مضارع فاعله “سمع” والجملة فعلية حالیه، منصوبة محلاً صاحبها : الفتي الفواحش : مفعول به مقدم ( على الفاعل ) منصوب

سمع : فاعل مؤخر مرفوع ه : مضاف اليه مجرور محلاً

كانَ : حرف مشبّهة بالفعل به : جارّ و مجرور متعلّق ب : وقرأ

عن كل : جارّ و مجرور، متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدم مرفوع محلاً

فاحشة : مضاف اليه و مجرور وقرأ : اسم كأنّ المؤخر المنصوب والجملة اسمية



۱۹۹- سَلِيمٌ دَوَاعِي الصُّدْرِ لَا بَاسِطاً أَدَى وَلَا مَانِعاً وَلَا قَائِلاً هُجْرًا

الشاعر السابق

سليم : سالم، به جا دواعي (جمع داع) : خواسته، انگیزه

الصدر : سینه باسطاً : بازکننده، گسترنده

أدى : آزار، اذیت هجراً : سخن زشت و ناپسند، یاوه و هزل

(جوان) خواسته های درونی به جایی دارد ؛ در حالیکه آزاررسان نیست، مانع خیر و خوبی نمی شود و سخنان زشت و یاوه بر زبان نمی آورد.

سليم : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقديره : “هو سليم” والجملة اسمية

دواعي : مضاف اليه مجرور تقديرأ لا : حرف نفی

باسطاً : حال مفردة منصوبة صاحبها : ضمير هو المحذوف

أذى : مفعول به منصوب لشبه فعل باسطاً

و : حرف عطف

قائلاً : معطوف منصوب

هجرأ : مفعول به منصوب لشبه فعل قائلاً



۲۰۰- إِنْ يَحْسُدُونِي فِإِنِّي غَيْرُ لَأْتِمِهِمْ قَبْلِي مِنَ النَّاسِ أَهْلُ الْفَضْلِ قَدْ حُسِدُوا  
کمیت الأسدی

يَحْسُدُونِي : به من حسادت می کنند

غیر لائمههم : آنان را سرزنش نمی کنم

أهل الفضل : خردمندان

قد حسدوا : مورد حسادت واقع شدند

اگر به من حسد ورزند، من ایشان را سرزنش نمی کنم؛ چرا که، برخی مردم  
بزرگوار و دانا، پیش از من، مورد حسادت قرار گرفتند.

إِنْ : حرف الشرط

يَحْسُدُوا : فعل الشرط مجزوم بحذف نون الإعراب فاعله ضمير "او" البارز والجملة فعلية

ن : حرف وقاية

ي : مفعول به منصوب محلاً

ف : حرف جواب

إِنِّي غَيْرُ لَأْتِمِهِمْ : جملة اسمية جواب الشرط

مجزوم ("هم" : مضاف إليه مجرور لفظاً ومفعول به معنى منصوب لشبه فعل "لائم" )

قبل : ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب تقديرأ، متعلق ب : حسدوا

من الناس : جار و مجرور متعلق ب : حسدوا

أهل : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

حسدوا : فعل ماضٍ مبني للمجهول، نائب فاعله ضمير "او" البارز والجملة فعلية



۲۰۱ - فِي صَحْنٍ آجَامٍ حَصَاهَا لَوْلُوُ  
وَتَرَاهَا مِسْكٌ يُشَابُ بِعَنْبَرٍ  
البحتری

آجام (ج آجم، ج أجمه) : بیشه، سرزمین پردرخت

صحن : عرصه حصی (واحدھا، حصاة) : سنگریزه

لؤلؤ : مروارید، در، گوهر

مسک : مشک

یشاب : آمیخته می شود

عنبر : عنبر

در عرصه بیشه هایی که سنگریزه اش مانند مروارید (درخشان)، و خاکش مشکى آمیخته به عنبر بود...

في صحن : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة، خبر مقدم مرفوع محلاً ل

“مخضرة” في البيت التالى

آجام : مضاف اليه مجرور

حصی : مبتدأ مرفوع تقديرأ والجملة اسمية نعتية مجرورة بالتبعية من منعوتها : آجام

ها : مضاف اليه مجرور محلاً

لؤلؤ : خبر مرفوع

و : حرف عطف

تراب : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية معطوفة على “حصاها.....”

مسك : خبر مرفوع

یشاب : فعل مضارع نائب فاعله ضمير “هو” المستتر فيه جوازا والجملة فعلية

نعتية مرفوعة بالتبعية من منعوتها : مسك

بعنبر : جارّ و مجرور متعلّق ب : یشاب



۲۰۲-مُخَضَّرَةٌ وَالْغَيْثُ لَيْسَ بِسَاكِبٍ

وَمُضِيَّةٌ وَاللَّيْلُ لَيْسَ بِمُقَمَّرٍ  
الشاعر السابق

مخضرة : سبزه زار

الغيث : ابر پرباران

ساکب : فرو ریزنده

مضیة : روشنائی بخش، نور ده

مقمر : مهتاب

سبزه زاری بود که باران در آن نمی بارید و روشنائی بود که شب در آن مهتاب نبود.

مخضرة : اسم فاعل من (إخضر، يخضر، اخضراراً)، مبتدأ مؤخر مرفوع ل "فی صحن ..."  
فی البيت السابق والجملة اسمية

و : حرف اللصوق (زائد يلتصق بالجملة الواقعة نعتاً)

الغيث : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية نعتية مجرورة بالتبعية من منعوتها : آجام

لیس : فعل ناقص اسمه ضمير "هو" المحذوف والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً

ب : حرف جر للتوكيد

ساکب : اسم فاعل / مجرور لفظاً و خبر معنى منصوب

و : حرف عطف

مضیة : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية معطوفة على مخضرة

واللَّيْلُ لَيْسَ بِمُقَمَّرٍ : إعراب "و الغيث ليس بساکب"



۲۰۳-فَاعْلَمْ بِأَنَّكَ مَا قَدَّمْتَ مِنْ عَمَلٍ

يُحْصَى عَلَيْكَ وَبِأَنَّ الَّذِي خَلَقْتَ مَوْرُوثُ  
مجهول

قَدِّمْتُ : پیش از خود فرستادی      يُحْصِي : به حساب می آید  
خَلَّفْتُ : پس از خود بگذاری، به ارث گذاشتی

یقیناً بدان که هر عمل تو ، به حساب آید و هر چه را برجای بگذاری ، به ارث برده شود.

ف : حرف ابتدائية

اعْلَمْ : فعل أمر فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية و مفعولاه  
عبارة "بأنك....."

ب : حرف جرّ      أَنْ : حرف مشبهة بالفعل

ك : اسم أَنْ منصوب والجملة اسمية مجرورة محلاً

مَا : اسم الشرط / مبتدأ مرفوع محلاً و الجملة اسمية

قَدِّمْتُ : فعل الشرط فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية

مِنْ : حرف جارّ زائد      عمل : مجرور لفظاً و مفعول به معنی منصوب

يُحْصِي : فعل جواب الشرط مضارع مبني للمجهول نائب فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً  
(مرجعه، ما) والجملة فعلية و (كل عبارة ما قَدِّمْتُ ..... ) خبر "ما" مرفوع محلاً

و : حرف عطف      أَنْ : حرف مشبهة بالفعل

الَّذِي : اسم أَنْ منصوب محلاً و الجملة اسمية معطوفة على (أنتك ما....)

خَلَّفْتُ : فعل فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية صلة عائدها : محذوف ومفعوله محذوف  
لوضوحه و"بأنّ الذي خَلَّفْتُ مؤوّل الى "بمُخْلَفِكَ"، جارّ و مجرور متعلّق ب : اعلم  
موروث : خبر مرفوع



۲۰۴- ذوالجهل یفعل ما ذو العقل یفعله      فی الثائبات و لكن بعد ما افتضح  
مجهول

ذوالجهل : نادان      ذوالعقل : خردمند

الثائبات ( ج الثائبة ) : حوادث روزگار، ناملازمات

افتضح : رسواشد، افتضح کرد

نادان به هنگام گرفتاری ها و مصیبت ها ، همان کار خردمند را انجام می دهد ؛ البته  
پس از آنکه رسوا گردید.

ذو : اسم من الأسماء الخمسة / مبتدأ مرفوع بالواو و الجملة اسمية

الجهل : مضاف اليه مجرور

یفعل : فعل مضارع ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية ، خبر مرفوع محلاً

ما : اسم موصول عامّ / مفعول به منصوب محلاً

ذو : مبتدأ مرفوع بالواو و الجملة اسمية صلة عائدها : ضمير "ه" فی "یفعله"

یفعل : فعل ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية ، خبر مرفوع محلاً

ه : مفعول به منصوب محلاً      فی الثائبات : جارّ و مجرور متعلّق ب : یفعل

و : حرف عطف      لكن : حرف ابتداء "استدراك" ( إذا سبقته الواو )

بعد : اسم دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعول فيه ، منصوب متعلّق ب : یفعل ، تقديره : "

ولكن یفعله بعد..."      ما : حرف مصدرية و مع "افتضح" فعل

فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية مصدر مؤوّل تقديره : "افتضاحه"

مضاف اليه مجرور محلاً أو اسم موصول عامّ / مضاف اليه مجرور محلاً و الجملة بعده صلة

عائدها : ضمير هو المستتر فی الفعل (والألف للضرورة الشعرية)



۲۰۵- إِذَا أَمَّ وَجَهَ الرُّشْدِ آلَ مَضَلَّةَ

وَإِنْ رَامَ بَابَ الْخَيْرِ عُوْجِلَ بِالْقَفْلِ  
مجهول

أَمَّ : قصد کند

الرُّشْد : راهنمای ، هدایت

آلَ : برگشت

مَضَلَّةَ : گمراهی

رام : قصد کند ، آهنگ کند

باب : در

عُوْجِلَ : شتاب کرده شود

هرگاه که راه هدایت در پیش گیرد ، گمراه بازگردد ؛ و اگر قصد درگاه خیر کند ، در شتابان بر روی وی بسته شود.

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة الى الجملة الفعلية ، غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً متعلق ب : جواب الشرط (آل)

أَمَّ : فعل الشرط ماضٍ فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية مضاف اليه

مجرور محلاً وجه : مفعول به منصوب

آل : فعل ماضٍ ( مادته "أول" ) جواب الشرط فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً

والجملة فعلية مضلة : مصدر مؤول إلى المشتق تقديره :

ضالاً ، حال مفردة منصوبة ، صاحبها : ضمير "هو" المستتر في "آل" و : حرف عطف

إن : حرف الشرط

رام : فعل الشرط ماضٍ مجزوم محلاً وجوباً فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية

عُوْجِلَ : فعل مبني للمجهول ( من باب مفاعلة ) ، جواب الشرط مجزوم محلاً وجوباً نائب

فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

بالقفل : جارٍ و مجرور متعلق ب : عُوْجِلَ





۲۰۶- فَإِنَّ الْجُرْحَ يَنْفَرُ بَعْدَ حِينٍ

إِذَا كَانَ الْبِنَاءُ عَلَى الْفَسَادِ  
المتنبی

الجرح : زخم و جراحت

ينفرُ : آماس می کند، ورم می کند

بعدَ حينٍ : پس از چندی

البناء : پایه و اساس

بی تردید ، هرگاه اصل و اساس زخم چرکین باشد ، پس از مدتی ورم (آماس) کند. (زخمی که کاملاً بهبود نیافته است ، اگر به درستی درمان نشود ، دوباره ورم کند ؛ به گونه ای که شاید به سختی درمان گردد.)

بعدَ : اسم دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب ، متعلق ب : ينفِرُ

حينٍ : مضاف اليه مجرور

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية ، غير جازم / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه

منصوب محلاً ، متعلق ب : جواب الشرط المحذوف

كان : فعل الشرط ناقص ، اسمُ البناء و الجملة فعلية مضافٌ اليه مجرور محلاً

البناء : اسم كان مرفوع

على الفساد : جارٌ و مجرور متعلق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر منصوب محلاً



۲۰۷- وَفِي عَيْنَيْهِ تَرْجَمَةٌ أَرَاهَا

تَدُلُّ عَلَى الصُّغَائِنِ وَالْحُقُودِ  
البحتری

ترجمة : نشانه

الصُّغَائِنِ ( ج الصُّغَيْنَةِ ) : کینه

الحقود ( ج الحِقْدِ ) : کینه، دشمنی

در چشمانش ، نشانه ای از کینه های دیرینه و دشمنی ها می بینم .

و : حرف حسب ما قبلها      في : حرف جرّ

عیني : مجرور بالياء و فی عینی : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدّم  
مرفوع محلاً

ترجمة : ( من فَعَّلَ، يُفَعِّلُ )، مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية

أرى : فعل مضارع، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية نعتية مرفوعة

بالتبعية من منعوتها : ترجمة      ها : مفعول به منصوب محلاً

تدلّ : فعل مضارع، فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية حالية منصوبة

صاحبها : "ها" فی أراها

علي الضعائن : جارّ و مجرور متعلّق ب : تدلّ الحقوق : معطوف مجرور



۲۰۸- بَقَاؤُهُمْ عِصْمَةُ الدُّنْيَا وَ عِزُّهُمْ      سَجَفَ عَلَى بَيْضَةِ الْإِسْلَامِ مُنْسِدِلُ

الشاعر السابق

بقاء : پایداری      عصمة : حفظ، نگهداری

سجف : پرده، پوشش      بیضة : حوزه، دایره

منسدل : آویخته

جاودانگی و پایداری آنان، موجب امنیت و حفظ جهان ؛ و عزت و توان آنان، به  
سان پرده ای آویخته، در سراسر جهان اسلام است. (سراسر جهان اسلام، زیر  
چتر حمایت ایشان قرار می گیرد.)

بقاء : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية      عصمة : خبر مرفوع

و : حرف عطف      عزّ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية معطوفة

سجف : خبر مرفوع

علی بیضة : جارّ و مجرور متعلّق ب : منسدل  
منسدل : اسم فاعل من باب انفعال / نعت مرفوع بالتّبعیة من منعوتها : سجد



۲۰۹- فیل کرَضَوی حین تلبس من رِقاقِ التّعیم بُرداً  
یزهی بخرطوم کمثل الصّوّجان یردّ ردّا  
أبو الحسن الجوهري

|                   |                                 |
|-------------------|---------------------------------|
| رضوی : کوهی است   | رقاق ( ج رقیق ) : نازک          |
| الغیم : ابر       | بُرداً : جامه                   |
| یزهی : ناز می کند | خرطوم : خرطوم                   |
| الصّوّجان : چوگان | یردّ ردّا : بسیار رفت وگشت دارد |

(کوهی) همچون "رضوی"، هرگاه جامه ای از ابرهای نازک پوشد؛ فیلی است به خرطومی - که چون چوگان که بسیار رفت و برگشت دارد - می نازد.

فیل : خبر مرفوع لمبتداً محذوف تقدیره : "هو فیل" والجملة اسمیة  
کرَضَوی : جارّ و مجرور تقدیراً متعلّق ب : محذوف شبه الجملة حال منصوبة صاحبها : فیل  
حین : اسم دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب متعلّق ب : یزهی  
تلبس : فعل مضارع فاعله ضمیر "هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلیة مضافٌ الیه مجرور محلاً  
من رِقاق : جارّ و مجرور متعلّق ب : تلبس برداً : مفعولٌ به منصوب  
یزهی : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً مرجعه : فیل  
والجملة فعلیة نعتیة مرفوعة بالتبعیة من منعوته : "فیل"  
بخرطوم : جارّ و مجرور متعلّق ب : یزهی ک : حرف تشبیه زائد للتّوكید

کمثل : جارّ و مجرور (لا متعلّق لهما لأنّ حرف الجرّ زائد) و مثل اسم متوغّل فی الإيهام /  
 مجرور بحرف جر لفظاً و نعت مجرور معنی بالتبعیة من منعوتہ : خرطوم  
 یرد : فعل فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلیة حالیة منصوبة  
 صاحبها : الصّولجان ردأ : مفعول مطلق تأکیدى منصوب



۲۱۰- أو کُم راقصة تُشیرُ به إلی النَّدْمَانِ وَجَدَا

أو کالمُصلَّبِ شُدَّ جَنَبَاهُ إلی جِذْعَيْنِ شُدَّا  
 الشّاعر السّابق

|  |                          |
|--|--------------------------|
| کُم : آستین                                  | راقصة : رقص کننده، رقاصه |
| النَّدْمَانِ (ج التَّدِم) : هم بیاله، همنشین | وجدَا : شور و شوق        |
| المُصلَّب : دار آویخته                       | شُدَّ : بسته شد          |
| جَنَبَاهُ : دو پهلوی                         | جذع : تنه درخت           |

یامانند آستین زن رقاصه که از شور و شوق او را به همنشینان نشان می دهد؛  
 ویا همچون به دار آویخته که دوپهلوی بسیار محکم به تنه دو نخل بسته باشند.

أو : حرف عطف

کُم : مجرور معطوف علی (کمثل الصّولجان)

راقصة : مضاف الیه مجرور

تشییر : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمیر "هی" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلیة  
 نعتیة مجرورة بالتبعیة من منعوتها : راقصة  
 به : جارّ و مجرور محلاً متعلّق ب : تشییر  
 إلی النَّدْمَانِ : جارّ و مجرور متعلّق ب : تشییر

وَجَدًا : حال جامدة مفردة منصوبة ( مؤولة الى المشتق تقديرها : واجدة ) صاحبها : "هى"  
 فى "تشير"

أو : حرف عطف      كالمصَلَّب : معطوف على «كم»....

شَدَّ : فعل ماضٍ مبنى للمجهول نائب فاعلهُ : (جنباً) والجملة فعلية حالية منصوبة  
 صاحبها : المصَلَّب      جنباً : نائب فاعل مرفوع بالالف

هـ : مضاف اليه مجرور محلاً

الى جذعين : جارٌّ ومجرور بالياء متعلّق بـ : شدّ

شَدًّا : مفعول مطلق تأكيدى منصوب



وَكَاثِلُهُ بُوقٌ يُحَرِّكُهُ لِيَنْفُخَ فِيهِ جَدًّا

.....-۲۱۱

الشاعر السابق

بوق : بوق

كَأَنَّ : گویا

جَدًّا : به جد، بسیار

لِيَنْفُخَ : بدمد

وگویا ( خرطوم )، شیپوری است که فیل آن را به حرکت در می آورد تا محکم در آن  
 بدمد.

كَأَنَّ : حرف مشبّهة بالفعل

و : حرف عطف

هـ : اسم كَانَ منصوب محلاً والجملة اسمية      بوق : خبر مرفوع

يَحْرِّكُ : فعل مضارع (من باب تفعيل) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و

الجملة فعلية نعتية مرفوعة بالتبعية من منعوتها : بوق

لِ : حرف جرّ

هـ : مفعول به منصوب محلاً

يَنْفُخُ : فعل مضارع منصوب بـ "أن" المقدرة فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً

والجملة فعلية مصدر مؤول تقديره : “للتفتح” جارّ و مجرور متعلّق ب : يحرك  
 فيه : جارّ و مجرور متعلّق ب : ينفخ  
 جداً : مفعول مطلق تأكیدی منصوب ( عامله : محذوف وجوباً تقديره : جداً جداً )



۲۱۲- لَعَيُونِ الْخُطُوبِ فِيهَا خُشُوعٌ      وَلِقَلْبِ الزَّمَانِ فِيهَا وَجِيبُ  
 البحتريّ

عيون الخطوب : چشمان حوادث      وجیب : دچار تیش و اضطراب  
 چشمان حوادث در برابر آن فروتن ، و دل زمانه در برابر آن مضطرب و پرتیش  
 است .

لعيون : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدّم مرفوع محلاً  
 فيها : جارّ و مجرور متعلّق ب : خشوع  
 خشوع : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية و : حرف عطف  
 لقلب : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مقدّم مرفوع محلاً  
 الزمان : مضاف اليه مجرور      فيها : جارّ و مجرور متعلّق ب : وجيب  
 وجيب : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية معطوفة



۲۱۳- هَوْنٌ عَلَيْكَ وَلَا تُؤْلَعُ بِإِشْفَاقِ      فَأَيْنَمَا مَالُنَا لِلْوَارِثِ الْبَاقِي  
 يزیدبن خذّاق

هونّ : آسان گیر      لا تولع : آزمند نباش  
 إشفاق : ترس و نگرانی      إنّما : فقط

الوارث : میراث خوار، بازماندگان

(دنیا را) برخودت آسان بگیر و با نگرانی و ترس بر آن حرص موز؛ زیرا دارایی ما فقط برای بازماندگان باقی می ماند.

هُونَ : فعل أمر (من باب تفعیل) فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً (مفعوله، محذوف تقديره : الذّنبُ) والجملة فعلية عليك : جارّ و مجرور محلاً متعلّق ب : هُون  
و : حرف عطف

لاَتولُعُ : فعل مضارع مجزوم (من باب إفعال) مبنى للمجهول سماعاً فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية (برخی افعال چون : عُنى به و يُهرعون .... - سماعی و بی قاعده - ساختار مجهول دارند ولی این گونه افعال نیاز به فاعل دارند نه نائب فاعل).

ياشفاق : جارّ و مجرور متعلّق ب : لاَتولُعُ ف : حرف جواب  
إنّما : أداة حصر (مركبة من "إنّ" حرف مشبّهة بالفعل و "ما" حرف كافتة)  
مالٌ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية نا : مضاف اليه مجرور محلاً  
للوارث : جارّ و مجرور متعلّق ب : الباقي الباقي : خبر مرفوع تقدیراً



۲۱۴- إن تَلَقَّه حَدَثًا فِي السَّنِّ مُقْتَبِلًا      لِإِنَّهُ نَصَفَ فِي الرِّأْيِ مُكْتَهِلٌ  
البحتری

إن تَلَقَّه : اگر اورا بیای  
السَّن : سن، عمر  
نَصَف : دادگر، عادل، میان سال  
حَدَثًا : جوان  
مُقْتَبِلًا : عاقل و تیز هوش  
مُكْتَهِل : سالخورده، سپید موی، پیر

اگر او را از لحاظ سنی، جوانی عاقل و تیز هوش یابی؛ پس بی تردید، او در تدبیر و اندیشه دادگری، با تجربه است.

إِنْ : حرف الشرط

تَلَقَّ : فعل الشرط مجزوم بحذف حرف العلة، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

هـ : مفعول به منصوب محلاً  
حدثاً : حال مفردة منصوبة، صاحبها : "هـ"

في السَّن : جارّ و مجرور متعلّق ب : مقتبلاً

مقتبلاً : نعت منصوب بالتبعية من منعوته : "حدثاً"

فَ : حرف جواب  
إِنْ : حرف مشبهة بالفعل

هـ : اسم إن منصوب محلاً والجملة اسمية جواب الشرط

نصف : خبر مرفوع

في الرّأي : جارّ و مجرور، متعلّق ب : مكتهل

مكتهل : نعت مرفوع بالتبعية من منعوته : "نصف"



۲۱۵- وَ كَيْفَ تَخَازِلُ الْأَيْدِي إِذَا مَا

تَعَاقَدَتِ الْأَنْمَالُ بِاشْتَبَاكِ

مجهول

تخازل : خوار و ضعیف می شود

الأيدي (ج يد) : دست

تعاهدت : هم پیمان شدند

الأنامل (ج أظفلة) : سرانگشت

اشتباك : به یکدیگر پیوستن، درگیری، پیوستگی

زمانی که انگشتان، عهد و پیمان بسته اند که با هم پیوند خورده و متحد باشند؛ (از یکدیگر پشتیبانی نمایند.) چگونه دست ها، ناتوان و ضعیف شوند و یکدیگر را فرو گذارند.



و : حرف حسب ما قبلها

کیف : اسم استفهام ( یستفهم بها عن حالة الشيء ) / مفعول مطلق بالنیابة منصوب محلاً  
تقديره : ائى تخاذل تتخاذل

تخاذل : فعل مضارع (من باب تفاعل و قد حذف ت للتحفیف) فاعله "الأیدی" والجملة فعلية  
الایدي : فاعل مرفوع تقدیراً

إذا ما : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية ، غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه  
منصوب محلاً، متعلق ب : جواب الشرط المحذوف (ما : حرف زائدة)

تعاقدت : (من باب تفاعل)، فعل الشرط ماضٍ فاعله "الأنامل" والجملة فعلية ،  
مضاف اليه مجرور محلاً

باشتباك : جارّ ومجرور متعلق ب : تعاقدت



۲۱۶- مِثْلُ الدُّعَاءِ مَتَى يَعلُو إِلَى صُعدٍ      أو كَالْقَضَاءِ مَتَى يَهِوى إِلَى صَبِّ  
مجهول

یعلو : اوج می گیرد      صُعد : بلندى  
القضاء : حکم، قضا و قدر      یهوى : فرود می آید  
صب : نشیب

(اسب) هرگاه به فراز می رود ، همچون نیایش و دعاست ؛ (که در یک چشم به هم  
زدن زمین تا آسمان را طی می کند.) و یا هرگاه رو به نشیب آید، مانند قضا و قدر  
است. (که لحظه ای از عرش برین به زمین می رسد.)

مثل : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقدیره : "هو مثل..." والجملة اسمية  
متى : ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً، متعلق ب : یعلو

یعلو : فعل مضارع، فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية  
 إلى صعد : جارّ ومجرور متعلّق ب : یعلو أو : حرف عطف  
 كالقضاء : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة اسمية معطوفة على ( مثل ... )  
 متى : ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً، متعلّق ب : یهوى  
 یهوى : فعل مضارع، فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية  
 إلى صبب : جارّ ومجرور متعلّق ب : یهوى



۲۱۷- تُسَائِلُ عَنْ حَصِينٍ كُلِّ رَكْبٍ      وَ عِنْدَ جُهِينَةَ الْخَبْرُ الْيَقِينُ  
 أُنْخَسَ بَنُ كَعْبٍ

تسائلُ : می پرسد  
 حصین : اسم خاص  
 کلّ رکب : هر کاروانی، هر سواری  
 جهینه : اسم خاص  
 الیقین : صحیح، درست

( صخره خواهر حصین ) از هر سواری، حال حصین را می پرسد ؛ در حالی که خبر درست پیش جهینه است.

تسائلُ : فعل مضارع (من باب تفاعل)، فاعله ضمیر "هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية  
 کلّ : مفعولٌ به منصوب  
 و : حرف حالیه  
 عند : اسم دائم الإضافة / ظرف مکان أو مفعولٌ فيه ، منصوب محلاً متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مقدم مرفوع محلاً  
 جهینه : مضافٌ الیه مجرور بالفتحة  
 الخبرُ : مبتدأ مؤخّر مرفوع والجملة اسمية حالیه منصوبة صاحبها : ضمیر "هی" فی "تسائلُ"  
 الیقین : نعت مرفوع



۲۱۸- جَمَالُ اللَّيَالِي فِي بَقَائِكَ فَلْيَدُم

بَقَاؤُكَ فِي عِزِّ عَلَيَّهِنَّ زَائِدٌ

البحتری

جمال : زیبایی      بقاء : پایداری، جاودانگی

لیدم (دام، یدوم، لیدم) : مداوم باد، پایدار بماند      زائد : فزونی

زیبایی شب در جاودانگی توست ! پس جاودانگی ات با عزت و بزرگی بسیار پایدار بماند. ( امیدوارم همیشه پایدار بمانی.)

جمال : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية      الليالي : مضاف اليه مجرور تقديرأ

في بقاء : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مرفوع محلاً

ك : مضاف اليه مجرور      ف : حرف نتيجة

لیدم : فعل مضارع ( دام، یدوم ) مجزوم فاعله "بقاء" والجملة فعلية

بقاء : فاعل مرفوع      في عزّ : جارّ و مجرور متعلّق ب : یدم

عليهنّ : جارّ و مجرور متعلّق ب : زائد      نعت مجرور بالتبعية من منعوته "عزّ"



۲۱۹- نَفْسِي فِدَاؤُكَ لِأَلْقَدَرِي بَلْ أَرَى

أَنْ الشَّعِيرَ وَقَايَةَ الْكَافُورِ

{أبو جعفر الإسكافي}

الشّعير : دانه جو      وقاية : نگهدار

الكافور : كافور

جانم فدایت باد ! نه اینکه جان من ارزشی دارد ؛ بلکه می بینم که جو ، نگهدار کافور است. (چیزی بی ارزش ، حافظ چیز ارزشمند و گرانبهاست.)

نفس : مبتدأ مرفوع تقديرأ والجملة اسمية

- ی : مضاف الیه مجرور محلاً      فداء : خبر مرفوع
- ک : مضاف الیه مجرور محلاً      لا : حرف نفی
- لقدِر : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة حال منصوبة صاحبها : نفس
- بل : حرف عطف
- أرى : فعل یقین مضارع، فاعله ضمیر "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلیة
- أن : حرف مشبّهة بالفعل
- الشّعیر : اسم أن منصوب و الجملة اسمیة سدّت مسدّ المفعولین منصوبة محلاً
- وقایة : خبر مرفوع
- الکافور : مضاف الیه مجرور لفظاً ومفعولٌ به معنی "منسوب لشبه فعل "وقایة"



- ۲۲۰- تَهْتَزُّ مِثْلَ اهْتِزَازِ الْغُصْنِ حَرَكُهُ      مُرَوِّرٌ غَیْمٍ مِّنَ الْوَسْمِيِّ سَحَاحٍ
- البحتری
- تَهْتَزُّ : به جنبش می آید، تکان می خورد      اهتزاز : جنبیدن، تکان
- الْغُصْنِ : شاخه      حَرَكٌ : به حرکت آورد
- مرور : عبور، گذر      غیم : ابر
- الوسمی : باران بهاری      سَحَاح : ریزان

مانند تکان خوردن شاخه ای که عبور ابرهای فراوان بهاری، آن را به حرکت درآورده باشد، به جنبش در می آید.

- مثلاً : مفعول مطلق بالنیابة منصوب      اهتزاز : مضاف الیه مجرور
- حَرَكٌ : فعل ماضٍ (من باب تفعیل) فاعله "مرور" والجملة فعلیة حالیة منصوبة صاحبها : الغصن
- هُ : مفعولٌ به منصوب محلاً      مرور : فاعل مرفوع

من الوسمي : جارّ و مجرور متعلّق ب : مرور  
سَحَّاح : نعت مجرور بالتَّبَعِيَّة من منعوته "غيم"



۲۲۱- وَ يَرْجِعُ اللَّيْلُ مُبَيِّضًا إِذَا ابْتَسَمَتْ      عَنْ أَيْضَ خَضَلِ السَّمْطَيْنِ وَضَّاحِ  
الشاعر السابق

يرجع : باز می گردد      الليل : شب  
مُبَيِّضًا : روشنی      ابتسمت : تبسم کرد، خندید  
أبيض : سفید      وضّاح : درخشان  
خَضَلٍ : مروارید، گوهر نیکو و درخشان  
السَّمْطَيْنِ : رشته به مروارید کشیده (رشته مروارید)، دو رشته

هرگاه او از سفیدی و روشنی دو رشته گوهر (دندان) تبسم کند ؛ گویی که شب  
با روشنی بسیار ، باز می گردد.

مُبَيِّضًا : (اسم فاعل من باب افعال) حال مفردة منصوبة، صاحبها : اللَّيْلُ  
إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه،  
منصوب محلاً، متعلّق ب : جواب الشرط المحذوف تقديره : "إذا ابْتَسَمَتْ....، يرجع...."  
ابْتَسَمَتْ : فعل الشرط ماضٍ (من باب افتعال) فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً و الجملة  
فعلية، مضافٌ اليه مجرور محلاً  
عَنْ أَيْضَ : جارّ و مجرور بالفتحة، متعلّق ب : ابْتَسَمَتْ  
خَضَلٍ : نعت مجرور بالتَّبَعِيَّة من منعوته "أبيض"  
السَّمْطَيْنِ : مضافٌ اليه مجرور بالياء

وضّاح : نعت مجرور بالتبعية من منعوته "أبيض"



۲۲۲- کَالْفَصْنِ حَرَكَهَ النَّسِيمِ وَإِنَّمَا زَادَتْ عَلَيْهِ بِدُمْلَجٍ وَ سِوَارٍ  
بجهول

الفصن : شاخه      إنما : فقط، تنها

دملج : بازو بند      سوار : دستبند

وی، همچون شاخه ای است که نسیم آن را تکان دهد؛ درحالی که فقط، دستبند و انگویی را به آن بیافزود.

کالفصن : جارّ و مجرور متعلّق ب : حسب ما قبلها

حرّک : فعل ماضٍ (من باب تفعیل) فاعله "النسیم" والجملة فعلية حالية منصوبة صاحبها :  
الفصن

هـ : مفعول به منصوب محلاً      التّسیم : فاعل مرفوع

و : حرف عطف

إنما : أداة حصر (مركب من "إن" حرف مشبهة بالفعل و "ما" حرف كافة)

زادت : فعل ماضٍ فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازا (مرجعه : المرأة المحذوفة) والجملة فعلية  
عليه : جارّ و مجرور متعلّق ب : زادت

ب : حرف جرّ      دملج : مجرور لفظاً و مفعول به معنی منصوب

و : حرف عطف      سوار : معطوف على دملج



۲۲۳- مِنْ بَعْدِ مَا كَانَ لَيْلِي لِأَصْبَاحٍ لَهُ

كَانَ أَوَّلَ يَوْمِ الْحَشْرِ آخِرُهُ

المتنبى

صبح : صبح و بامداد

يوم الحشر : روز قیامت

بعد از (مدت ها) ، شبی بی پایان را سپری کردم ؛ گویا پایان آن ، نخستین روز رستاخیز بود.

من بعد : جارّ و مجرور متعلّق ب : حسب ما قبلها      ما : حرف نفی

كان : فعل ناقص ماضی، اسم "لیل" و الجملة فعلية

لیل : اسم كان مرفوع تقدیراً      ي : مضاف اليه مجرور محلاً

لا : حرف نافية للجنس

صباح : اسم "لا"، مبنى على الفتح ببناء عرضى منصوب محلاً، أو "لاصبح" مبتدأ مرفوع

محلاً و الجملة اسمية خبر كان منصوب محلاً

له : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر لا مرفوع محلاً

كان : حرف مشبهة بالفعل

أول : اسم كان المنصوب و الجملة اسمية      آخر : خبر مرفوع



۲۲۴- صَهْبَاءُ تَلْمَعُ مِنْ خِلَالِ إِنَائِهَا

كَالْمُشْرِقَةِ خِلَالَ إِنَائِهَا

مجهول

صهباء : باده

إناء : ظرف، جام

مُشرقة : پرتوافشانی می کرد

إیات : دایره ای است دور آفتاب (مانند هاله ای از برای ماه)

( این ) باده ای است که از میان جامش می درخشد ، خورشیدی است که در میان هاله ای از نور می تابد...

صهبا : خبر مرفوع مبتدأ محذوف تقدیره : هذه صهبا و الجملة اسمیة

تلمع : فعل مضارع فاعله ضمیر "هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلیة نعتیة مرفوعة

بالتبعية من منعوتها : صهبا من خلال : جارّ و مجرور متعلّق ب : تلمع

إناء : مضافٌ الیه مجرور ها : مضافٌ الیه مجرور محلاً

كالشمس : جارّ و مجرور متعلّق ب : مشرقة

مشرقة : نعت مرفوع بالتبعية من منعوته "صهبا"

خلال : ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً ، متعلّق ب : مشرقة

إيات : مضافٌ الیه مجرور ها : مضافٌ الیه مجرور محلاً



۲۲۵- من كف ناعمة الصبي قد ألبست

حلل الشّباب تَمِيسُ في فُضُلَاتِهَا

بجهول

كفّ : كف دست ، دست

ناعمة : نرم اندام (نازپرورده)

الصّبي : نوجوان (دختر نوجوان)

حلل (ج الحلة) : حله ، جامه

تميس : می خرامد ، می نازد

فُضُلَات (ج فُضْل) : لباس خواب

از دست دختر نوجوانی نرم اندام که تن پوش جوانی را پوشیده بود ، و در جامه های خواب خود به کبر می خرامید.

من كفّ : جارّ و مجرور ، متعلّق ب : حسب ما قبلها

الصّبي : مضافٌ الیه مجرور تقدیراً قد : حرف تحقیق



ألبستُ : فعل ماضٍ مبني للمجهول ، نائب فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية  
حالية منصوبة صاحبها : الصبي حَلَلَّ : مفعولٌ به ثانٍ منصوب  
قميسٌ : فعل مضارع فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية حالية منصوبة  
صاحبها : الصبي في فضلات : جارٌ و مجرور متعلق ب : قميس



۲۲۶- فَإِذَا اصْطَنَعَتْ صَنِيعَةً فَأَعْمَدُ بِهَا بِاللَّهِ أَوْ لِذَوِي الْقَرَابَةِ أَوْ دَعُ حَسَّانَ بْنِ ثَابِتٍ

اصْطَنَعَتْ : نیکویی کردی اعمدُ : انجام بده ، لازم بدان  
ذوي القربى : خویشاوندان، نزدیکان، خویشان دَعُ : رها کن ، ترك كن  
هرگاه نیکی می کنی ، آن را برای خدا انجام بده ؛ یا برای آشنایان ، یا رهایش کن .

ف : حرف حسب ما قبلها إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة  
الفعلية ، غير جازم / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه ، منصوب محلاً ، متعلق ب : جواب الشرط  
اصطنعتُ : فعل الشرط ماضٍ فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية ، مضافٌ اليه مجرور محلاً  
صنiece : مفعول به منصوب ف : حرف جواب  
اعمدُ : فعل أمر ( متعدي بحرف الجر ) جواب الشرط ، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه جوازاً  
والجملة فعلية ها : مجرور لفظاً و مفعول به معنى منصوب

بالله : جارٌ و مجرور متعلق ب : اعمدُ أو : حرف عطف  
لذوي : جارٌ و مجرور بالياء ، متعلق ب : اعمد أو : حرف عطف  
دَعُ : فعل أمر ( من ودَع ، يدَعُ ) ، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية  
معطوفة من معطوف عليها: اعمد



۲۲۷- إِنْ الصَّنِيعَةَ لَا تَكُونُ صَنِيعَةً      حَتَّى يُصَابَ بِهَا طَرِيقُ الْمَصْنَعِ  
 الشَّاعِرُ السَّابِقُ

الصَّنِيعَةُ : احسان، نیکی      یصاب : واقع شود  
 طریق : راه، روش      المَصْنَع : نیکی، خوبی

بی تردید نیکوکاری، نیکی نخواهد بود تا اینکه در مسیر خودش قرار گیرد.

لا تكون : فعل ناقص، مضارع منفی، اسم ضمیر "هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية،  
 خبر مرفوع محلاً

صَنِيعَةً : خبر مرفوع      حَتَّى : حرف جرّ  
 یصاب : فعل منصوب ب"أن" المقدّرة مبنی للمجهول نائب فاعله "طریق" والجملة فعلية  
 مصدر مؤوّل تقديره : "إصابته" مجرور بحرف جرّ محلاً حَتَّى إصابة : جارّ و مجرور، متعلّق  
 ب : صَنِيعَةً

بها : جارّ و مجرور متعلّق ب : یصاب      طریق : نائب فاعل مرفوع



۲۲۸- مَتَى أَرَتِ الدُّنْيَا نِبَاهَةَ خَامِلٍ      فَلَا تَرْتَقِبْ إِلَّا خُمُولَ نَبِيهِ  
 الْبَحْتَرَى

أَرَتِ : نمایاند، نشان دهد      نباهة : نامداری  
 خامل : گمنام      لا ترتقب : انتظار نداشته باش  
 خمول : گمنامی      نبیه : نامدار

هرگاه دنیا، گمنامی را نامدار کند؛ در این صورت، منتظر گمنامی نامداری باش.

متی : اسم الشرط / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً، متعلّق ب : أَرَتِ

أرت : فعل الشرط ماضٍ مجزوم ( من باب إفعال ) ، فاعله الدنيا و الجملة فعلية ( و الكسرة

لدفع التقاء الساكنين )  
نباهة : مفعول به منصوب

خامل : مضاف اليه مجرور لفظاً و فاعل معنی مرفوع لشبه فعل "نباهة"

ف : حرف جواب  
لا ترتقب : فعل جواب الشرط مضارع (من

باب افتعال)، مجزوم ب "لا" الجازمة فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً و الجملة فعلية

إلّا : حرف استثناء

خول : مستثنى مفرغ، بدل منصوب من المبدل منه المحذوف تقديره : شيئاً ( مفعول به منصوب)

نيه : مضاف اليه مجرور لفظاً و فاعل معنی مرفوع لشبه فعل "خول"



وَكَمْ أَمِيرٍ بِالرُّشْدِ غَيْرُ مُطَاعٍ ..... ۲۲۹-

الشاعر السابق

آمر : فرمان دهنده  
الرشد : هدايت

مطاع : اطاعت شونده، فرمانروا

چه بسيار امر به معروف كنده اى، كه فرمانش نبرند.

و : حرف عطف

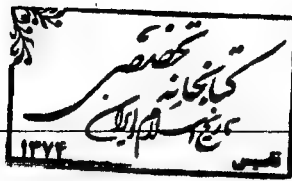
كم : اسم كناية خبرية، مبتدأ مرفوع محلاً و الجملة اسمية

آمر : تمييز كم مجرور

بالرشد : جارّ و مجرور متعلّق ب : آمر  
غير : خبر مرفوع

مطاع : اسم مفعول ( من باب إفعال ) / مضاف اليه مجرور





۲۳۰- ظَلَمْتُكَ إِذْ جَعَلْتُ سِوَاكَ قَصْدِي

أَوِاسْتَكْفَيْتُ غَيْرَكَ عَظَمُ شَأْنِي

الشاعر السابق

ظَلَمْتُكَ : به توستم کردم

جَعَلْتُ : گردانیدم ، قرار دادم

اَسْتَكْفَيْتُ : کفایت طلبیدم، شایسته خود دانستم عَظَمُ : بزرگ ، مهم

هر گاه ، دیگری را مدّ نظر قرار داده ؛ و یا شایسته خود بدانم ؛ به تو ، ستم کرده‌ام .

ظَلَمْتُ : فعلٌ فاعله ضميرٌ "ت" البارز والجملة فعلية

ك : مفعولٌ به منصوب محلاً

إِذْ : اسم دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه ، منصوب محلاً ، متعلّق ب : ظَلَمْتُ

جَعَلْتُ : فعلٌ ( للصيرورة ) فاعله ضميرٌ "ت" البارز والجملة فعلية ، مضافٌ اليه مجرور محلاً

سوى : مفعولٌ به منصوب تقديرأ

قصد : مفعول به ثانٍ منصوب تقديرأ أو : حرف عطف

اَسْتَكْفَيْتُ : فعل ماضٍ ( من باب استفعال ) ، فاعله ضميرٌ "ت" البارز والجملة فعلية

غَيْرَ : مفعولٌ به منصوب

ك : مضافٌ اليه مجرور محلاً عَظَمُ : مفعولٌ به ثانٍ منصوب

شأن : مضافٌ اليه مجرور تقديرأ ي : مضافٌ اليه مجرور محلاً



۲۳۱- الْخَيْرُ يَبْقَى وَ إِنْ طَالَ الزَّمَانُ بِهِ

وَالشَّرُّ أَخْبَثُ مَا أَوْعَيْتَ مِنْ زَادٍ

عبید بن الأبرص

و إِنْ طَالَ : هر چند زمان ببرد ، اگر چه بگذرد

أَحَبُّ : پلیدترین  
 أَوْعَيْتُ : نهادی، اندوخته کردی  
 زاد : توشه

هرچند زمان درازی بگذرد، ولی خوبی بماند، در حالی که بدی پلیدترین توشه ای است که اندوخته ای.

الخير : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

يبقى : فعل مضارع فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازا والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً  
 و : حرف حالیه  
 إن : زائدة وُصلية (بعدها ليس جواب لها)

طال : فعل ماضٍ فاعله الزمان، والجملة فعلية حالیه منصوبة، صاحبها : الخير و رابطها : "و"  
 به : جارٌّ و مجرور متعلّق ب : طال  
 و : حرف عطف

الشّر : خبر مرفوع والجملة اسمية معطوفة  
 أَحَبُّ : خبر مرفوع

ما : اسم موصول عامّ، والجملة التالية صلة له عائدها : محذوف أو ما : حرف مصدرية و  
 أَوْعَيْتُ : فعل ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية و "ما أَوْعَيْتُ" :  
 مصدر مؤوّل، تقديره : إيعانك مضاف اليه مجرور محلاً

من : حرف جر  
 زاد : مجرور لفظاً و مفعول به معنی منصوب



٢٣٢- إِنِّي أَرَى الْأَكْيَاسَ قَدْ تُرْكُوا سُدًى

وَأَعْنَةُ الْأَمْوَالِ طَوُّغُ الْأَحْقَى

مجهول

سدى : بیهوده

الأكياس (ج کيس) : زیرک، باهوش

الأموال (ج المال) : دارایی، مال

أعنة (ج عنان) : افسار

الأحقق : احق، نادان، ابله

طوغ : فرمان

بی تردید، من زیرکان و باهوشان را می بینم که بیهوده و مهمل رها شده اند؛ درحالی که زمام دارایی ها (امور)، در دست نادانان و ابلهان است.

ی: اسم إن منصوب والجملة اسمية

أرى: فعل مضارع، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية، خبر مرفوع محلاً

الأكياس: مفعول به منصوب قد: حرف تحقيق

تركوا: فعل ماضٍ مبني للمجهول، نائب فاعله ضمير "و" البارز والجملة فعلية حالية منصوبة محلاً، صاحبها: الأكياس

سدى: حال مفردة منصوبة، صاحبها: ضمير "و" في "تركوا"

و: حرف حالية أعنة: مبتدأ مرفوع والجملة اسمية حالية

منصوبة، صاحبها: ضمير "أنا" في "أرى" رابطها: و

طوغ: خبر مرفوع



۲۳۳- وَلَمْ أَرِ أَمْثَالَ الرَّجَالِ تَقَاوُتَ

لَدَى الْمَجْدِ حَتَّى عُذُّ أَلْفٍ بِوَاحِدٍ

البحتری

عُدّ: شمرده شد، به حساب آمد

ألف بواحد: هزارتن بایک فرد

لدى المجد: در بزرگی

مانند مردان که در مجد و بزرگی با یکدیگر فرق داشته باشند، ندیده ام؛ به گونه ای که یکی (از آنان) با هزار تن برابری کند.

و: حرف حسب ما قبلها

لم أر: فعل مضارع مجزوم بحذف حرف العلة، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً

والجمله فعلية أمثال : مفعول به منصوب

تفاوتت : فعل ماضٍ ( من باب تفاعل ) فاعله ضمير "هی" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية نعتية منصوبة بالتبعية من منعتها : أمثال...

لدى : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب محلاً متعلق ب "تفاوتت"  
حتی : حرف ابتداء

عداً : فعل ماضٍ مبني للمجهول نائب فاعله "ألف" والجملة فعلية

ألف : نائب فاعل مرفوع

بواحد : جارّ ومجرور و "واحد" : مجرور لفظاً و مفعول به ثان معنی منصوب



۲۳۴- کَانَ اخْضِرَاراً فِي مَسِيرِ عَذَارِهِ      دَيْبٌ نَمَالٍ فِي الْعَبِيرِ تَوَحَّلُ  
مجهول

اخضراراً : سبزه      عذار : رخسار

دیب : به نرمی رفتن      نمال (ج نمل) : مورچه

توَحَّل : فرومی رود، گل آلود می شود      العبیر : عنبر

گویا، سبزه گرداگرد رخسارش، همچون حرکت مورچگان است که در عنبر فرورفته اند.

كَانَ : حرف مشبهة بالفعل

اخضراراً : اسم كان منصوب والجملة اسمية      في مسیر : جارّ ومجرور متعلق ب : اخضراراً

عذار : مضاف اليه مجرور      ه : مضاف اليه مجرور محلاً

دیب : خبر مرفوع      نمال : مضاف اليه

فی العیر : جارّ و مجرور متعلّق ب : توَحَّل

توَحَّل : ( أصله تتوَحَّل، قد حذفت التاء للتخفيف )، فعل مضارع ( من باب تَفَعَّل )، فاعله ضمیر "هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلیة نعتیة، مجرورة بالتبعية من منعوتها : نَمال



۲۳۵- جَوَادٌ نَجِیحٌ أَخُو مَاقِطٍ

نَقَابٌ یُحَدِّثُ بِالْغَائِبِ

أوس بن حجر

جواد : بخشنده

نجیح : اندیشه درست، شکبیا

ماقط : آزاد شده، فالگیر

نقاب : بسیار دانا

یُحَدِّثُ : آگاهی می دهد

الغائب : غیب و پنهان

(وی جوانمردی) بخشنده، شکبیا، آزاده و بسیار دانااست که از غیب خبر می دهد

جواد : خبر مرفوع لمبتداً محذوف تقدیره : "هو جواد" والجملة اسمیة

نجیح : خبر بعد خبر مرفوع

أخو : اسم من الأسماء الخمسة / خبر بعد خبر مرفوع بالواو

ماقط : مضافٌ الیه مجرور

نقاب : خبر بعد خبر مرفوع

یُحَدِّثُ : فعل مضارع ( من باب تفعیل ) فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلیة

نعتیة مرفوعة بالتبعية من منعوتها : نقاب ( مفعوله محذوف )

بالغائب : جارّ و مجرور متعلّق ب : یُحَدِّثُ



۲۳۶- وَ عَجِبْتُ مِنْ أَرْضِ سَحَابٍ أَكْفِهِمْ

مِنْ فَوْقِهَا وَ صُخُورُهَا لَا تُورِقُ

المنتبى



أَكْفَ (ج الكف) : دست

سحاب : ابر

تورق : سبز می شود، برگ می دهد

صُخُور (ج صَخْرَة) : صخره

از زمینی در شگفتم که ابر دست هایش (بخشنده گی) ، برفراز آن است ؛ ( ولی )  
صخره هایش ، پر برگ و سر سبز نمی شوند.

و : حرف حسب ما قبلها

عجبت : فعل ماضٍ، فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية

من أرض : جارّ ومجرور متعلّق ب : عجبت

سحاب : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية نعتية مجرورة بالتبعية من منعوتها : أرض

أَكْفَ : مضافٌ اليه مجرور

من فوق : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مرفوع محلاً

ها : مضافٌ اليه مجرور محلاً      و : حرف عطف

صخور : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية معطوفة لا تورق : فعل مضارع منفى، فاعله

ضمير "هي" المستتر فيه جوازا والجملة فعلية، خبر مرفوع محلاً



عَلَيْهَا كِلَابٌ هُمْهُنَّ اجْتَذَبْنَهَا

۲۳۷- وَمَا هِيَ إِلَّا جِيْفَةٌ مُسْتَحِيلَةٌ

الإمام الشافعي

مستحيلة : گندیده

جيفة : مردار، لاشه

اجتذاب : کشیدن از چنگ دیگران

كلاب (ج كَلْب) : سگ

آن ، ( دنیا ) فقط مرداری گندیده است که سگ هایی این مردار را از چنگال یکدیگر  
می کشند .

و : حرف حسب ما قبلها

ما : حرف شبیه ب "لیس" (بطل عملها بسبب وجود إلاً بعدها)

هی : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمیة إلاً : حرف استثناء .

جیفة : مستثنی مفرغ ، بدل مرفوع بالتبعية من المبدل منه المحذوف تقديره "شیء" وهو خبر

مستحيلة : نعت مرفوع

علیها : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدم مرفوع محلاً

کلاب : مبتدأ مرفوع والجملة اسمیة نعتیة مرفوعة بالتبعية من منعوتها : جیفة

هم : مبتدأ مرفوع والجملة اسمیة نعتیة مرفوعة بالتبعية من منعوتها : کلاب

هن : مضاف الیه مجرور محلاً اجتذاب : خبر مرفوع

ها : مضاف الیه مجرور لفظاً ومفعولٌ به معنی منصوب لشبه فعل "اجتذاب"



۲۳۸- فَإِنْ تَجْتَنِبْهَا كُنْتَ سَلَامًا لِأَهْلِهَا

وَإِنْ تَجْتَذِبْهَا تَأْزَعُكَ كِلَابُهَا

الشاعر السابق

سَلَامًا : در سلامت ، در امان

تجتنب : دوری کنی

تأزعت : نزاع خواهند کرد، گاز خواهند گرفت

تجتذب : جذب کنی، چنگ بزنی

کلاب (ج کَلَب) : سگ

... در نتیجه ، تو اگر از آن ، (دنیا) دوری گزینی ، جان سالم بدربری ؛ و اگر به آن ،

دل ببندی (چنگ بزنی) ، سگ ها ترا گاز خواهند گرفت . (با تو ستیزه کنند.)

إِنْ : حرف الشرط

ف : حرف نتیجه

تجتنب : فعل الشرط مضارع (من باب افتعال) مجزوم فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه

ها : مفعول به منصوب محلاً

وجوباً والجملة فعلیة

کنت : فعل ناقص جواب الشرط مجزوم محلاً، اسمه ضمير "ت" البارز والجملة فعلية  
 سلماً : خبر كان منصوب      لأهل : جارّ ومجرور متعلّق ب : سلماً  
 إن : حرف الشرط  
 تجتذب : فعل الشرط مضارع ( من باب افتعال ) مجزوم فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه  
 وجوباً والجملة فعلية  
 نازعت : فعل جواب الشرط ماضٍ ( من باب مفاعلة ) مجزوم فاعله "كلاب" والجملة فعلية  
 ك : مفعول به منصوب محلاً      كلاب : فاعل مرفوع



۲۳۹- فَإِنْ كَانَتْ الْأَرْزَاقُ قِسْماً مُّقَدَّرًا      فَقَلَّةٌ حِرْصِ الْمَرْءِ بِالْكَسْبِ أَجْهَلُ  
 علی (ع)

الأرزاق (ج الرزق) : روزی      المرء : شخص، مرد  
 أجمل : زیبا تر، زینده تر

اگر رزق و روزی تقسیم شده و مقدّر است، در این صورت، کم آزی بشر در  
 مردآوری آن، زینده تر و نیکوتر است.

ف : حرف حسب ما قبلها      إن : حرف الشرط  
 كانت : فعل الشرط ماضٍ مجزوم، اسمه الأرزاق والجملة فعلية  
 الأرزاق : اسم كان مرفوع      قسماً : خبر منصوب  
 مقدراً : نعت منصوب      ف : حرف جواب  
 قلة : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية جواب الشرط      حرص : مضاف اليه مجرور  
 بالكسب : جارّ ومجرور متعلّق ب : أجمل      أجمل : خبر مرفوع



۲۴۰- سَأَرْكَبُ مِنْ أُمُورِي كُلِّ صَعْبٍ      لِأَبْلُغَ مَا أُوْمَلُّ مِنْ حَيَاتِي  
بجهول

سَأَرْكَبُ : دست به کار خواهم شد، سوار خواهم شد.

صَعْبُ : دشوار      لِأَبْلُغَ : برای اینکه برسم

أُوْمَلُّ : آرزو می کنم      الْحَيَاةُ : زندگی

برای رسیدن به آرزوهای زندگی ام، بزودی دست به کارهای سختی (بزرگی) خواهم زد.

سَ : حرف تنفیس للاستقبال

أَرْكَبُ : فعل مضارع فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

من أُمُورٍ : جارٌّ و مجرور متعلّق بـ : أَرْكَبُ

كُلِّ : مفعولٌ به منصوب      لِ : حرف جرّ

أَبْلُغُ : فعل مضارع منصوب بـ "أَنْ" المقدّرة المصدرية، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً

والجملة فعلية (أَنْ أَبْلُغُ) مصدر مؤوّل تقديره : البلوغ، مجرور بحرف جارّ، للبلوغ : جارٌّ و

مجرور متعلّق بـ : أَرْكَبُ

مَا : اسم موصول عامّ / منصوب محلاً على نزع الخافض

أُوْمَلُّ : فعل فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية صلة، عائدها محذوف (إذا

اعتبرنا "مَا" موصولة) أَوْ مَا : حرف مصدرية و مَا أُوْمَلُّ : مصدر مؤوّل تقديره : "تأْميلي"

منصوب على نزع الخافض محلاً      مِنْ حَيَاةٍ : جارٌّ و مجرور متعلّق بـ : أُوْمَلُّ

ي : مضافٌ اليه مجرور محلاً



۲۴۱- فَإِنْ كَانَ الْقَضَاءُ وَلَمْ أَلَهُ

فَإِنَّ الْعُذْرَ لِي بَعْدَ الْمَمَةِ

مجهول

القضاء : حکم، سرنوشت

لم أنل : کامیاب نشدم

الممات : مرگ

پس، اگر مرگ فرا رسید و به آن (آرزوها) دست نیافتم، بی تردید بعد از مرگ بهانه ای خواهم داشت.

فَ : حرف حسب ما قبلها

إن : حرف الشرط

كان : فعل الشرط ناقص، مجزوم محلاً، اسمه "القضاء" والجملة فعلية

القضاء : اسم "كان" مرفوع ( خبره محذوف تقديره: موجوداً )

و : حرف اللصوق ( يلتصق بالجملة الواقعة نعتاً )

لم أنل : فعل مجزوم فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية نعتية، منصوبة بالتبعية

من منعوتها : ( موجوداً ) المحذوف

هُ : مفعول به منصوب محلاً

فَ : حرف جواب

إن : حرف مشبهة بالفعل

الْعُذْرُ : اسم إنَّ منصوب والجملة اسمية جواب الشرط

لي : جارٌّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة، خبر مرفوع محلاً

بعد : اسم دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب، متعلّق ب : محذوف شبه الجملة

حال منصوبة صاحبها : "ي"

الممات : مصدر ميمي / مضاف اليه مجرور



۲۴۲- وَقَفَ الْهَوَىٰ بِي حَيْثُ أَنْتَ فَلَيْسَ لِي

مُتَقَدِّمٌ عَنْهُ وَلَا مُتَأَخِّرُ

أبو الشَّيْبِصِ

متقدّم : پیش

حيث أنت : جایی که تویی

متأخّر : پس

عشق و دوستی ، مرا در جایی که تو بودی ، متوقف ساخت : (به گونه ای) که راه  
پس و پیش نداشتیم.

وقف : فعل ماضٍ ، فاعله "الهوى" والجملة فعلية

الهوى : فاعل مرفوع تقديرأ ب : حرف جرّ

ي : مجرور لفظاً و مفعولٌ به معنى منصوب

حيث : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً ، متعلّق ب : وقف

أنت : مبتدأ مرفوع محلاً ، خبره محذوف تقديره : "أنت موجودٌ" والجملة اسمية

مضافٌ اليه مجرور محلاً (أو يمكن «كنت أنت» حينئذ أنت مؤكّد ل: «ت» في كنت و خبره

محذوف تقديره: كنت واقفاً) ف : حرف عطف

ليس : فعل ناقص ، اسمه "متقدّم" والجملة فعلية

لي : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدّم مرفوع محلاً

متقدّم : اسم ليس مؤخّر مرفوع والجملة اسمية

عنه : جارّ و مجرور متعلّق ب : متقدّم و : حرف عطف

لا : حرف زائد ( لتوكيد النفي ) متأخّر : معطوف مرفوع



۲۴۳- فذو العقل من يرضى بمقدورٍ حظّه

فبالجدّ تحظى نفسه لا بجدّها

بجهول

يرضى : خشنود شود، راضی است

ذوالعقل : خردمند، اندیشمند

حظّ : لذت ، بهره

مقدور : آنچه مقدّر است

تَحْطِی : بهره می برد، کامیاب می شود      الجَدّ : بخت و اقبال، بهره و نصیب  
جَلَّة : کوشش، تلاش و پشتکار

خردمند کسی است که به بخت و اقبال خود خرسند باشد؛ چرا که بهره مندی از  
(لذت) زندگی به بخت است، نه به تلاش و کوشش.

فَ : حرف حسب ما قبلها

ذو : اسم من الأسماء الخمسة/مبتدأ مرفوع بالواو والجملة اسمية

مَنْ : اسم موصول عام/خبر مرفوع محلاً

یرضی : فعل فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية صلة عائدها : ضمیر "ه"

فی "حَظَّة"      بمقدور : جارّ و مجرور متعلّق ب : یرضی

حَظّاً : مضاف الیه مجرور      ه : مضاف الیه مجرور محلاً

ف : حرف النتيجة      بالجدّ : جارّ و مجرور متعلّق ب : تحطی

تحطی : (من حَظَّی، حَظْوَةً) فعل مضارع فاعله "نفس" والجملة فعلية

نفس : فاعل مرفوع      لا : حرف عطف

بجدّ : جارّ و مجرور متعلّق ب : تحطی      ها : مضاف الیه مجرور محلاً



تَقِيلُ فِيهَا مَا جَدّاً بَعْدَ مَا جَدِ

البحتری

۲۴۴-مَتَى مَا يَشِدُّ مَجْدًا يَشِدُّهُ بِهَمَّةٍ

یشدّ : برپا دارد، بناکند

مَتَى : هرگاه

ماجد : بزرگوار، شخص بزرگ

تَقِيلُ : پیروی کرده است

هرگاه بزرگی و مجدی را بنا گذارد؛ با همتی آن را بسازد که شخص بزرگی  
همانند بزرگی دیگر نشود. (از نیاکان بزرگ خود پیروی کند).

مقی ما : اسم الشرط / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه ، منصوب محلاً ، متعلقٌ ب : يشد  
 ( “ما” حرف زائد )

يشد : فعل الشرط مضارع مجزوم وجوباً ، فاعله ضمير “هو” المستتر فيه جوازاً و الجملة فعليةٌ  
 مجداً : مفعولٌ به منصوب

يشد : فعل جواب الشرط ، مضارع مجزوم وجوباً ، فاعله ضمير “هو” المستتر فيه جوازاً  
 و الجملة فعليةٌ

ه : مفعولٌ به منصوب محلاً بهمة : جارٌ و مجرور متعلقٌ ب : يشد

تقیل : فعل ماضٍ ( من باب تفعل ) ، فاعله ضمير “هو” المستتر فيه جوازاً و الجملة فعليةٌ  
 نعتية مجرورة بالمتبعية من منعوتها : همة

فيها : جارٌ و مجرور متعلقٌ ب : تقیل ماجداً : مفعولٌ به منصوب

بعد : ظرف زمان مفعولٌ فيه ، منصوب متعلقٌ ب : تقیل

ماجد : مضاف اليه مجرور



۲۴۵-وَ إِنْ يَطْلُبْ مَسْعَاةً مَجْدٍ بَعِيدَةً

يَنْلُهَا بَجْدٍ أَرْيَحِيٍّ وَ الْوَالِدِ

الشاعر السابق

يطلب : بخواهد مسعاة : هدف ، تلاش

بعيدة : دور جد اريحي : جد بزرگوار

والد : پدر

اگر شخص نیکوکار و بزرگی ، هدف دور دستی را در نظر داشته باشد ، به خاطر  
 نیاکانی بخشنده و کریم ، و پدری بزرگوار به آن دست یابد...

و : حرف حسب ما قبلها إن : حرف الشرط



یطلب : فعل الشَّروط مضارع مجزوم وجوباً ( من باب افتعال )، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

مسعاة : مصدر ميمي /مفعولٌ به منصوب مجد : مضاف اليه مجرور بعيدة : نعت منصوب بالتبعية من منعوته : مسعاة

ينل : فعل مضارع مجزوم وجوباً، جواب الشرط، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

بجد : جارّ ومجرور متعلّق ب : ينل أريحي : نعت مجرور و : حرف عطف والد : معطوف مجرور



۲۴۶- کَمَا مَدَّتِ الْكَفُّ الْمُضَافُ بِنَائِهَا إِلَى عَضْدٍ فِي الْمَكْرُمَاتِ وَ سَاعِدِ الشَّاعِرِ السَّابِقِ

مدّت : اتصال دارد، کشیده شده است بنان (واحدھا بنانة) : سرانگشت الكفّ : كف دست عضد : بازو مکرمات : بخشندگی ساعد : ساعد

...همچنانکه كف دست و انگشتان هنگام بخشندگی ، به بازو و ساعد پیوسته‌اند.

ك : حرف جرّ کما : جارّ ومجرور

مأمَدّت : "ما" اسم موصول عامّ/مجرور محلاً بحرف جارّ و "مدّت" : فعل ماضٍ مبني للمجهول، نائب فاعله "الكفّ" والجملة فعلية صلة، وعائدها : محذوف أو "ما" حرف مصدرية مع "مدّت" : مصدر مؤوّل تقديره : "مدّها" و "کمدّ" : جارّ ومجرور متعلّق ب : ينل

الكفّ : نائب فاعل مرفوع المضاف : نعت سببی مرفوع

بنان : نائب فاعل مرفوع لشبه فعل "المضاف"

ها : مضافٌ الیه مجرور محلاً  
 إلى عضدٍ : جارٌّ و مجرور متعلّق ب : مدّت  
 في المکرمات : جارٌّ و مجرور متعلّق ب : مدّت  
 و : حرف عطف  
 ساعدٍ : معطوف مجرور بالتَّبعية من معطوف علیه "عضد"



۲۴۷- سَوُومٌ مَلُولٌ لَا تَدُومُ لِصَاحِبِ  
 نَشُورٌ قَرُوكٌ لَا تُجِيبُ لِخَاطِبِ  
 مجهول

سوومٌ : ناخوشایند، ملول  
 دلتنگ  
 نشورٌ : سرکش، نافرمانبردار  
 قروک : دشمن همسر  
 مخاطب : خواستگاری

وی ، بی قرار و دلتنگی است که دوستی اش ناپایدار ؛ و زن ناسازگار و دشمن همسری است که به هیچ خواستگاری جواب نمی دهد.

سَوُومٌ : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقدیره : "هی سووم" والجملة اسمية  
 ملولٌ : خبر بعد خبر مرفوع  
 لاتدومٌ : فعل مضارع منفی ، فاعله ضمير "هی" المستتر فيه جوازا والجملة فعلية نعتية  
 لصاحب : جارٌّ و مجرور ، متعلّق ب : لاتدوم  
 نشورٌ : خبر بعد خبر مرفوع  
 قروک : خبر بعد خبر مرفوع  
 لاتجيب : فعل مضارع منفی ، فاعله ضمير "هی" المستتر فيه جوازا والجملة فعلية نعتية  
 لمخاطب : جارٌّ و مجرور ، متعلّق ب : لاتجيب



۲۴۸- فَإِنْ جَرَتْ الْأَلْفَاظُ يَوْمًا بِمِدْحَةٍ

لِغَيْرِكَ إِنْسَانًا فَأَنْتَ الَّذِي نَعْنِي

أبونواس

جَرَتْ : جاری شد

الألفاظ (ج اللفظ) : واژه، کلمه

مدحة : ستایش

نعني : در نظر داریم

اگر واژگان، به ستایش انسان دیگری بر زبان رانده شود، (به هر حال) تو مورد نظری.

فَ : حرف ابتدائية

إن : حرف الشرط

جَرَتْ : فعل الشرط ماضٍ مجزوم محلاً، فاعله "الألفاظ" والجملة فعلية

الألفاظ : فاعل مرفوع

يَوْمًا : ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب متعلّق ب : جرت

بمدحة : جارّ و مجرور متعلّق ب : جرت لغیر : جارّ و مجرور متعلّق ب : مدحة

ك : مضافٌ اليه مجرور محلاً إنساناً : مفعول به منصوب لشبه فعل "مدحة"

فَ : حرف جواب

أَنْتَ : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية شرطية

الَّذِي : اسم موصول خاص/خبر مرفوع محلاً

نعني : فعل فاعله ضمير "نحن" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية صلة، عائدها : محذوف

(مفعوله محذوف)



۲۴۹- وَ لَسْتُ إِذَا سَمَا لِلْمَجْدِ طَرْفُ

أَرْدُ لَوَاطِئِي دُونَ السَّمَاءِ

مجهول

أردّ : برگردانم      نواظر (ج ناظرة) : دیده، چشم

السَّمَاءُ : ستاره سماك ( السماكان : نام دو ستاره روشن که یکی را سماك “اعزل” و دیگری را سماك “رامح” گویند که روشن ترین ستاره صور فلکی است.)  
طرف : چشم ، دیده

من ( از کسانی هستم که ) هرگاه ، به مجد و بزرگی بنگرد ، چشمانم را به پایین تر از ستاره سماك بر نمی گردانم.

و : حرف حسب ما قبلها

لستُ : فعل ماضٍ ناقص اسمه ضمير “ت” البارز والجملة فعلية

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه ، منصوب محلاً متعلّق ب : جواب الشرط المحذوف

سما : فعل ماضٍ مبني على الفتح المقدّر فاعله “طرف” والجملة فعلية ، مضاف اليه مجرور محلاً

للمجد : جارٌّ ومجرور متعلّق ب : سما      طرف : فاعل مرفوع

أردّ : فعل مضارع، فاعله ضمير “أنا” المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية خبر ليس منصوب محلاً  
نواظر : مفعولٌ به منصوب تقديراً

دون : ظرف مكان أو مفعولٌ فيه ، منصوب متعلّق ب :- أردّ

السَّمَاءُ : مضاف اليه مجرور



۲۵۰- وَ دَهْرِي مُسْعِفٌ وَ الْعُمُرُ غَضٌّ      وَ نَفْسِي حُرَّةٌ وَ الْعِرْقُ رَاكٍ

مجهول

مُسْعِفٌ : یاور، کمک کننده، یاری کننده      غَضٌّ : تازہ

نفس : روان      حُرَّةٌ : آزاده

العرق : رگ و ریشه، نژاد      زاك : پاك، اصیل

روزگار، یاور، عمر، تروتازه؛ روان، آزاد؛ و نژادم، پاک و نیک است.

و : حرف حسب ما قبلها      دهر : مبتدأ مرفوع تقديرًا والجملة اسمية

مسعف : اسم فاعل من باب إفعال / خبر مرفوع

و : حرف عطف      العمر : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية معطوفة

و : حرف عطف      غصن : خبر مرفوع

نفس : مبتدأ مرفوع تقديرًا والجملة اسمية معطوفة

و : حرف عطف      حرّة : خبر مرفوع

العرق : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية معطوفة      زاك : خبر مرفوع تقديرًا



۲۵۱- وَ لَيْسَ مُهَجِّنِي إِلَّا شَبَابٌ

حُرِّمْتُ بِهِ مَزِيَّةٌ ذِي احْتِنَاكٍ

مجهول

مُهَجِّن : زشت کننده، عیب      شباب : جوانی

مَزِيَّة : مزیه و برتری

ذِي احْتِنَاك : مجرب و آزموده، باتجربه، کارکشته

عیب من فقط، (دوره) جوانی است که مرا از ویژگی پرتجربگی و پختگی، بی بهره ساخته است.

و : حرف حسب ما قبلها

لیس : فعل ناقص ماضی اسم "شباب" والجملة فعلية

مُهَجِّن : اسم فاعل من باب تفعیل / خبر "لیس" مقدم منصوب تقديرًا

ی : مضافُ الیه مجرور محلاً  
 إلّا : حرف استثناء ( الحصریّة )  
 شبابٌ : اسم ليس مؤخر مرفوع و الجملة فعلیة (سبب تأخیره ، المحصر)  
 حُرمتُ : فعل ماضٍ مبني للمجهول، نائب فاعله ضمير "ت" البارز و الجملة فعلیة نعتیة  
 مرفوعة بالتبعیّة من منعوتها : شبابٌ  
 به : جارٌ و مجرور محلاً  
 مزیّة : مفعول به ثانٍ منصوب  
 ذي : بمعنى صاحب، اسم من الأسماء الخمسة / مضاف الیه مجرور بالياء  
 احتناك : مضاف الیه مجرور



۲۵۲- عَلَیْ أَنْ الرَّهَّانَ أَبَانَ شَأْوِي إِذَا شَاءَ الْجَذَاعُ عَلَی الْمَذَاكِي  
 مجهول

الرّهّان : شرط بندی  
 أبان : پیدا شد، آشکار گردید  
 شأو : نهایت، پایان، غایت  
 شاء : خواست  
 الجذاع ( جِ الجذَع ) : اسب جوان  
 المذاکی ( جِ المذَکِی ) : اسب میانه سال

هرگاه اسب های جوان ، بر میانسال پیشی گیرند ؛ در این صورت ، روشن می شود  
 که چقدر شایسته ام.

علی : حرف جرّ  
 الرّهّان : اسم أنّ منصوب و الجملة اسمیة مجرورة محلاً  
 أبانَ : فعل ماضٍ ( من باب إفعال )، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازا و الجملة فعلیة  
 خبر مرفوع محلاً

- شأو : مفعول به منصوب تقديرأ  
 ي : مضاف اليه مجرور محلاً  
 إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه  
 منصوب محلاً، متعلق ب : جواب الشرط المحذوف  
 شاء : فعل الشرط ماضٍ فاعله "الجداع" والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً  
 الجداع : فاعل مرفوع  
 على المذاكى : جازّ ومجرور، متعلق ب : شاء





## فرهنگ واژگان

(در این ترتیب همزه، ال و مدّ، در نظر گرفته نشده است.)

|                               |                              |
|-------------------------------|------------------------------|
| اترك: رحم كن                  | احباب (ج حبيب): دوست         |
| اتقى: ترسيد                   | احبة (ج حبيب): دوست          |
| اتوقع: آرزو مندم، انتظار دارم | احداث (ج حدث): پيشامد روزگار |
| آثار (ج اثر): نشان، ردّ پا    | احرار (ج حرّ): آزاده         |
| اثين: دو                      | احرقّت: سوزانيد              |
| اثواب (ج ثوب): لباس، جامه     | احسان: نيكوكارى              |
| آجام (ج أجمة): سرزمين         | احق: نادان، ابله             |
| پردرخت                        | احور: سياه چشم               |
| اجتذاب: كشيدن از چنگ ديگران   | احياناً (ج حين): گاهى        |
| اجدّ: جديد و نوگردانيد        | اخيبّ: پليدترين              |
| اجدر: سزاوارتر                | اخضراراً: سبزه               |
| أجزع: بى تابى كنم             | اخلاق: كهنة گردانيد          |
| اجمل: زيباتر، زيبنده تر       | اخوالحزم: دورانديش           |
|                               | اخوان: برادران               |
| الف)                          |                              |
| أؤمل: آرزو مى كنم             |                              |
| ابا: پدر                      |                              |
| اباء: مناعت                   |                              |
| ابالي: پروا ندارم             |                              |
| ابان: پيدا شد، آشكار          |                              |
| اگرديد                        |                              |
| ابتسم: تبسم كرد، خنديد        |                              |
| ابدأ: هميشه                   |                              |
| ابدت: آشكار شود               |                              |
| ابشر: مژده باد                |                              |
| ابطال (ج بطل): دلاور،         |                              |
| قهرمان "شجاع                  |                              |
| ابيض: سفيد                    |                              |

|                                 |   |   |
|---------------------------------|---|---|
| اخوعزومات: صاحب اراده و عزم     | ازهار (ج زهر): شکوفه                      | اعطیت: به تو روی آورد، به توداده شد         |
| اخیار (ج خیر): نیک، برگزیده     | اسار: اسیر گشتن                           | اعقاب (ج عقب): سرانجام، عواقب، پایان، پیامد |
| ادراك: رسیدن                    | استعرضت: از نظر گذراندی                   | اعمد: انجام بده، لازم بدان                  |
| ادرك: رسید                      | استكفیت: کفایت طلبیدم، شایسته خود دانستم  | اعنة (ج عنان): افسار                        |
| اذاق: چشاند                     | اسر: مخفی کرد                             | اعیا: ناتوان ساخت، عاجز کرد                 |
| اذن: گوش                        | اسود: سیاه                                | اغصان (ج غصن): شاخه                         |
| اذی: آزار، اذیت                 | اسهلوا: به آسایش رسیدند                   | افاعي (ج افعی): مار                         |
| آراء (ج رای): اندیشه، دیدگاه    | اسیاف (ج سیف): شمشیر                      | افتضح: رسوا شد، افتضاح کرد                  |
| آراء صدق: اندیشه های راستین     | اشباهاً (ج شبه): شبیه، مانند              | افاء (ج فاء): سایه                          |
| اراذل (ج اَرذل): فرومایه        | اشتباك: به یکدیگر پیوستن، درگیری، پیوستگی | اقاحی: گل بابونه                            |
| اراقم (ج ارقم): مار سیاه و سفید | اشغال (ج شغل): بازی، سرگرمی، مشغولیت      | اقتفی: پیروزی نمود                          |
| ارؤس (ج رأس): سر                | اشفاق: ترس و نگرانی                       | اقدام: روی به سختی                          |
| اربع: چهار                      | اشیاء (ج شيء): چیز                        | اقصى: بالاترین                              |
| آرت: نمایاند، نشان دهد          | اصطَنعت: نیکویی کردی                      | أقع: بنشین                                  |
| ارجل (ج رِجل): پا               | اصل: ریشه                                 | اَقعی: نشست                                 |
| ارجو: امید دارم                 | اضاء: روشن کرد                            | أکید (ج کید): جگر                           |
| ارزاق (ج رزق): روزی             | اضاف: افزود                               | اکرمست: احترام گذاری، نیکی کن               |
| ارض: زمین، دیار                 | اضرت: زیان رسانید                         | اکف (ج كف): دست                             |
| ارضاً: سرزمین                   | اعادي: دشمنان                             | اکفی: شایسته تر، بسا                        |
| ارق: بیداری                     | اعتدال: راستی، استواری                    | کفایت تر                                    |
| اروی: روایت می کنیم             | اعرف: شناس                                | اکباس (ج کبس): زیرک،                        |

|                                    |                               |                                  |
|------------------------------------|-------------------------------|----------------------------------|
| باهش                               | ان حَلَّتْ: اگر اقامت افکنی   | اهتراز: جنبیدن، تکان             |
| اکیس: زیرک تر، باهوش تر            | ان یمدحوا: بستایند            | اهل الفضل: خردمندان              |
| آل: برگشت                          | اناء: ظرف، جام                | اهل: خانواده                     |
| الام: فرومایه تر، پست تر           | انامل (ج اغولة): سرانگشت      | اهلاً و مرحباً: خوش آمدید        |
| اللذ: لذت بخش ترین                 | انتحب: ناله سرداد             | ایابك: باز آمدن تو               |
| الف بواحد: هزار تن با یک           | انتحی: قصد کرد                | ایات: دایره ای است دور           |
| فرد                                | انتحیت: قصد کردی              | آفتاب(مانند هاله ای از برای ماه) |
| الفاظ (ج لفظ): واژه، کلمه          | انجاح: رستگاری، کامیابی       | ایام (ج يوم): روز، روزگار        |
| القی: قرار می دهد                  | انجاز: برآورده شدن            | ایدي (ج يد): دست                 |
| الها: معبودی را                    | انس: انس، خو                  | ایواء: آتش روشن کردن             |
| الیک: دور شو، گم شو                | آنسات: دختران، دوشیزگان       | ایقت: یقین می کنی                |
| ام: قصد کند                        | انصار: یاران، یاوران          | این هم: کجایند                   |
| امر: حکم                           | انصداع: شکافتن                | أثر: نشان                        |
| آمر: فرمان دهنده                   | انطواء: نیت، ذات              | أحدث: فرد، تن                    |
| امراً: بشر، آدمی                   | انعم: نعمت داد                | ألفی: یافت                       |
| امتح: پیمانی بستم                  | انفسهم: جان خود (جانشان)      | (ب)                              |
| اموال (ج مال): دارایی، مال         | انکر: نادیده نگیرم            | باب: در                          |
| امور (ج امر): کار                  | الما: فقط، تنها               | بات: شب را به صبح رساند          |
| ان أبك: اگر بگویم                  | انوار(ج نور): گل سفید         | باسطاً: باز کننده، گسترنده       |
| ان أحظی: حظ و بهره برم، کامیاب شدم | انهاضت: فرو ریخت              | باق: جاودان، باقیمانده           |
| ان ألك قد بردت: خنک کرده باشم      | اوعیت: نهادی، اندوخته کردی    | بالئفس: جان بر کف نهادن          |
| ان تلقه: اگر او را ببینی           | اولی الالباب: خردمندان        | باس: شجاعت، قوت                  |
| ان توسعت: اگر توسعه یابد           | اولی: سزاوارترین، شایسته ترین | بحر: دریا                        |
|                                    | اولیت: روا داری               | بُخل: بخل، خیسی                  |

|                           |                                  |
|---------------------------|----------------------------------|
| ت                         | بدر: ماه شب چهاردهم              |
| تبلیغاً: رساندن           | بدرّاً: ماه تمام                 |
| تبیین: آشکار می شود       | برز: بیرون آید (آشکار و باز شود) |
| تابع: پیایی انجام شد      | برهان: دلیل                      |
| تقلب: دگرگون می شود،      | برهاناً: برهان                   |
| فراز و فرود دارد          | بریه: نیکی                       |
| تجذب: جذب کنی، چنگ        | بعد حین: پس از چندی              |
| بزنی                      | بعد: دوری                        |
| تجنب: دوری کنی            | بعض: یکی                         |
| تجرب: بیازمایی            | بعیده: دور                       |
| تجرب: آزمودن              | بقاء: پایداری، جاودانگی          |
| تجلی: جلوه گر می شود      | بقیت: باقی گذاری                 |
| تجهّم: ترشویی کرد         | بکی: گریست                       |
| تحرك: حرکت کن             | بلاد (ج بلد): شهر، کشور          |
| تحظی: بهره می برد، کامیاب | بلدة: شهر                        |
| می شود                    | بلی: کهنگی                       |
| تحقر: ناچیز می پنداری     | بناء: پایه و اساس                |
| تحیات (ج تحية): درود و    | بنان (واحدھا بنانة):             |
| تحت                       | سرانگشتان                        |
| تحقیق: درود مرا           | بوق: بوق                         |
| تحاذل: خوار و ضعیف شد     | بيضاء: سپید اندام                |
| تخوفني: مرا می ترساند     | بيضة: حوزه، دایره                |
| تحيز: انتخاب نیکو کن      | بين السماكين: بین دو ستاره       |
| تدبیر: چاره اندیشی        | سماک                             |
| تراب: خاک                 |                                  |
| تراثاً: میراث             |                                  |
| ترجمه: نشانه              |                                  |
| تروم: می خواهی، طلب می    |                                  |
| کنی                       |                                  |
| تسائل: می پرسی            |                                  |
| تسترّد: باز پس می گیرد    |                                  |
| تسعی می خزد               |                                  |
| تصاي: عاشقانه             |                                  |
| تصلع: به نیکی به دست      |                                  |
| آری                       |                                  |
| تعاهدت: هم پیمان شدند     |                                  |
| تعند: می شمارد            |                                  |
| تعذ: بر شمرده می شود، به  |                                  |
| حساب می آید               |                                  |
| تعقبا: پیگیری             |                                  |
| تغيب: (از نظرها) پنهان    |                                  |
| گشت                       |                                  |
| تقیل: پیروی کرده است      |                                  |
| تکلفت: خود را به سختی     |                                  |
| انداختم                   |                                  |
| تلق: برخورد کنی           |                                  |
| تلقى ملاقات می کنی        |                                  |
| تلمع: می درخشد            |                                  |
| تلهب: شعله                |                                  |
| تمازج: به هم آمیخته است،  |                                  |
| آمیخته شد                 |                                  |
| قمرّد: سرپیچی کند         |                                  |

|  |                              |                                  |
|--|------------------------------|----------------------------------|
| ج                                      | ج                            | قمشی: راه می روند                |
| حاجة: نیاز                             | جاش: باز شود                 | قمیس: می خرامد، می نازد          |
| حادثات (ج حادثة): حادثه، مصیبت         | جاوز: گذشت                   | تنام: می خوابی                   |
| حالاََ فحالاََ: حالی پس از حالی، یکایک | جبان: ترسو                   | تناولت: بدست آوردم               |
| حُب: دوستی                             | جبناء: بدخواهان، ترسویان     | تنقل: جابجا می شود               |
| حبیب: دوست                             | جد آرغی: جد بزرگوار          | تنکر: نادیده می گیرد             |
| حتی تجلی: تا آشکار گردید               | جد: بخت و اقبال، بهره و لغیب | تنم: سخن چینی می کند             |
| حتی یروا: تا اینکه ببینید              | جد: کوشش، تلاش و پشتکار      | توخل: فرو می رود، گل آلود می شود |
| حجاب: پرده                             | جداع (ج جدع): اسب جوان       | تودیع: ترک، خداحافظی             |
| حجة: سال                               | جوان                         | تورق: سبز می شود، برگ می دهد     |
| حدثا: جوان                             | جوة: دلیر کردن               | هَب: می بخشد                     |
| حدثان (حدث): حوادث                     | جرت: جاری شد                 | هَتز: به جنبش می آید،            |
| حر: آزاده                              | جعلت: قراردادم               | تکان می خورد                     |
| حرب: مبارزه، جنگ                       | جفوت: ظلم و ستم کنی          | هوی میل داری                     |
| حرقه: سوزشی                            | جلت: بزرگ باشد               |                                  |
| حرك: به حرکت آورد                      | جوم: چاه پر آب               | ث                                |
| حره: آزاده                             | جنبات (ج جنبه): پهلوی        | ثانی دوم، بعدی                   |
| حریص: آزمند، طمعکار                    | جواد: بخشنده                 | ثری زمین، خاک                    |
| حزم: دور اندیشی                        | جود: باران بسیار             | ثغور: دندان                      |
| حسام: شمشیری                           | جود: جود، کرم، بخشش          | ثقال: سنگین                      |
| حصا (واحدها، حصاة): سنگریزه            | جهل: نادانی                  | ثلاثة: سه                        |
| حصین: اسم خاص                          | جیاد (ج جواد): اسب تندرو     | ثیاب (ج ثوب): جامه               |
| حطمت: شکسته شود                        | جیفة: مردار، لاشه            |                                  |

|                            |                            |                          |
|----------------------------|----------------------------|--------------------------|
| حظّ: لذت، بهره             | خالق: آفریدگار             | به ارث گذاشتی            |
| حفظت: حفظ کرده ای، فرا     | خامل: گمنام                | خلیل: دوست               |
| گرفته ای                   | خدود (جِ خَدّ): گونه،      | خمس عشرة: پانزده         |
| حقیرت: تحقیر کنی،          | رخسار                      | خول: گمنامی              |
| کوچک شمری                  | خدیعة: خدعه، نیرنگ،        | خیمار (جِ الخیم): برتر،  |
| خفود (جِ خَفْد): کینه،     | خریب                       | برگزیده تر، نیک          |
| دشمنی                      | خراند (جِ الخریدة): دوشیزه | (د)                      |
| حقیر: کوچک                 | شرمگین                     | داء: درد                 |
| حکم: حکم، قاضی، داور       | خرطوم: خرطوم               | دارعین: زره پوشان        |
| حلّ: اقامت کند             | خسراً: زیان                | دائی: نزدیک              |
| حلّ: فرود آمد، اقامت کرد   | خشن: سخت، دشوار            | درّ: خیر دهد             |
| حُلّ (جِ حَلّة): حله، جامه | خصام: دشمنی                | دَعّ: واگذار، رها کن     |
| حلم: صبر و بردباری         | خصم: دشمن                  | دعوی الحجة: ادعای محبت   |
| حمدّ: بسیار ستایش می کنم   | خضلّ: مروارید، گوهر نیکو   | دُم: ادامه بده           |
| حملة: حمله                 | و درخشان                   | دم: خون                  |
| حوّل: مانع                 | خطائی: از من گذشت          | دملیج: بازوبند           |
| حیّ: محله، قبیله           | خطب: سختی، مصیبت           | دموع (جِ دَمْع): اشک     |
| حیاء: آبرو                 | خطّتا: دو برنامه           | دواء: دارو، درمان        |
| حیاة المرء: زندگی انسان    | خطو: گام، قدم              | دواعی (جِ دَاع): خواسته، |
| حیاة: زندگی                | خطوب (جِ الخطب):           | انگیزه                   |
| حیث ائت: جایی که تویی      | دشواری، حوادث نامطلوب      | ذول (جِ ذُولَة): دولت،   |
|                            | روزگار                     | بخت                      |
| (خ)                        | خفی: پنهان                 | دون الذی: کمتر از آنچه   |
| خائب: شخص نومید            | خفیه: پنهان                | دون النجوم: پایین تر از  |
| خاضع: فروتن                | خلت: خالی شد               | ستارگان                  |
| خاطب: خواستگاری            | خلفت: پس از خودبگذاری،     | دهر: روزگار              |

(۵)

|                        |                            |                           |
|------------------------|----------------------------|---------------------------|
| زلفاً: لیز و لرزان     | رجل: پا                    | ذاق: چشید                 |
| زَلَّة: لغزش و خطا     | رجلاً: مردی را             | ذاک: آن                   |
| زهرأ: روشن             | رجوت: آرزو کردی            | ذاک: پاک، اصیل            |
| زینت: آراست            | رَسَا: استوار شد، محکم شد، | ذکروا: به یاد آوردند      |
|                        | پابرجا گردید               | ذَلَّة: خواری             |
| (س)                    | رسول: فرستاده، پیک         | ذنوب: گناهان              |
| ساء: بد کرد            | رَشَأ: آهو                 | ذوالجهل: نادان            |
| سائر: دیگر             | رشد: راهنمایی، هدایت       | ذوالعصمة: بازو سفید       |
| ساذ: به سروری می رسید  | رضیت: راضی و خشنود         | ذوالعقل: خردمند، اندیشمند |
| ساطع: درخشان           | شود                        | ذوی القربی خویشاوندان،    |
| ساعد: ساعد             | رماح (ج الرمح): نیزه       | نزدیکان                   |
| ساعة: زمان، هنگام، وقت | روحاً: راحت                | ذي احتساک: مجرب و         |
| ساکب: فرو ریزنده       | رهان: شرط بندی             | آزموده، با تجربه          |
| ساورت: هجوم آورده اند  | رهن: در گرو                | ذي البت: درد و دل کننده،  |
| سأركب: دست به کار      | ریاض (ج روضة): باغ         | غمگین                     |
| خواهم شد               | ریح: باد                   |                           |
| سبق: پیش افتد          | ریماً: سنگینی، فضل         |                           |

(و)

|                            |                          |                         |
|----------------------------|--------------------------|-------------------------|
| سبیل المطالب: راههای مقاصد | راضی: خشنود              |                         |
| سُبتدي: بزودی آشکار        | (ز)                      | راقصة: رقص کننده، رقاصه |
| خواهد شد                   | زائد: فزونی              | رام: قصد کند، آهنگ کند  |
| سجف: پرده، پوشش            | زاد: بیافزود، اضافه کرد  | رآي: اندیشه، نظر        |
| سحاب: ابری                 | زاد: توشه                | رأس: سر                 |
| سحاح: ریزان                | زانت: زینت داده است      | ریح: سود                |
| سُحَقاً: نابود باد         | زالال بارد: آب سرد زلال  | رجاء: امید              |
| سدی بیهوده                 | زلجا: لغزد، درافتد، سقوط | رجال (ج رجل): مرد، بزرگ |
| سر: راز                    | کند                      |                         |

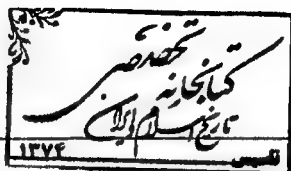
|                                      |                         |                             |
|--------------------------------------|-------------------------|-----------------------------|
| سرب: آشیانه، لانه                    | سیضحك: خواهد خندید      | روان درمانی                 |
| سعادة جنة: نیکی بخت و اقبال          | سیف: شمشیر              | شفیر هار: کناره ای ویران    |
| سعادة: نیک بختی، خوشبختی             | ش: شاء: خواست           | شقة: سختی، دشواری           |
| سعی: کوشش                            | شاع: فاش و شایع می گردد | شقی: بدبخت، تیره بخت        |
| سلطان: سلطان و ملک                   | شاهدأ: حاضر             | شلت: خشک شود                |
| سلماً: در سلامت، در امان             | شاو: نهایت، پایان، غایت | شائل (ج شائلة): صفت پسندیده |
| سليم: سالم، به جا                    | شباب مراجع: جوانی       | شوك: خار                    |
| سليمة: سالم                          | بازگشت کننده            | شيء: چیز                    |
| سمت: بلند گرانیذ                     | شباب: جوان              | شيب: پیری                   |
| سمطين: رشته به مروارید               | شتم: دشنام              | ص: صاحب: همنشین، دوست       |
| کشیده (رشته مروارید)، دو رشته        | شقي: پراکنده            | صارم: شمشیر برآن            |
| سمع: گوش                             | شجعان (ج شعاع): دلیر    | صبا: باد صبا                |
| سملك: ماهی                           | شد: بسته شد             | صباح: صبح و بامداد          |
| سن: سن، عمر                          | شو: آزار و بدی کردن     | صعب: نشیب                   |
| سنة: سال                             | شو: بدترین              | صبي: نوجوان (دختر جوان)     |
| سوار: دستبند                         | شروأ: خشم و تحقیر       | صحب (ج صاحب): دوست          |
| سوء مراعاة: بد مراعات کردن، بی تربیت | شرف: بزرگی، شرف         | صحن: عرصه                   |
| سوؤم: ناخوشایند، ملول                | شرقأ: گلوگیر شدم        | صخور (ج صخرة): صخره         |
| سورة: دلاوری                         | شعاعأ: پراکنده          | صدء: رنگ                    |
| سوی غیر، به جز                       | شعب: شکاف، دره          | صدر: سینه                   |
| سهر: بیداری کشد                      | شعیر: دانه جو           | صدع: بز کوهی                |
| سيلة: سرور                           | شفاء: بهبودی            | صدغ: (مو) صدغ: به           |
|                                      | شفاء النفس: درمان نفس،  |                             |



|                         |                                 |                            |
|-------------------------|---------------------------------|----------------------------|
| معنای میان چشم و        | ضوء: نور، روشنایی               | (ظ)                        |
| گوش و کنایه از موی      | ضیاء: نور                       | ظَلَمْتُكَ: به تو ستم کردم |
| بنا گوش است)            | ضِئِعت: از دست دادی             | ظُنُّ: بدگمان باش          |
| صدق: راستی و درستی      |                                 |                            |
| صدور (ج صدر): قلب (در   | (ط)                             | (ع)                        |
| اینجا ابتدای کار)       | طائع: فرمانبردار                | عادات، خوی، عادت           |
| صدیق: دوست              | طارت: پرواز می کند              | عادت: بازگشت               |
| صرت: بشدم               | طالع: طلوع کننده                | عاذل: نکوهش کننده،         |
| صعب: دشوار              | طباع (ج طبع): سرشت،             | سرزنشگر                    |
| صعُ: گنجشک              | ذات                             | عار: تنگ                   |
| صفایا (ج صَفّی): خالص،  | طیب: پزشکی، طیب                 | عاش: زندگی کند             |
| برگزیده، ناب            | طَحْلَب: خزه                    | عاشقة: عاشق، دوستدار       |
| صَفُو: پاکی و صفا       | طَرَأ: همگی                     | عافل: خردمند، اندیشمند     |
| صلد: محکم، سخت          | طرق (ج طریق): راه، روش          | عبدأ: بنده                 |
| صَمّ الجبال: کوههای سخت | طعم الموت: چشیدن موت            | عبیر: عنبر                 |
| صنیعة: احسان، نیکی      | طَلّاع النجد: بلند مرتبه، دارای | عتاق (عتیق): اسب           |
| صَوَّب: باران           | مقام بلند                       | عجم: آزمون                 |
| صولجان: چوگان           | طلوب: طالب، خواننده             | عجمت: آزمود                |
| صهباء: باده             | طموح: بلند پروازی،              | عدّ: شمرده شد، به حساب     |
| صیت: آواز، شهرت         | سرکشی                           | آمد                        |
| صیقل: صیقل              | طاووس (ج طاووس):                | عدائی: از من گذشت          |
|                         | طاووس                           | عداة (ج عدو): دشمن         |
|                         | طوع: فرمان                      | عدو: دشمن                  |
| (ض)                     | طیب الحیاة: خوش زندگی           | عدواة: دشمنی، بدخواهی      |
| ضاغ: ضایع می شود        | طیب: بوی خوش                    | عذار: رخسار                |
| ضاقت: تنگ شد            | طیب: پاکیزه                     | عدراً: عذر، بهانه          |
| ضغائن (ج ضغینة): کینه   | طیف: رویا                       |                            |

|                            |  |                              |
|----------------------------|--|------------------------------|
| عرق: رگ و ریشه، نژاد       | عنصر: سرشت، ذات، نژاد                          | عَسَق: تاریکی                |
| عزّ: عزت و بزرگی           | عنك: از نظر تو                                 | غَضّ: تازه                   |
| عزّة: بزرگواری             | عوائد (ج عائده): باز آینده                     | غضبان: خشمناک، عصبانی        |
| عشایا (ج عشیه): شامگاه     | عواقب: سرانجام، عاقبت                          | غُضن: شاخه                   |
| عصمة: حفظ، نگهداری         | عوامل (ج عامله): سرنیزه                        | غلاب: غلبه کردن، چیرگی، تسلط |
| عصیان: سرکش، نافرمان       | (نزدیک سنان)                                   | غلیل: سوزش دل و زبانه        |
| عضاض: گزیدن                | عوجل: شتاب کرده شود                            | کشیدن                        |
| عضد: بازو                  | عیش: زندگی                                     | غعض: بستن، خفتن              |
| عطش: تشنگی                 | عین: چشم، دیده                                 | غُثم: غنیمت                  |
| عظم: بزرگ، مهم             | عیون الخطوب: چشمان حوادث                       | غیث: ابر پر باران            |
| عظماً: بزرگ                |  | غیر لائمه: آنان را سرزنش     |
| عظیم: بزرگ                 |  | نمی کنم                      |
| عُقار: شراب، باده، خمر     | (غ)  | غیم: ابر                     |
| عقارب (ج عقرب): عقرب، کژدم | غالب: غیب و پنهان                              |                              |
| عقود (ج عَقْد): گردنبند    | غائباً: غائب                                   |                              |
| عقیقه: سنگ عقیق            | غابت: پنهان است                                | (ف)                          |
| علا: بالا رفت، صعود کرد    | غادیات (ج غادیه): ابر بامدادی                  | فاتر الرأی: سست رأی          |
| علات (ج علّة): بیماری، سبب | غانیات (ج غانیة): زیباروی، زن بی نیاز از آرایش | فادحّ: سخت جرقه زنده         |
| علتها: بر آن (آبگیر) وزد   | غایة: نهایت مقصود هدف (در اینجا ژرف)           | فارغ: خالی                   |
| علمی: برخورد               | غداً: شد، گردید                                | فُؤاد: دل                    |
| علی شرف، بلندی، بزرگی      | غدا یا (ج الغداة): صبحگاه، بگاه                | فُؤاداً: دلی، قلبی           |
| عنباً: انگور               | غزال: آهو برّه                                 | فُتن (ج فتنة): فتنه          |
| عنبر: عنبر                 |  | فوی جوان                     |
| عند: نزد، پیش              |  | فنیان (ج فنی): جوان          |
|                            |  | فدت: فدا باد، نثار باد       |
|                            |  | فرغ: شاخه                    |

|                          |                            |                            |
|--------------------------|----------------------------|----------------------------|
| فرق: جدایی و تفرقه افکند | قدَر: اندازه               | کرده است                   |
| فضل: هنر و برتری         | قَدَر: اندازه گیر          | کَانَ: گویا                |
| فضلات (ج فضل): لباس      | قَدَمَت: پیش از خود        | کُتَاب (ج کُتِيبَة): لشکر  |
| خواب                     | فرستادی                    | کُثْرَة: فراوانی           |
| فواحش (ج فاحشه): سخنان   | قَذَا: خار و خاشاک         | کَذ: رنج و عذاب            |
| نا پسند                  | قرب البحر: نزدیکی به دریا  | کِرَام (ج کریمه): پسندیده  |
| فواضل: پاکدامن، فاضل     | قِرطاس: کاغذ               | کُرَاث: سبزی تره           |
| فیض: ریزش آب             | قِرْوَك: دشمن همسر         | کِرَام (ج کسرم): بزرگ،     |
|                          | قِرِيع السَّهَر: برگزیده   | بخشنده، جوانمرد            |
| ق (ق)                    | روزگار، نیک                | کَسَب: کسب و کار           |
| قائِد: رهبر              | قِصَاص: انتقام             | کَسْبًا: کسب               |
| قاد: فرماندهی کرد، رهبری | قضاء: حکم، قضا و قدر؛      | کَفَّ: دست                 |
| کرد                      | سرنوشت                     | کَل رَکب: هر کاروانی، هر   |
| قاصب: برنده، بسیار تیز   | قضیب: شاخه                 | سواری                      |
| قاصی: دور                | قطر المطر: قطره باران      | کَلَاب (ج کَلْب): سگ       |
| قامت مقام: جانشین        | قعدت: آنان را فرو نشانید   | کَلَاهَا: هر دو            |
| قانع: خرسند              | قَل: تنگدستی               | کَلب: سگ                   |
| قبائل: (ج قبيلة): قوم    | قَلَة: کمی                 | کَلَمًا: هر گاه            |
| قنَاد: گیاه خاردار       | قلیل المال: سال اندک       | کُم: آستین                 |
| قتال: کشنده              | قنَاة: نیزه                | کُنه: نهایت، سرانجام       |
| قتل: کشته شدن            | قوام: استواری، قامت        | کَواعب: بالغ، پستان برآمده |
| قد ألقى اقامت گزیده است، | قوم: گروهی، قومی           | (ج الکاعب)                 |
| انداخته است              |                            | کیاد: حيله ها، مکرها       |
| قد حسدوا: مورد حسادت     | ک (ک)                      |                            |
| واقع شدند                | کافور: کافور               | ل (ل)                      |
| قد قتلت: کشته ام         | کان یألفهم: آنان را همراهی | لَأَشْفِي شفا نمی یابم     |



|                               |                             |                               |
|-------------------------------|-----------------------------|-------------------------------|
| لا تأمن: امین ندان            | لا یرام: قصد نمی شود،       | لم تلذّر: ندانسته است.        |
| لا تحبون: ما را دوست نمی      | خواسته نمی شود              | لم تزوّد: زاد و توشه نداده ای |
| دارید                         | لا یرجو: بیمی ندارد         | (مأمور نکرده ای)              |
| لا تحفل: باک مدار، مترس،      | لا یسألون: نمی خواهند       | لم تملک: مالک نیستی، در       |
| پروا نکن                      | لا یسلم: در امان نمی ماند   | اختیار نداری                  |
| لا تلمن: سرزنش مکن            | لا یعادل: برابری نمی کند    | لم یات: نیاورد                |
| لا تراعی: به پایان کار        | لا یکدر: مکدر نمی گرداند    | لم یست: شب را به صبح          |
| نمی نگری                      | لا ینال: دردسترس نباشد      | نرساند                        |
| لا ترقب: انتظار نداشته باش    | لا ینبت: نمی رویاند         | لم یرحل: زین نکرد             |
| لا ترحل: کوچ نکن              | لا ینصحان: خیرخواهی         | لم یرض: خشنود نباشد           |
| لا تستجدن: جستجو نکن          | نمی کند                     | لم یضیع: ضایع و تباه نکرد     |
| لا تستطیلن: دراز مکن          | لنام (ج لئیم): فرومایه، پست | لم یکرما: گرامی داشته         |
| لا تستعدن: ساز و برگ نکن      | لا یلغ: برای اینکه برسم     | نشوند                         |
| لا تقنع: بسنده مکن، قانع مشو  | لؤلؤ: مروارید، ذر، گوهر     | لعان: درخشش                   |
| لا تولع: آزمند نباش           | لؤم: سرزنش                  | لواء: علم، پرچم               |
| لا سبیل: هیچ راهی نیست        | لیسة: پوشیدن                | لوی: سختی، مصیبت              |
| لاّی (ج اللؤلؤ): مروارید، ذرّ | لسدات (ج لِسدة): همسال،     | لیالی (ج لیلة): شب            |
| لا محالة: ناگزیر              | همزاد                       | لینفخ: بدمد                   |
| لا تحبّکم: شما را دوست        | لدي الحمد: در بزرگی         | لینفخ: بدهد                   |
| نمیداریم                      | لذات: خوشی                  |                               |
| لا نلّو مکم: شما را ملامت     | لم ائهِجّ: نمی خفتم         | (م)                           |
| نمی کنیم                      | لم ائتمت: شادمان نشدم (از   | ماء: آب                       |
| لا یبلغ: نمی رسد              | بدبختی دیگران)              | ماجد: بزرگوار، شخص            |
| لا یحصد: درو نمی کند          | لم اقطع: نبریده ام          | بزرگ                          |
| لا یخشی: نمی ترسد             | لم ائل: کامیاب نشدم         | ماعشت: نمی زیستم              |
| لا یدوم: مداوم و پیدار نباشد  | لم یبل: ترس، پروا نکن       | ماقط: آزاد شده، فالگیر        |

|                              |                            |                        |
|------------------------------|----------------------------|------------------------|
| مُصِر: بینا، آگاه            | مدح (ج مدحَة): ستایش       | مصائب (ج مصیبة):       |
| مبلغ: رسیدن                  | مذاکي (ج مُذَكِّي): اصيل،  | مشكلات، ناملايمات      |
| مبيض: سفید، روشن             | کامل                       | مصباح (ج مصباح): چراغ  |
| مُبيضًا: روشنی               | مراد: مطلوب                | مصادر (ج مصدر): راه    |
| متأخر: پس                    | مرء: شخص، مرد؛ آدمی؛       | خروج                   |
| متطلب: جستجوگر، طلب          | بشر                        | مصدور: مسلول           |
| کننده                        | مرسلًا: فرستنده            | مصلب: دار آویخته       |
| متقدم: پیش                   | مرصد: قصد                  | مصلحة: برهنه، آخته     |
| مقی هرگاه                    | مرغب: رغبتی، علاقه ای،     | مُصنَع: نیکی، خوبی     |
| محتالًا: چاره جو             | تمایل                      | مضر: زیان بخش، خسارت   |
| محموم: حتمی است              | مرور: عبور، گذر            | آور                    |
| محدور: سهمگین                | مروم: خواسته، دلخواه       | مطاع: اطاعت شونده،     |
| محسودًا: مورد حسادت          | مزایا (ج مزیة): فضیلت،     | فرمانروا               |
| محصور: گرفتار، به دام افتاده | بیشتر؛ مزیت؛ برتری         | مطایا (ج مطیئة): مرکب، |
| محمية: حفظ و حمایت شده       | مس: لمس کرد                | شتر، باربر             |
| مَحسی دور کرد، نابود         | مساء: ناخوشی               | مطلوب: خواسته          |
| ساخت، زدود                   | مُسبل: روان، ریزان، بارنده | مطیعًا: فرمانبر        |
| مُختصرة الأوساط: باریک       | مستحیل: محال، ناممکن       | مُظلم: تاریک           |
| میان، کمر باریک              | مستحيلة: گندیده            | معاد: رستاخیز          |
| مختصرة: سبزه زار             | مسعاة: هدف، تلاش           | معالي (ج معالة): بلند، |
| مُخطئی: خطاکار، اشتباه       | مُسعف: یاور، کمک کننده،    | شرف، والامقام          |
| کننده                        | یاری کننده                 | معاملة: برخورد         |
| مخفق: شکست خورده، ناکام      | مسك: مشک                   | معشر: گروهی، جماعتی    |
| مدبّر: باتدبیر، چاره اندیش   | مُشرقة: پرتو افشانی می     | معضلة: سختی، دشواری    |
| مدّت: اتصال دارد، کشیده      | کرد                        | معنفة: زورگویی، خشونت  |
| شده است                      | مشوق: آرزومندی             | مغاضب: خشمگین          |

|                                  |                                  |   |
|----------------------------------|----------------------------------|---|
| مقبة: پایان کاری، عاقبت، سرانجام | دیار                             | موضع نجوی: جای راز                      |
| مغرباً: باختر                    | مما: مرگ                         | موضع: جا                                |
| مفراحاً: بسیار شادمانی           | منافق: ریاکار، دورو، منافق       | موضع: جا، مکان                          |
| مفصلة: گمراهی                    | مناناً: بسیار منت گذار           | موضع: جایگاه                            |
| مفطع: رسوا، زشت                  | منبت: محل رویش و رستن، رستگاه    | (ن)                                     |
| مُفعم: پر، لبریز، خروشان         | مُجج: کامیاب                     | نائبات (ج نائبة): حادثه، رویداد         |
| مقتبلاً: عاقل و تیزهوش           | منخر: سوراخ بینی                 | نازعت: نزاع خواهند کرد، گاز خواهند گرفت |
| مقدحة: آتش زنه، فندک             | مندم: پشیمانی و ندامت            | نازلاً: فرو آینده                       |
| مقدور: آنچه مقدر است             | مزل: جا، مکان                    | ناس: مردم                               |
| مقسوم: تقسیم شده                 | منسدل: آویخته                    | ناعمة: نرم اندام (ناز پرورده)           |
| مكتسب: بدست رسیده                | متشداً: خوانندگی                 | نام: خوایید                             |
| مکتهل: سالخورده، سپیدموی، پیر    | منطق: زبان و نطق (قدرت بر گفتار) | ناهة: نامداری                           |
| مکرمات: بخشندگی                  | منقاد: فرمانبردار                | نبتی: بنیاد می نهیم                     |
| مکلف: وادار کننده                | مئة: منت (عضو) کشیدن             | نبیه: نامدار                            |
| ملاحه: ملاحه، بانمک              | منية: مرگ                        | نجابة: نژاد، پی                         |
| بودن، زیبایی                     | مُهَجَنک: زشت کننده، عیب         | نجد: اسم مکانی است                      |
| ملالة: ملالت، بی نزاکت           | مهد: گهواره                      | نجم: ستاره (ستاره پروین)                |
| ملتص: امید هست                   | موارد (ج مورد): راه ورود         | نجیح: اندیشه درست، شکیبا                |
| ملک: فرمانروا ساز                | موازين (ج میزان): ترازو          | نحوز: بدست می آوریم                     |
| ملکت: مالک شوی، بنده             | مواعد (ج موعده): وعده، نوید      | نخل: مرتبه، مقام، درجه                  |
| خود گردانی                       | مواقع (ج موقع): موقعیت           | نخلأ: خرما                              |
| ملوک (ج ملک): پادشاه             | موت: مرگ                         | ندماء (ج ندم): هم پیاله، همنشین         |
| ملول: دلتنگ                      | موروث: به ارث رسیده              |   |
| ممالك (ج مملکه): سرزمین،         |                                  |   |

|                          |                            |                           |
|--------------------------|----------------------------|---------------------------|
| ندمت: پشیمان شدم         | فرتوت، همت (در اینجا،      | روی جهان                  |
| ندی بخشش، کرم            | تنبلی و کم توجهی)          | وجه: رخسار، چهره، روی     |
| ندی شبنم                 | هم (ج همه): همت، قصد،      | وجیب: دچار تپش و          |
| نسمو: بالا می رویم       | اراده                      | اضطراب                    |
| نسوان: زنان              | هموم (ج هم): غم            | وحده: تنها                |
| نشوؤ: سرکش، نافرمانبردار | هوؤن: آسان گیر             | وؤد: دوستی                |
| نصف في الرأى: میانه سال  | هوؤنت: آسان گرفتم          | وداد: دوستی               |
| نفس (ج الناعس): نیم خفته | هوی دوستی                  | وداع: وداع، خداحافظی      |
| نعني: در نظر داریم       |                            | ورد: سرخ                  |
| نعیم: ناز، نعمت، آسایش   | (و)                        | ورود: رسیدن، وارد شدن     |
| نقاد: نابودی             | وادي: درّه                 | وری مردم                  |
| نفثة: خلط سینه           | وارث: میراث خوار،          | وسع: گستردگی              |
| نفس: روان، جان؛ نفس      | بازماندگان                 | وسمي: باران بهاری         |
| نقابة: بسیار دانا        | وای: آمد، رسید             | وصل: وصال                 |
| نقیة: پاک                | والد: پدر                  | وضاح: درخشان              |
| نمال (ج نمل): مورچه      | وأيسك: به جان پدرت         | وضع التدی گذاردن بخشش     |
| نهیج: راه                | سوگند                      | وفر: بسیار گردد، زیاد شود |
| نوك: حماقت، ابله‌ی       | وان طال: هر چند زمان ببرد، | ولی وفادار ماند           |
| ه:                       | اگرچه بگذرد                | وقایة: نگهدار             |
| هبت: وزید                | وان: هر چند؛ گرچه          | وقرا: پرهیز کردن، دوری    |
| هجت: برخاستی             | وتوت: ستم کردی، انتقام     | جستن                      |
| هجرأ: سخن زشت و ناپسند،  | گرفتی                      | ويحك: وای بر تو           |
| یاوه و هذل               | وجدا: شور و شوق            |                           |
| هزار: بلبل، هزارستان     | وجوه (ج وجه): چهره،        | (ی)                       |
| هلال: ماه نو             | رخسار                      | یالیت: ای کاش             |
| هات (ج همة): پیرزن       | وجه الزمان: صفحه روزگار،   | یأبروا: بارور سازند       |

|                        |                          |                          |
|------------------------|--------------------------|--------------------------|
| می اندیشد              | یسر: شاد می کند          | یکی خواهد گریست          |
| یقین: صحیح، درست       | یسوء: غمیگین می کند      | یوح: آشکار می شود        |
| یلاحظ: ملاحظه می کند   | یُشَاب: آمیخته می شود    | یترثم: آواز می خواند     |
| یلزم: پیش می گیرد      | یشد: بر پا دارد، بنا کند | یثرب: مدینه              |
| یلهی: سرگرم می شود     | یشرق: می گیرد، گلو گیر   | یُجَتلی آشکار می شود     |
| یمای: منسوب به یمن     | می شود                   | یُجَدَدن: تکرار می کنند  |
| ینبی: خیر می دهد       | یصاب: واقع شود           | یُحَدَث: آگاهی می دهد    |
| یندب: پناه می برد      | یصفر: چهچهه می زند،      | یحسدونی: به من حسادت می  |
| ینفر: آماس می کند، ورم | جیک جیک می کند           | کند                      |
| می کند                 | یصیر: می گراید           | یُحصی: به حساب می آید    |
| ینفی نمی پذیرد         | یطلب: بخواهد             | یُخفی: پنهان می کند      |
| ینمی رشد می کند        | یطوی: می پیماید          | یدعی: ادعا می کند        |
| یهدی: تقدیم می دارد    | یظلوَن: باقی می مانند،   | یُسدَکُرنی: مرا به خاطر  |
| یُهدی: هدیه می آورد    | همچنان کاری را می کنند   | می آورد                  |
| یهوی: فرود می آید      | یظهر: نشان می دهد، آشکار | یراق: ریخته شود          |
| یوم الحشر: روز قیامت   | می کند                   | یرجع: باز می گردد        |
| یوما: روزی             | یعطر: خوشبو می گرداند    | یرد ردا: بسیار رفت و گشت |
| یوماً واحداً: یک روز   | یعطی: می بخشد            | دارد                     |
|                        | یعقل: مانع می شود        | یرشح: ترشح می کند        |
|                        | یعلو: اوج می گیرد        | یرضی: خشنود است، راضی    |
|                        | یعوص: زیر آب می رود،     | است                      |
|                        | باید غوص نماید           | یزجی: بسر می برد، می     |
|                        | یُفقر: نیازمند می سازد   | گذرد                     |
|                        | یُفکر: فکر می کند،       | یزهی: می نازد            |



## فهرست منابع و مصادره

- ۱- ابن عقيل شرح الفية ابن مالك، صيدا-بيروت، المكتبة العصرية، ١٤٠٩ هـ.
- ۲- ابن منظور، لسان العرب، لبنان، بيروت، دار صادر، بی تا.
- ۳- ابن هشام الأنصارى، شرح شذور الذهب، الطبعة الأولى، لبنان، مكتبة لبنان، ١٩٩٠ م.
- ۴- ابن هشام الأنصارى، قطر الندى و بل الصدى، چاپ اول، قم، انتشارات سيد الشهداء، ١٤٠٩ هـ.
- ۵- ابن هشام الأنصارى، مغنى اللبيب، چاپ پنجم، قم، مكتبة سيد الشهداء ١٤١٢ ق.
- ۶- انزابى نژاد، رضا، گزیده کلیلہ و دمنه، تهران، جامی، ١٣٧٥ ش.
- ۷- الأنطاكى، محمد، المنهاج فى القواعد والإعراب، چاپ دوم، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ١٣٤٨ ش.
- ۸- ايمانى، بهروز، کلیلہ و دمنه با مقدمه، تصحيح و تعليقات، تهران، ميراث مکتوب، چاپ اول، ١٣٨٠ ش.
- ۹- بديع يعقوب، إميل، موسوعة الصّرف والتّحو، الطبعة الأولى، بيروت، دارالعلم للملایین، ١٩٨٨ م.
- ۱۰- تقيه، محمد حسن، روش نوین تجزیه و ترکیب در زبان عربی، قم، دانشگاه قم، ١٣٨٠ ش.

- ۱۱- حسن، عباس، النحو الوافی، الطبعة الثالثة، دارالمعارف بمصر، بی تا.
- ۱۲- الدّحداح، أنطوان، معجم لغة التّحو العربیّ، الطبعة الثانية، بیروت، مكتبة لبنان، ناشرون، ۱۹۹۶ م.
- ۱۳- روشن، محمد، کلیله و دمنه با انتقادات.... تهران انتشارات اشرفی، چاپ دوّم، ۱۳۷۷ ش.
- ۱۴- سیبویه، عمرو بن عثمان، الكتاب، القاهرة، مكتبة الخانجي، ۱۴۰۸ ق.
- ۱۵- الشّرتونی، رشید، مبادئ العربية، قم، دارالعلم، ۱۳۶۸ ش.
- ۱۶- طبیبیان، محمود، فرهنگ لاروس، تهران امیر کبیر، ۱۳۶۷ ش.
- ۱۷- قریب، عبدالعظیم، کلیله و دمنه، تهران علمی، ۱۳۲۰ ش.
- ۱۸- معلوف، لویس، المنجد فی اللغة والأعلام، تهران، معراج، ۱۳۶۷ ش.
- ۱۹- معین، محمد، فرهنگ معین، تهران امیر کبیر، چاپ نهم، ۱۳۷۵ ش.
- ۲۰- مینوی طهرانی، مجتبی، کلیله و دمنه، تهران امیر کبیر، چاپ دهم، ۱۳۷۱ ش.

